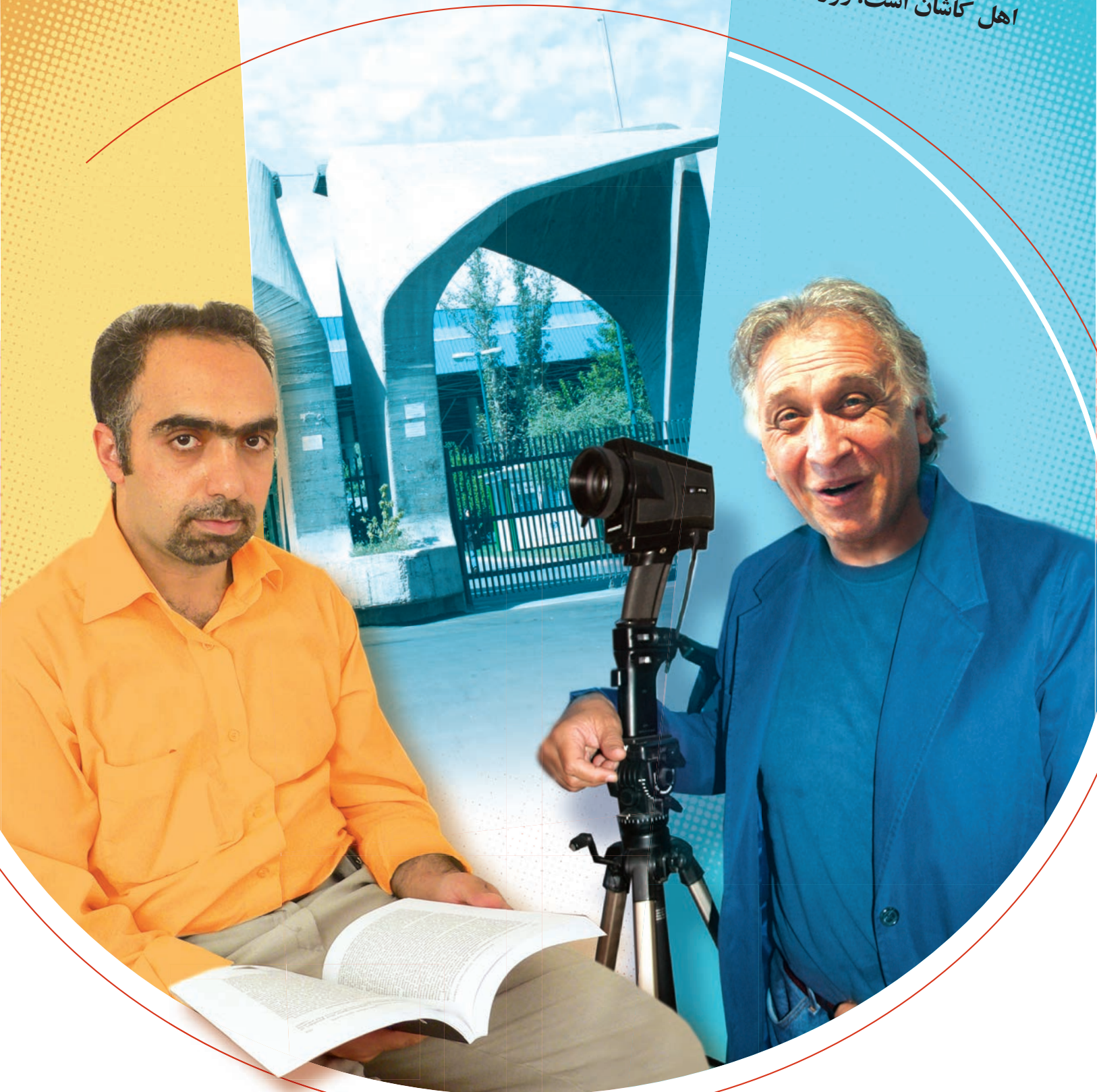


ماهنادله فرهنگ اجتماع جوانان ايران
شماره ۲۷ پیاپی ۲۸۴ مهر ماه ۱۳۸۶ - قیمت ۳۵۰ تومان

تجاهل

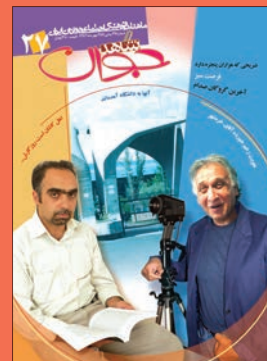
هویت زخم خورده آقای خرمشهر
ضربحی که هزاران پنجره دارد
آنها به دانشگاه آمده‌اند
اهل کاشان است، روزگارش...



A photograph of a misty forest. The ground is covered in a thick layer of fallen yellow and orange leaves. Several tall, thin trees with bare branches stand in the background, their forms softened by the mist. The overall atmosphere is quiet and somewhat melancholic.

بلند پرده‌ی زیبایی گذشت را
بر چشمان گنه‌کار خسته‌ام
دریغ مکن
مناجات تائبین

۴ / فرصت سبز	حرف اول:
۵ / امام حسن(ع) حماسه حلم	یادداشت:
۶ / راه درازی مانده است برادر	خبرها و نظرها:
۷ / کجا آن همه عهد و سوگندها	
۸ / ساده اما قشنگ	از زندگی:
۱۰ / ضریحی که هزار پنجره دارد	
۱۳ / این شغل خستگی ندارد	
۱۴ / آنها به دانشگاه آمده‌اند	گزارش ویژه:
۱۶ / تقویت بنیه‌ی علمی	مهارت:
۱۸ / اهل کاشان است، روزگارش...	روبه‌رو:
۲۰ / دور ریختنی‌های دوست داشتنی	اقتصاد:
۲۲ / مجمع پاسداران انقلاب	سیاست:
۲۳ / گزارش یک گروگان‌گیری	
۲۴ / قیله‌ای در بند	بین الملل:
۲۶ / شکست حصر آبادان	عبرت:
۲۸ / او که خستگی را خسته کرد	پاره‌های پولاد:
۳۰ / گوناگون از ورزش	یک، دو، سه:
۳۱ / ورزش گلوله‌های رنگی	
۳۲ / المپیاد ورزشی ایرانیان	حرکت:
۳۴ / لباس‌های تاریخی در دانشگاه	نگارخانه:
۳۶ / تنهایی، تنهایی بزرگ	نقد و نظر:
۳۸ / هویت زخم‌خورده آقای خرمشهر	نور و نقره:
۴۱ / دوران بقا	داستان:
۴۲ / شعر	
۴۴ / کتابخانه	
۴۶ / آخرین گروگان صدام	قاصدک:
۵۰ / آموزش شبکه کردن دو کامپیوتر از طریق کابل	دریچه:
۵۲ / چشمانی برای تاریکی	علمی:
۵۳ / من کجای این جهانم	
۵۴ / خطر چاقی	سلامت:
۵۵ / وقتی شکل‌ها تصمیم می‌گیرند	مشاوره:
۵۶ / تلافی اسمی	طنز:
۵۷ / جدول	
۵۸ / انگلیسی	
۵۹ / کاریکاتور	



شاهد جوان

ماهنامه فرهنگی و اجتماعی
شماره ۲۷، مهرماه ۸۶

قیمت: ۳۵۰ تومان

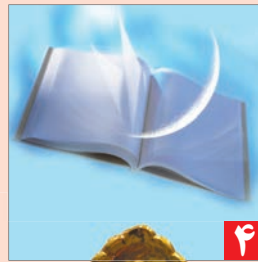
صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول: دکتر حسین دهقان
سردبیر: دکتر عباس خامه‌پار
جانشین سر دبیر: محمدعلی فقیه

دبیر تحریریه: آمنه آدینه
مدیر داخلی: نسترن زلف‌خانی
ویراستار: آرزو انواری
مدیر هنری: علیرضا ذاکری
صفحه‌آرا و گرافیک: مجید کاظمی
ناظر فنی چاپ: محمد رضا قادری
امور فنی: آتلیه شاهد
تلفن تحریریه: ۸۸۳۰۸۰۸۶
تلفن امور مشترکین: ۸۸۸۲۳۵۸۴
دورنگار امور مشترکین: ۸۸۳۰۹۲۴۹

ناشر: انتشارات شاهد
تهران - خیابان طالقانی - خیابان ملک‌الشعرای
بهار شمالی - شماره ۳
تلفن: ۸۸۸۴۲۲۴۷
Email: javan@shahedmag.com
صندوق پستی: تهران ۱۵۷۱۵/۱۹۴

چاپ: چاپخانه بلاغ
خیابان شریعتی - بالاتر از حسینیه ارشاد -
کوچه بهشت‌آسا
توزیع: مؤسسه فرهنگی هنری شاهد
تلفن: ۸۸۸۲۹۵۲۳

* شاهد جوان برای جوانان ۱۷ تا ۲۵ سال
منتشر می‌شود.
* مجله در تلخیص و ویرایش مطالب رسیده
آزاد است
* مطالب رسیده بازگردانده نمی‌شود
* نقل مطالب مجله با ذکر مأخذ مجاز است





فرصت سبز

مهر، ماه مهربانی است. ماهی که بوی تازگی کاغذ و کتاب می‌دهد. همیشه اول مهر، حال و هوای عجیبی دارد. یک شور و نشاط بکر تمام وجودت را قلقلک می‌دهد. با تمام گرفتاری‌های روزمره، باز اول مهر که می‌شود به یاد روزهایی که شوق رفتن به کلاس بالاتر و دیدن دوستان همکلاسی تا صبح پلک روی هم نمی‌گذاشتی و ستاره می‌شمردی! احساس آرامش و تازگی می‌کردی حالا اما بزرگ شده‌ای، گرچه ممکن است از آن خرید کیف و کفش مدرسه خبری نباشد، اما آغاز تلاشی دیگر است؛ تلاش برای رسیدن به هدفی بزرگ در عرصه‌های بزرگتر. مثل هر سال تصمیم می‌گیریم امسال بیشتر از پارسال همت کنیم و یک کمی اوضاع و احوال درس و زندگی را رو به راهتر کنیم، شاید هر سال در این تصمیم خلل وارد می‌شود. اما امسال را بعید می‌دانم. چرا که مهر مقارن است با ماه مهربان دیگری به نام رمضان. ماه برکت، ماه رحمت ماه خدا. پس به حرمت این ماه به حرمت سحرهای باشکوه این ماه، نباید عهد بشکنیم و در تصمیمی که گرفته‌ایم راسخ باشیم. از روی همین برنامه همزمان با روزهای رمضان حرکت کنیم. سحرها را بیهوده از دست ندهیم. چند روز اول عمل به هر برنامه‌ای سخت است، اما وقتی مستمر و مداوم باشد، عادت که کردیم ترکش سخت است و این چه عادت شیرینی می‌شود تا پایان سال تحصیلی. شاید هم تا همیشه.

ماه رمضان فرصت گرانبهایی است برای تهذیب نفس، برای بازسازی جسم و جان. این ماه علاوه بر فضیلتها و ویژگی‌های منحصر به فرد فراوانی که دارد، دارای شب یا شبهای قدر نیز هست. فضیلت این شب با هیچ وقت دیگری در سال قابل قیاس نیست.

پیامبر در مورد فضیلت این شب می‌فرماید: حضرت موسی (ع)، درباره چگونگی رسیدن به مقام قرب الهی، رسیدن به رحمت پروردگار، رمز عبور از پل صراط و رسیدن به بهشت‌های آن و در نهایت رسیدن به رضای خدا از پروردگار سؤال کرد و در جواب اینگونه شنید: کسی می‌تواند به مقام قرب من برسد که در شب قدر بیدار باشد، رحمت الهی برای آن دسته از بندگان است که در شب قدر به مساکین توجه کنند.

پس، از این فرصت سبز که در پاییز به ما هدیه داده شده بهرمنند شویم که این روزهای طراوت و جوانی باز نمی‌گردند. یادمان باشد امسال هم شبهایی را که مصادف است با غربت مولا و شهادت مولا، بیشتر از پیش مطالعه کنیم پیرامون زندگی مولا، روش و منش او. نهج‌البلاغه را نگاه کنیم. بخوانیم و اندیشه کنیم.

عید فطر هم که مهم‌ترین عید مسلمین است. عیدتان مبارک باشد. کاری کنید که هر روزتان عید باشد. ما را هم پای سفره‌های افطار و سحر، شبهای قدر و روز عید از دعای خیر خود محروم نکنید که ما بی‌دعای شما خوبان ره به جایی نمی‌بریم.

سر دبیر

امام حسن (ع) حماسه‌ی حلم

سید مهدی شجاعی

از آن زمان که شمشیر بر فرق شیر خدا فرود آمد و زهر در جان فرزند زهرا نشست و سر ثارالله به مهمانی نیزه‌ها رفت، اسلام جاودانه شد. در کلام، فرصت تغییر بود و در نوشته، رخصت تحریف. آسمان محراب را حتی انکار می‌شد کرد تا آن زمان که شق القمر خونین ماه، فلق را جاودانه نساخت. کلام را مجال تغییر بود اما، حنجره‌ی خون‌آلود را هرگز. و نوشته را رخصت تحریف اما، لوح زمرد و محفوظ در تشت نشسته را هرگز. و او آنگاه که رنگ قدسی سبزر را بر می‌گزید، جگر تفتیده‌ی خود را در انحنای شکوهمند تاریخ می‌دید.

او - چنانکه پدر - مظلوم زیست؛ اگر نه مظلوم‌تر از برادر، همسنگ او. برادر - سلام‌الله علیه - را دشمن، خارجی خواند اما، دوست «مذل المؤمنین» خطایش نکرد. گریز از دنیا و قدرت برادر بر همه از روز آشکارتر بود. برادر را کسی با تهمت «نک تدری الخلاقه» نیالود.

دشمن برادر، جانی و خونخوار بود و دشمن او، سیاستمدار و مکار هم. برادر خدنگ از روبه‌رو خورد و او خنجر از پشت؛ و هزار خنجر از پشت. برادر مجال یافت که جنگ را به بیرون خانه کشاند و او در خانه مجبور به ستیز شد. حماسه‌ی عاشقانه‌ی برادر آنچنان آشکار و هویدا بود که پس از اندی و برای همیشه، سرلوحه‌ی حماسه‌های عالم قرار گرفت اما، حماسه‌ی عارفانه و حلیمانه‌ی او آنچنان پر رمز و راز و پیچیده‌تر بود که قرن‌ها در ابهامی ناشی از انکار و جهالت محفوف ماند. از چشمه‌ی جوشان و جاودانه‌ی علی دو رود جاری شد. ابعاد مختلف و شکوهمند منشور شخصیت علی، در دو بعد اساسی تبلور یافت. یک بُعد خیبر علی بود؛ «ضربه علیّ یوم الخندق» او بود؛ ذات‌السلال علی بود؛ جمل، صفین و نهروان علی بود.

و بُعد دیگر حلم علی بود؛ بیست و پنج سال سکوت علی بود؛ بارisman در گردن به مسجد رفتن علی بود؛ تحمل سیلی بر گونه‌ی فاطمه‌ی علی بود؛ تاب شهادت غنچه‌ی نارسیده‌ی علی بود؛ صبر علی بود؛ استقامت علی بود؛ تاب خار در چشم علی بود و تحمل استخوان در گلوئی علی بود.

و چه کسی می‌تواند، نه بگوید، تصور کند، حتی که یکی از ابعاد شخصیت علی از آن دیگر، برای اسلام کارسازتر و مفیدتر بوده است.

آن علی که فریاد می‌زند: «والله لا بین ابی طالب بالموّت من الطّفل بئدی اّمه» در آن سال‌های سخت سکوت، شمشیر کشیدن برایش ساده‌تر نیست؟

او چه هراسی جز محو و نابودی اسلام دارد که شمشیر را در نیام چون استخوانی در گلو، تاب می‌آورد. کدام عقل سلیمی درویدن را برتر از بذر پاشیدن تصور می‌کند. چه کسی علی را در شرایط «مجمعین حولی کربیضه الغنم» از آن زمان که با تأمل و صبری خدایی، داندانه‌های بذر آگاهی را در زمین تاریک دل‌های کسانی می‌نشانده، برتر می‌پندارد.

پس علی همان علی است چه ایستاده و چه نشسته. چه در میدان و چه در خانه؛ چه در مسند آرام قضاوت و چه در اوج گیر و دار شهامت؛ چه بر شانه‌ی پیامبر و چه در سایه‌ی نخل‌ها و بر سر چاه؛ چه در دیدار صورت نیلی فاطمه و چه بر سینه‌ی عمرو بن عبدود.

علی همان علی است چه در قیام و چه در قعود. و از همین روست که «الحسن و الحسین امامان قاما و قعدا» حسن و حسین هر دو امامند، چه ایستاده و چه نشسته؛ چه در قیام و چه در قعود.

و حسین مصداق جاری بُعد اول شخصیت علی است. و حسن تجلی شکوهمند بُعد دیگر شخصیت علی. و این باز نه بدان معناست که این دو بالقوه همینند. این همان است که شرایط هر کدام به فعلیت رساندن آنها را مجال می‌دهد.

چنانکه حسین اگر در شرایط امامت حسن، امام بود، حسن بود و حسن اگر در زمان امامت حسین، حسین.

آری و حسن - سلام‌الله علیه - تجلی حلم علی بود، به تمامه. و اگر برای علی هیچ چیز نبود، جز خنجر کلام آن اعرابی بر جگر سوخته‌ی خطبه‌ی شقیقه‌ی او، مظلومیت او را بسنده بود. «فوالله ما اسفّت علی کلام قط کاسفی علی هذا الکلام».

و خنجر زهرآلود معاویه در آن زمان که حسن (ع) به معرفی خویش و دفاع از حقانیت خویش ایستاده بود و او از خرما پرسید بر جگر سوخته‌ی حسن کمتر نشانه گذاشت؟!



و او با همان حلم پدر گونه، معاویه را پاسخ نگفت؟ یاران کدام رهبری با مقتدای خود چنان کردند که یاران حسن - سلام‌الله علیه - با او؟

عمق کدام زخم خنجر دوستانه‌ی روی دشمن را سپید کرده است؟ حضرت - سلام‌الله علیه - سوگند می‌خورد و فریاد می‌کشد که «والله انّ معاویه خیر لی من هولاء».

خیانت یاران، دست‌رذالت معاویه را از پشت بسته است، روی سیاه معاویه را سپید کرده است. من از دشمن آنقدر که از دوست، ضربه ندیدم. عجب! با اینان به جنگ دشمن باید رفت؟

اینان که در قتل من از معاویه تعجیل بیشتری دارند. مگر سپاه علی، جنگ را پس از بر نیزه رفتن قرآن به علی مجال داد؟ اینسان که بی‌وفاترند. آنان دین را پهنانه می‌کردند و اینان به وضوح دنیا را. جهالت و طمع چنان به خواریشان کشانده که امام حسن تازه باید حقانیت خود و دشمنی دشمن را اثبات کند:

«معاویه برای شما چنین وانمود کرده که من او را سزاوار خلافت دانسته و خود را شایسته‌ی آن ندیده‌ام، او دروغ می‌گوید. ما بر طبق کتاب خدای عزوجل و بنا بر فرموده‌ی پیامبرش از همه کس به حکومت بر مردم سزوارتریم و از لحظه‌ای که خدا پیامبرش را به جوار رحمت خود برد همواره ما خاندان رسالت مورد ظلم و تعدی واقع شده‌ایم...»

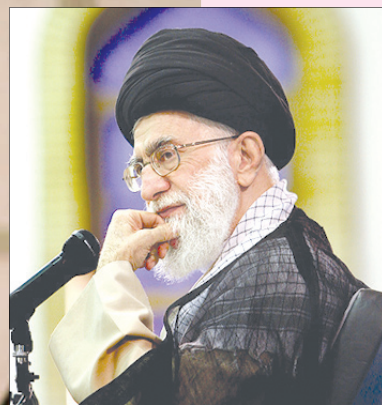
همانا معاویه درباره‌ی حقی که از آن من است با من به نزاع برخاست و من به صلاح امت و فرونشاندن فتنه و آشوب اندیشیدیم.

آری این جهل و فساد و دنیاپرستی یاران، زمینه را برای قیام فاسد کرده است. او چاره‌ای ندارد جز اینکه بذر انقلاب را در زمینی تازه بیفشاند و چه فرق می‌کند که او ثمره بگیرد و درو کند یا برادرش حسین. او باید بنیاد ستیز با باطل را بر زمینی استوار بنا کند، اگر معاویه مجالش ندهد برادرش حسین مجال را خواهد یافت و راهش را ادامه خواهد داد.

آری او باید پایه‌گذار قیامی دیگر باشد، حتی اگر خون دل یک عمر زندگانی توأم با حلم او در تشت بریزد.

از آن زمان که شمشیر بر فرق شیر خدا فرود آمد و زهر در جان فرزند زهرا نشست و سر ثارالله به مهمانی نیزه‌ها رفت اسلام جاودانه شد.

۱- محفوف: پوشیده و بسته.



خبر و نظرها



باید شال و کلاه کنیم برای دل به جاده سپردن

راه درازی مانده است برادر!

برای جبران عقبماندگی‌ها وجود دارد. * این کشورها (امریکا و کشورهای غربی) چون دارای توانایی علمی هستند به خود اجازه می‌دهند که در سطح بین‌المللی به دیگران زور بگویند، بنابراین برای ایستادگی در مقابل این زور گویی‌ها باید مجهز به علم شد. * هدف باید این باشد که ملت و کشور ایران در آینده به مرحله‌ای از توانایی برسد که به عنوان مرجع علمی دنیا شناخته شود و هر محقق و دانشمندی که خواهان اطلاع از آخرین دستاوردهای علمی است، خود را نیازمند به فراگرفتن زبان فارسی بداند و ...

موسی‌علوی - تعارف کنیم یا نه؟ نه، این‌جا دیگر جای تعارف نیست. وقتی رهبری انقلاب، همچنین نکته‌هایی را مطرح می‌کنند، دست‌کم بین مسئولانی که داعیه ارزشی بودن و ولایی بودن دارند، چه کسانی می‌توانند آنها را نادیده بگیرند و مخالفت کنند؟ بار اول هم نیست، بارها چنین نظریات مترقی‌ای را گفته‌اند، اما ما هم زحمت کشیده‌ایم و بارها، فراموشش کرده‌ایم و دوباره برگشته‌ایم سر کارهای همیشگی خودمان و سر منزل اول مان.

بدون هیچ تعارفی: رسیدن به چنین آرمان بالایی، هم مسئولان این‌کاره و نخبه‌ای می‌خواهد، هم نخبگان این‌کاره و مسئولیت‌پذیری. هیچ کدام هم بی‌هیچ کدام، جواب نمی‌دهند.

بدون هیچ تعارفی: صدی نود مسئولان علمی، فرهنگی، هنری ما که مخاطب حرف‌های رهبری بدون شک این دسته هستند، اصلاً ظرفیت لازم برای رسیدن به این آرمان را ندارند. ظرفیت داشتن، شرط بسیار مهمی است. انگار که شما، بخواهید روی پیکان سرمایه‌گذاری کنید تا در مسابقات فرمول یک جهانی شرکت کند و مقام هم بیاورد! شدنی نیست. ظرفیت پیکان، در حد این مسابقات نیست. این مسابقات، ماشین‌هایی با ظرفیت و حد لازم خودشان را می‌خواهند؛ و گرنه ...

حالا ما جرای ما هم همین است: به گفته رهبری، ما سال‌هاست که وارد بزرگراه رقابت علمی شده‌ایم و به همت همیمن جوانان گمنام، اما نخبه و بلندپرواز، به شایستگی‌هایی هم رسیده‌ایم؛ اما این‌ها، بیشتر فردی هستند تا گروهی. این‌ها، بیشتر موردی هستند تا یک روند تعریف شده. این‌ها، پشتش انگیزه‌های قدرتمند شخصی خوابیده‌اند، نه انگیزه‌های بلندپروازانه ملی!

جوان نخبه، مسئول نخبه، با دید باز می‌خواهد، نه مسئولی که تا سر از چیزی در نیآورد، آن را رد کند! جوان نخبه، سعه‌صدر و صبر مسئولان را می‌خواهد، نه غرور و جواب‌های سربالایشان را.

جوان نخبه، مسئولی نمی‌خواهد که به محض این‌که در برابر عظمت علمی، فرهنگی‌اش کم آورد، بنای ناسازگاری بگذارد، چرا که هنوز به تربیت نفس آن چنانی نرسیده ...

بله، راه درازی در پیش داریم؛ راهی که از میان خودسازی و صبر و تحمل‌های خود ما می‌گذرد؛ مای مسئول که دیدی باز داشته باشیم و مای نخبه، که با کوچکترین بی‌مهری‌ای، قافیه را نبازیم. بله برادر، راه درازی در پیش داریم برای آقایی در جهان.

بهانه خبری: رهبر انقلاب اسلامی، در یکی از روزهای دهه میانی شهریور ماه، با نخبگان دیدار کردند. دیداری دو ساعته. اول این دیدار، ۱۰ نفر از نخبگان علمی کشور، حرف زدند و از نگرانی‌ها و دغدغه‌هایشان گفتند. دیدار، حاشیه‌های جالبی هم داشت، اما مهم‌تر از حاشیه‌ها، حرف‌های رهبری بود که البته، بار اولی نبود که روی این نکته‌ها تأکید می‌کردند. حرف‌هایی است که بارها و بارها گفته‌اند، اما ماها نشنیده‌ایم و کاری برایشان نکردیم. برخی از نکته‌هایی که جوانان روی آنها تأکید داشتند، این‌ها بودند:

- * توجه بیش از پیش بنیاد نخبگان برای شناسایی نیازهای نخبگان؛
- * تشکیل کارگروه‌ها با حضور نخبگان به منظور استفاده از دیدگاه‌های آنان؛
- * تسهیل ارتباط نخبگان با مراکز علمی و تحقیقاتی دانشگاه‌های معتبر دنیا؛
- * سرمایه‌گذاری برای تحقیق و پژوهش در رشته‌های جدید؛
- * توجه رسانه ملی به نخبگان در کنار توجه به قهرمانان ورزشی؛
- * استفاده از توانایی‌ها و دیدگاه‌های نخبگان جوان در تدوین الگوی توسعه و نقشه جامع علمی کشور؛

- * مشخص شدن جایگاه و نقش استعداد‌های برتر جوان در حرکت علمی کشور؛
- * تقویت مبانی فکری نخبگان جوان از طریق پاسخگویی مستدل و اقناعی به سؤالات و شبهات آنان؛

- * ایجاد زمینه‌ها و جاذبه‌های علمی به منظور جلوگیری از مهاجرت علمی برخی نخبگان جوان؛

- * لزوم فرهنگ‌سازی در خصوص اهمیت علوم انسانی در دانشگاه‌ها و مراکز علمی؛
- * زمین‌سازی به منظور رویکرد علمی و پژوهشی در رشته‌های هنر و پرهنر از نگاه تفننی؛

- * حمایت مادی و معنوی از مخترعان جوان و اختراعات آنان و ...

رهبر انقلاب اسلامی هم بعد از شنیدن حرف‌های نخبگان جوان، به نکته‌های درخوری اشاره کردند:

- * اگر کشوری خواهان عزت، اقتدار، استقلال، هویت، امنیت و رفاه است، باید دارای توانایی علمی باشد و این واقعیت انکارناپذیر، طبیعت جریان زندگی بشر است.

- * اگر چه به واسطه پیروزی انقلاب اسلامی شرایط کشور با گذشته بسیار متفاوت شده و عزت، استقلال و هویت کنونی ایران در جهان بی‌نظیر است، اما هنوز راه زیادی

باید از بخش فرهنگ رفع مظلومیت شود کجا آن همه عهد و سوگند ما

شاید مدت‌ها از آن زمان گذشته باشد که وقت نوشتن، متن‌مان را با یک شعر آغاز می‌کردیم؛ این‌طور حالا وقتی می‌نویسیم: «کجا آن همه بند و پیوند ما/ کجا آن همه عهد و سوگند ما» دیگر از اتهام مدگرایی، روزمرگی و تأثیرپذیری بدون قید و شرط مترا هستیم. پس نوشته‌مان را با این بیت شعر آغاز می‌کنیم که از شاعر جاویدان زمان فردوسی بزرگ آورده‌ایم و از پس آن به سر قصه باز می‌گردیم.

«باید از بخش فرهنگ رفع مظلومیت شود.» این کلام مقام معظم رهبری که چندی پیش در دیدار ایشان با رئیس‌جمهور و اعضای هیئت دولت بیان شده است وقتی با این گفته که: «اصلاح واقعی یعنی ایجاد تغییرات اساسی و ساختاری در جهت صلاح» کنار همدیگر قرار می‌گیرند، وظیفه و مسئولیتش را گوشزد می‌کنند که احیاناً همواره بر دوش دولتمردان و مجریان امور کشور بوده است. پس سراسر یاد از عهد و پیمانی می‌شود که از قبل بسته شده و تا همیشه باید محکم و استوار باشد. هیچ‌گاه در هیچ عرصه‌ای نباید فراموش کرد که انسان مسئول است و این مسئولیت چه در زمینه‌ی اقتصاد و رتق و فتق امور مالی جامعه باشد، چه در زمینه‌ی سیاست و یا حتی در زمینه‌ی فرهنگ، به هر حال مهم است و وظیفه‌ای خطیر بر گرده‌ی هر آن کس می‌گذارد که اعتماد ملت خود را جلب کرده است.

اقتصاد، سیاست و فرهنگ، اینها همه مهم هستند اما، نباید فراموش کرد که گاهی زیربنا و روینایی وجود دارد و مثلاً ممکن است پدیده‌ای از پدیده‌های دیگر تبعیت کند و از سازوکار آن تأثیر بپذیرد.

«کریستوفر لاش» اندیشمند حوزه‌ی مطالعات فرهنگی می‌گوید: «باید در



اقتصاد سوسیالیست، در سیاست لیبرال و در فرهنگ محافظه‌کار بود.» کاری به درست و غلط بودن این جمله نداریم که شاید در جامعه‌ی خود «کریستوفر لاش» جواب می‌دهد و درباره‌ی آنجا گفته شده است. حرف ما بر سر اهمیت فرهنگ است؛ اینکه کم و بیش باید ادعان داشت که می‌بایست در حوزه‌ی فرهنگ محافظه‌کار بود.

فرهنگ یعنی حافظه‌ی تاریخی یک ملت؛ یعنی شیوه‌ی اندیشه و عمل آنها که احیاناً آینده‌ی همگان را نیز تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. سهل‌انگاری در این حوزه یعنی شکست و شکست در جهانی که به سرعت پیش می‌رود یعنی مرگ. این‌طور به یاد عهد سوگند ابدی - ازلی خودمان باز هم می‌خوانیم: «کجا آن همه بند و پیوند ما کجا آن همه عهد و سوگند ما» و هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنیم که همیشه آینده بهتر از اکنون است.



جوان امروز ایرانی مسلمان، هم دغدغه دارد و هم نگرانی تشنگان اعتماد و عدالت

دادستان کشور رفت زاهدان و جلساتی را برگزار کرد و حرف‌هایی زد. بعضی از حرف‌های دری نجف‌آبادی، از این قرار بود:

شمشیر عدالت زبان، قوم و نژاد نمی‌شناسد و هر جا لازم باشد با قاطعیت فروز می‌آید... در مسأله امنیت ملی، امنیت کشور و مرزها با هیچکس تعارف نداریم، اگر توسعه می‌خواهیم باید امنیت را برقرار کنیم... فضایی که اکنون در کشور بوجود آمده حاصل خون پاک شهداست و باید قدر آن را بدانیم، همه ما در رابطه با امنیت و اقتدار نظام اسلامی مسئولیت داریم... عدالت کلیدی‌ترین هدف، ابزار و آرمان ماست... در کار قضاوت باید عدالت را سرلوحه قرار دهیم... مردم باید احساس کنند که وقتی به دستگاه قضایی مراجعه می‌کنند جای امنی وارد شده‌اند.

باور کنیم جوانان ما، جوانان خوبی هستند. باور کنیم که آنها، آن قدرهایی هم که فکر می‌کنیم، اهل مال و منال دنیایی نیستند و دوست دارند که بعضی وقت‌ها هم خودی نشان بدهند. باور کنیم که آنها هم مثل نسل‌های پیش از خودشان، دغدغه دارند و جدی هستند و نگران سرزمین‌شان هستند.

اصلاً نیازی به باور کردن ما هم نیست: زمان، از آن آن‌هاست و این سرزمین هم بعد از این، مال آنها خواهد بود.

جوان ترهای ما، فقط یک‌رنگی می‌خواهند و اعتماد. آنها هم مثل نسل‌های پیش از خودشان خوب می‌دانند که یک‌شبه نمی‌شود به همه‌جا رسید؛ اما بحث اصلی‌شان این است که چرا در مقایسه با کشوری مثل مالزی یا کره جنوبی و سنگاپور، ما عقب افتاده‌ایم؟ بحث اصلی آنها این است که مگر ما چه کم داریم که دست‌کم نمی‌توانیم آهنگ رشد قابل قبولی داشته باشیم و اثرات این رشد را، در زندگی روزمره‌مان ببینیم؟!

ماجرای یک گره کور بیشتر ندارد و آن هم، عدالت است. جوانان ما هم به این نوع عدالت معتقدند. همان عدالتی که برای او امنیت، آرامش و رفاه به دنبال دارد. جوان ما به خوبی به این امر واقف است و دوست دارد مطمئن شود که دولتمردان کشورش، دنبال چیزی به نام عدالت هستند و محور تمام برنامه‌هایشان عدالت است.

درست دغدغه‌ی آنها شغل و اقتصاد و ... است اما همه چیز، امکانات و مادیات نیست. ارتباطی که این وسط است، ارتباطی دو طرفه است. به قول حافظ «نگاهدار سر رشته، تا نگه دارد.» آنها، تشنه اعتمادهای سست شده هستند. آنها تشنه عدالت‌های جای‌جا شده هستند. آنها تشنه حرف‌هایی از همین جنس هستند که دری‌نجف‌آبادی می‌گوید. حرف‌هایی که باید به عمل بیایند نه این که در حرف بمانند و لاغیر.



گفتوگو با زوج هنرمند

ساده... اما قشنگ!

نسترن زلف خانی

دوست دارید کارت عروسی تان چه جوری باشد؟ با چه خط و زبانی نوشته شده باشد؟ چه رنگی را برایش می‌پسندید؟

تا به حال به یک کارت عروسی ایرانی اصیل و زیبا آن هم از نوع از تولید به مصرف فکر کرده‌اید؟ مثلاً متن آن با خط خوش نستعلیق نوشته شده باشد و با نقش‌های ظریف و رنگ‌های ملایم تذهیب کاری شده باشد؟ سفره‌ی عقدتان در عین سادگی زیبا و مزین به کلام خدا و همچنین حافظ شیرین کلام باشد؟ این همه از صفا و سادگی گفتیم تا بگوییم میهمان زوج جوان هنرمندی هستیم که یکی می‌نگارد و آن یکی می‌آراید. این زوج حدود ده سال پیش و در عنفوان جوانی زندگی مشترکشان را شروع کردند و از همان اول با برگزاری مراسمی ساده، بی‌الایش، صمیمی و تعیین مهریه‌ی کم سادگی و عشق را تجربه کردند که تا الان هم ادامه دارد.

مریم سبکرو ۲۸ ساله و دانش‌آموخته‌ی مؤسسه‌ی فرهنگی - هنری گلبانگ است. در نمایشگاه‌های مختلفی شرکت و چندین لوح تقدیر دریافت کرده است. مریم سبکرو اعتقاد دارد که تلاش و تشویق‌های همسرش که چند سال قبل تر کار هنری‌اش را آغاز کرده بود باعث شد او هم در وادی هنر قدم بگذارد.

میز کار مریم خانم در گوشه‌ای از اتاق قرار گرفته است. چند قلم مخصوص، چند خط‌کش و یک سری کاغذ و البته رنگ‌هایی که در یخدان پلاستیکی یخچال ریخته شده‌اند تا با دست‌های هنرمند او نقش‌های چشم‌نوازی بسازند تا قابی باشد برای هنر خوشنویسی همسرش، ایمان پوررمضان کار خوشنویسی را از سال ۶۸ با هدف آشنایی با هنر و تجربه‌ی مشق نستعلیق شروع کرد، ولی بعد به قول خودش جذبه‌ی هنر او را کاملاً گرفتار خود کرد.

*** چه معیاری برای ازدواج داشتید؟**

سبکرو: برای من صداقت، راستی و متعهد بودن از همه چیز مهم‌تر بود. تا جایی که دوستان و فامیل از مقدار مهریه‌ی تعیین شده‌ی من ایراد می‌گرفتند، ولی خدا را شکر راضی و خوشحال هستم. چون آنچه را انتظار داشتم اتفاق افتاد.

پوررمضان: بنده به یک سری اصولی پایبند بودم که مهم‌ترین آنها همان اصول ارزشی بود. مثل ساده زیستن، مذهبی بودن و علاقه‌مندی طرف مقابل به مسائل هنری، البته ظاهر هم برایم مهم بود.

*** ساده زیستی از نظر شما یعنی چه؟ و اینکه مسایل مادی از قبیل دارایی همسر، چگونگی برگزاری مراسم عروسی و... چقدر می‌تواند در استحکام روابط زناشویی تأثیرگذار باشد؟**

سبکرو: ساده زیستی یعنی به زندگی دیگران حسرت نخوردن و به آنچه که خداوند متعال برایشان مقدر کرده راضی بودن. خدا را شکر من آن را تجربه کردم

به نظر من هنر و زندگی

اجزاء جدا نشدنی هم

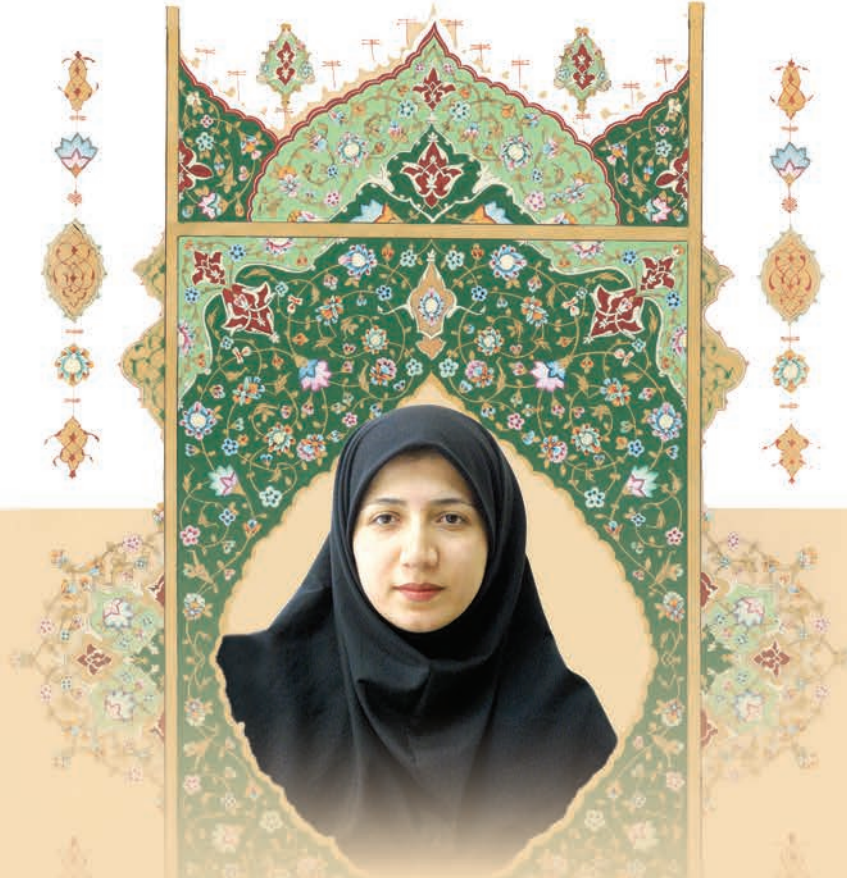
هستند. همه‌ی تلاش و

آرمان هنر برای زیباتر

کردن زندگی، مفاهیم

زندگی و رسیدن به کمالات

معنوی است



هنر و زندگی اجزاء جدا
نشدنی هم هستند.
همه‌ی تلاش و آرمان هنر
برای زیباتر کردن زندگی،
مفاهیم زندگی و رسیدن به
کمالات معنوی است

روابط زناشویی شما داشته است؟

سیکرو: هنر آرامبخش است. مسلماً وقتی در محیط خانه اتفاق بیفتد تأثیر بسیار مثبتی بر آن می‌گذارد و به خانواده آرامش می‌بخشد. من از این فعالیت مشترک خیلی راضی هستم، چون باعث نزدیکی و صمیمیت بیشتری می‌شود. در کل افراد هنرمند از دریچه‌ی زیبایی به زندگی نگاه می‌کنند، احساس بیهودگی نمی‌کنند و احساس زندگی و زنده بودن می‌کنند: زندگانشان به زیبایی رسند.

پوررمضان: باور کنید از افتخارات بنده این است که در کنار چنین همسری زندگی می‌کنم. و این همکاری صددرصد در محیط خانه تأثیر دارد. حتی آرایش و چیدمان خانه هم هنری است.

مسئله‌ی دیگر نیازهای انسان است. هر انسانی علاوه بر نیازهای جسمی‌ای که دارد که مشترک هستند، نیازهای روحی و روانی هم دارد که منحصر به فرد است. به عبارتی در هر سری شور و ذوقی نهفته است و خوشبخت کسی است که ذوق و استعداد خود را دریابد و بتواند آن را رشد دهد و باعث تعالی خودش شود. من فکر می‌کنم که ما خوشبخت هستیم.

* آرزو و برنامه‌تان چیست؟

سیکرو و پوررمضان: صحت و تندرستی و شفای بیماران. برنامه‌مان، ادامه‌ی زندگی برای رسیدن به کمال در امور معنوی و هنری است.

و در حال حاضر هم همین‌طور است. مسایل مالی و مادی هم به نظر من اهمیت چندانی ندارد. مراسم عروسی ما در کمال سادگی انجام شد. فکر می‌کنم با تلاش و کوشش می‌شود همه چیز را درست کرد.

پوررمضان: ساده‌زیستی یعنی راحت زندگی کردن و به دسترنج خود قانع بودن؛ نه در زندگی دیگران سرک کشیدن و به نوع زندگی دیگران چشم داشتن. البته نظر من به این معنی نیست که آدم از تلاش و کوشش دست بکشد و بگوید چون می‌خواهم ساده زندگی کنم دست از تلاش و سختکوشی بکشد. مسایل مالی هم به عهده‌ی مرد است و اوست که باید موارد لازم یک زندگی را در حد لزوم و توان خود تهیه کند. در زمان انتخاب همسر اصلاً به مسایل مادی توجه نداشتیم و همان‌طور که گفتم مسایل اعتقادی برایم مهم‌تر بود.

* برویم سراغ دلمشغولی‌هایتان در تنهایی؛ چه طور شد که رفتید سراغ خوشنویسی و تذهیب؟

سیکرو: البته از نظر پیشینه باید آقای پوررمضان اول جوابگو باشند، ولی از اینکه حق تقدم را به یک خانم دادید ممنونم. ابتدا همسر من که به نوعی دوست من هم هستند به عنوان راهنما و مشوق، من را به خلوت هنری خودش راه داد و همچنین با رفت و آمد به منزل استاد خط ایشان، استاد کوهستانی این شوق را در من به وجود آورد. من هم در کلاس درس تذهیب و نقوش استاد عالیقدر سرکار خانم رفعت موسوی شاگردی کردم و ایشان با سعه‌ی صدر من را در این راه کمک کرد تا اینکه الآن توانستم در چندین نمایشگاه و جشنواره شرکت کنم و چندین کارت پستال چاپ کنم.

پوررمضان: حدود سال ۶۷ بود که در شهر خودمان بابل به کلاس درس و مشق هنرمند گرامی استاد کوهستانی رفتم. ابتدا هدفم فقط آشنایی با هنر و تجربه مشق نستعلیق بود، ولی آرام آرام این هنر بخشی از زندگی من شد.

* زندگی را ترجیح می‌دهید یا هنر را؟

سیکرو: شاید به دلیل خصلت زن بودن و مادر بودن است که می‌گویم زندگی را، البته با همه‌ی لذتی که از هنر می‌برم.

پوررمضان: جواب دادن به این سؤال راحت نیست. به نظر من هنر و زندگی اجزاء جدا نشدنی هم هستند. همه‌ی تلاش و آرمان هنر برای زیباتر کردن زندگی، مفاهیم زندگی و رسیدن به کمالات معنوی است.

البته برای رسیدن به بلندای هنر خیلی از داشته‌ها را باید فدا کرد، چنانکه خیلی از هنرمندان زندگی‌شان را وقف هنر و تعالی‌ای که در پی آن است کرده‌اند. این سؤال شما من را یاد گفته‌ی دانشمند بزرگی انداخت که فرموده: «هر گاه هنر و انسانیت نمی‌توانند با هم زندگی کنند بگذار هنر بمیرد!»

* این‌گونه فعالیت‌های مشترک آن هم از جنس هنر چه تأثیری بر





گزارشی از ساخت ضریح حضرت عباس(ع) در تهران

ضریحی که هزاران پنجره دارد

پدانش آلود

مریم ناگهی

کشور عراق شده است و همواره مسئولان و ایرانیان دل سوخته ائمه اطهار(ع) این عملکرد معنوی شان را موهبتی آسمانی قلمداد می کنند که در اصل بازسازی روح و جان شان را در پی داشته است.

نگاه به کارنامه کاری ستاد بازسازی به روشنی مبین فعالیت های گسترده و عمیق دست اندرکاران آن و عاشق مردمان شیفته اهل بیت(ع) است که تا به امروز دست در دست هم فعالیت های گسترده ای را برای احیای این مکان های مقدسه به انجام رسانده اند. فعالیت هایی چون:

- کاشی کاری های گسترده و تعویض سنگ های قدیمی با نفیس ترین سنگ ها و همچنین طراحی، ساخت و نصب لوستره های با شکوه برای تمام حرم های واقع در شهرهای نجف، کربلا و کاظمین.

- احداث سقاخانه ها و آب سردکن های متعدد، تعویض لوله کشی ها، آبرسانی و تأمین تجهیزات برقی، مخابراتی، صوتی و تصویری و ملزومات دیگر حرم ها.

- طراحی، ساخت و نصب گلدسته، گنبد و ضریح طفلان مسلم(ع)، کاظمین، کربلا «بین الحرمین».

- ارسال مقدار قابل توجهی خودرو و موتورسیکلت، فرش، مصالح ساختمانی برای حرم های مطهر و همچنین اقلام فرهنگی و دارویی به این شهرهای مقدسه.

و ده ها طرح بزرگ دیگر که با بهره گیری از آخرین فناوری روز دنیا و همچنین بهره مندی از اساتید برجسته دانشگاه های کشور در زمینه طراحی و اجرا و با اعزام بیش از دو هزار نفر نیروی متخصص به انجام رسیده است و حالا با طرح بزرگ ساخت ضریح حضرت ابوالفضل العباس(ع) در این مسیر معنوی خورشیدوار گام های نورانی خود را بر می دارد.

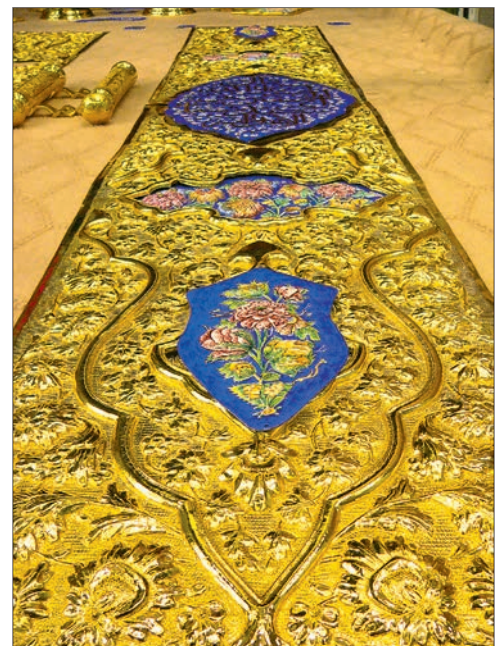
بانوان تهرانی طلایه داران نوسازی

برگزاری مراسم مذهبی - فرهنگی به مناسبت های مختلف، همزمان با اعیاد و سوگواری شهادت ائمه اطهار(ع) از جمله فعالیت های دیگر ستاد بازسازی است. همایش بین المللی حضرت علی اصغر(ع) در سال ۸۴ با حضور بانوان تهرانی در مهدیه ی تهران جرقه ی اولیه ی بازسازی حرم حضرت عباس(ع) ساقی تشنگان

سال ۸۲ بود. سالی که عده ای عاشق را گرد هم آورد. عده ای گرد هم آمدند و حلقه ای تشکیل دادند تا اهداف متعالی شان را به منصه ی ظهور نزدیک کنند

و مجموعه ای شکل گرفت تحت عنوان «ستاد بازسازی عتبات عالیات»، تنها ستاد مردمی و تنها مرجع ذی صلاح قانونی برای بازسازی و نوسازی حرمین شریفین در کشور عراق در همان ابتدای راه با تکیه بر سرمایه و بودجه ای که به شکل خودجوش از جانب مردم عاشقانه تأمین می شد، گام های نخستین خود را آغاز کرد.

ستاد بازسازی در طول چهار سال فعالیتش منشأ خدمات بزرگی در زمینه ی بازسازی مکان های مقدسه در





ویژگی‌های منحصر به فردش و ضریح جدید

ساخت ضریح جدید برای حرم حضرت ابوالفضل العباس (ع) همچنین مراحل ساخت آن، ویژگی‌های منحصر به فرد و مدرنی دارد که به شکل فهرستوار در ادامه به آنها اشاره می‌کنیم. ویژگی‌هایی که بعد از تکمیل و آماده شدن برای نصب، با ضریح قبلی تفاوت بسیاری خواهد داشت.

- این ضریح اولین ضریحی است که با فونداسیون فلزی ساخته می‌شود. - استیل به کار گرفته در آن از نوع مقاوم در برابر خوردگی و فشار ساخته شده است.

- برای ضریح تا پانصد سال مقاومت در برابر زنگ‌زدگی تعیین شده است.

- تمامی قطعات به صورت پیچ و مهره به هم متصل خواهد شد و چهارچوب در مدت زمان کوتاهی مونتاژ می‌شود.

- روکش پلی‌آمید که روی چارچوب کشیده می‌شود مقاومت آن را افزایش می‌دهد و در حفاصل چارچوب و ضریح به چارچوب پیچ و مهره خواهد شد.

- مقاومت استیل به کار گرفته در ضریح سی‌برابر فولاد است. - ساخت و مونتاژ کلیه قطعات، توسط متخصصان داخلی بوده است و تنها ورق استیل استفاده شده از ورق استیل mm

۲۰ ساخت سوئد است.

- برش این ورق‌ها به‌طور کامل با پلازما انجام می‌شود، چون هیچ تیغ‌لای امکان برش آن را ندارد و تمامی این برش‌ها نیز در ایران انجام می‌شود.

- میزان تقریبی به کار گرفته شده، ۱۵۰۰ کیلو و مقدار طلای مورد نیاز پانزده تا بیست کیلو خواهد بود.



را زد.

در این همایش جمع بانوان دلسوخته‌ی تهرانی همراه با شیر خوارگان کوچک‌شان با اطلاع از فرسودگی شدید حرم حضرت عباس (ع) دلسوخته و یکپارچه دست به کار شدند. هیچ‌گاه از صحنه‌ی روزگار محو نخواهد شد، الگوهای آغشته به خونی که «عشق» فرصت قیچی کردن را از صاحبان آن ربود. روزی که بانوان تهرانی را عهده‌دار حماسه‌ای بزرگ کرد تا این بار آنان طلایه‌داران ساخت ضریح نیمه ویران ساقی لب‌تشنگان باشند.

و حالا تهران، پایتخت ایران همواره سرفراز، میهمان بخشی از ضریح فرسوده‌ی حضرت ابوالفضل (ع) است تا در حماسه‌ای دیگر برای این مکان مقدسه، ضریحی نو طراحی و ساخته شود با همت و پشتیبانی مالی بانوان همیشه در صحنه‌ی تهرانی.

تاریخچه‌ای کوتاه بر ضریحی مطهر

ضریح فعلی حضرت عباس (ع) در شهر کربلا، چهل سال پیش - سال ۱۳۴۵ هـ. ش - به دستور «آیت‌الله سید محسن حکیم» و به دست هنرمندان ایرانی ساخته شد. این ضریح با بهره‌مندی از انواع هنرهای ایرانی اعم از قلمکاری، میناکاری، نگین‌کاری و... یکی از زیباترین ضریح‌های امامان و امامزادگان شیعه به شمار می‌رود. خط مرحوم «استاد حبیب‌الله فضائی»، خوشنویس بزرگ معاصر که از روحانیان اصفهان بود، زینت‌بخش ترنج در ورودی ضریح و دیگر بخش‌های آن است با این توضیح که از خط ثلث به عنوان خط اصلی در طراحی ضریح استفاده شده است.

حجم طلای به کار رفته در ضریح مطهر قمر بنی‌هاشم (ع) حدود ۸۰۰ مثقال و برآورد اولیه‌ی نقره در آن، نزدیک به سه هزار کیلو است.

با وجود نوع طراحی و ساخت بی‌نظیر و منحصر به فرد آن اما، ضریح بر اثر مرور زمان و تشرف خیل مشتاقان و زائران آن حضرت، دچار صدمات جدی شده و حتی بعضی از قسمت‌های آن از بین رفته است.

فرسودگی در گوی‌ها و قلمزنی شبکه‌ها، فرسودگی قلمزنی در پایه‌های مابین شبکه‌ها و تزئینات قلمزنی در میان دو ضلع همچنین دفرمه شدن قلمزنی زواره‌ها و باز شدن اتصالات و پوسیدگی در ورودی از جمله صدماتی است که ضریح ماه تابنده‌ی بنی‌هاشم را دستخوش فرسودگی‌های عمیقی کرده است و بانوان تهرانی به محض شنیدن آن برای ساخت و نوسازی دوباره‌ی ضریح پیشگام و طلایه‌دار شدند.

نازی آباد میعادگاه عاشقان

زمزمه‌ی آوردن ضریح حضرت عباس (ع) برای بازسازی از سال ۸۵ بر سر زبان‌ها افتاده بود. مسئولان ستاد بازسازی طی توافقاتی که با مسئولان عتبات عالیات در عراق داشتند، منتظر دستور اجازه‌ی آوردن بخشی از ضریح به ایران بودند در طی این انتظار شورانگیز مقدمات احداث کارگاهی برای ساخت و نوسازی ضریح در دید مردم را طرح‌ریزی می‌کردند. «مصلای تهران» به دلیل فضای بسیاری که داشت اولین گزینه‌ی مسئولان ستاد بازسازی همراه با ستادی متشکل از بانوان تهرانی بود که توافقات لازم برای گرفتن آن با مسئولان مصلی صورت نگرفت.

به همین دلیل مسئولان امر دوباره در پی مکانی در شأن ضریح مقدس بودند تا اینکه بالاخره نازی‌آباد محله‌ی پر قدمت و مذهبی تهران به عنوان مناسب‌ترین گزینه برای ساخت ضریح انتخاب شد و از طرفی وجود فرهنگسرای بهمن در این محله و فضای بزرگ تالارهای این مرکز فرهنگی به راحتی این اجازه را به دست‌اندرکاران این امر معنوی می‌داد تا شهروندان تهرانی از نزدیک شاهد ساخت گام به گام ضریح و حرم آقایی باشند که با شنیدن نامش همواره لرزشی در درون احساس می‌کنند و البته چرایی‌اش ناشناخته است؛ آن شخصیت والای باب‌الحوائج ابوالفضل العباس (ع)، اکنون او آمده با ضریحی هزار پنجره و در ماهی که میهمانی خداوند گارمانیم و او میهمان عزیز شهر و دیارمان. بازسازی عتبات صحبت از حکاک‌ی نقش سینه بر طلا و نقره و صحبت از گداختن فلز نیست که سخن حکاک‌ی عشق بر جان و دل است. سخن از جستجوی هفت آسمان در میان زمین است!

او آمده با ضریحی که هزاران هزار پنجره دارد و هر پنجره هزاران آسمان روبه «خدا»!



گفت‌وگو با مسئول امور بانوان ضریح مقدس

سفر روحانی

«سودابه آقاجانیان»، مجری جدی اما، انعطاف‌پذیر برنامه‌های مختلف تلویزیونی چون «تهران امروز» را در اوج کار و دغدغه‌های فراوانش یافتیم. برای پیگیری برنامه‌های ساخت ضریح به تالار امام خمینی (ره) فرهنگسرای بهمن آمده بود. خیلی گرم و صمیمی با او در این باره به گفت‌وگو نشستیم.

آقاجانیان مسئولیت امور بانوان پروژه‌ای که قرار شده به دست بانوان مرمت و دوباره‌سازی شود را عهده‌دار است و علاوه بر اجرا و تدریس در آموزش و پرورش، مدتی است که سخت درگیرودار ساخت ضریح حضرت ابوالفضل العباس (ع) غرق است.

ماجرای آمدن آقاجانیان به این پروژه‌ای معنوی از آنجایی شروع می‌شود که از طریق ستاد عتبات عالیات که یکی از کارهایشان ساخت برنامه‌های مستند تلویزیونی از بازسازی‌های عتبات در عراق است، به او و همکارانش پیشنهاد می‌شود که برای تصویربرداری از افتتاح چند پروژه به کشور عراق بروند و داستان آمدن آقاجانیان و پذیرفتن این مسئولیت خیلی اتفاقی از همین جا آغاز می‌شود: «۲ نفر خانم و ۳ نفر آقا به علاوه یک مداح برای اولین بار به عراق رفتیم و در فضایی قرار گرفتیم که بی‌ظن بود. فضا به قدری متقلب کننده بود که ما اصلاً در این سفر به این مسئله فکر نمی‌کردیم که قرار است کار تلویزیونی کنیم.»

با همان متانت و طمأنینه‌ی همیشگی ادامه می‌دهد: «قرار بود که با همه‌ی تولیدهای حرم مصاحبه کنیم. اما تولید حرم مطهر حضرت ابوالفضل (ع) با یک خانم مصاحبه نمی‌کرد اما، بالاخره راضی به مصاحبه شد و این اصلاً برای هیچ کسی باور کردنی نبود.»

با اشتیاق خاصی از فیلمبرداری‌هایشان در حرم امام حسین (ع) می‌گوید: «همکاری خیلی خوبی بود و کل حرم را خالی کردند تا ما در آنجا تصویربرداری کنیم نوعی تصویربرداری که تا به حال در حرم به این شکل انجام نگرفته بود.»

اشک در چشمانش حلقه می‌زند: «خلاصه بعد از این سفر کاری و البته معنوی از طریق ستاد به من پیشنهاد کردند تا مسئول امور بانوان در ساخت ضریح حضرت ابوالفضل العباس (ع) شوم. گفتند که کار بازسازی مردمی است و باید در این باره مردم را آگاه کنیم و اطلاع‌رسانی داشته باشیم.»

نقبی به همایش بین‌المللی حضرت علی‌اصغر (ع) در مهدیه‌ی تهران می‌زند. زمانی که بعد از مراسم مطرح شد که حرم حضرت عباس (ع) به شدت نیاز به بازسازی و مرمت دارد: «جمع بانوان تهرانی با شنیدن این صحبت‌ها یکپارچه متقلب شدند و همان جا طلا و زیورات قیمتی خود را برای بازسازی ضریح به صندوق ستاد بازسازی

عتبات اهدا کردند.»

بعد از این حمایت باشکوه و پرشور بانوان، اعضای ستاد به سرپرستی «منافی‌پور» بر آن شدند که هزینه‌ی ساخت ضریح توسط بانوان تهرانی تأمین شود: «و ما هم مسئول امور بانوان در این امر خداپسند و معنوی شدیم.»

شروع به صحبت درباره‌ی تبلیغات و فعالیت‌هایشان می‌کند. از دادن بروشور به هیئت‌ها و جلسات مذهبی گرفته تا تبلیغ در مدارس دخترانه آموزش و پرورش، همچنین ارتباط گرفتن با استانداری و فرمانداری تهران: «خلاصه سعی کردیم علاوه بر بانوان و دختران دانش‌آموز، مسئولان را نیز درگیر این ماجرا کنیم و در نهایت از تابستان سال گذشته که حرف این مسئله زده و مقدماتش آماده شد تا به امروز کلی طول کشید.»

در این راه مشکلات بسیاری را پشت سر گذرانده‌اند؛ جو سیاسی حاکم بر عراق و کشور آمریکا که مانع این حرکت ایرانیان بود: «در حال حاضر این چیزی که شما می‌بینید موافقت اولیه است و ان‌شاءالله بعد از آماده شدن بخشی از ضریح و رؤیت نمایندگان کشور عراق، آیت‌الله سیستانی و شیخ احمد صباحی قرارداد کلی بسته خواهد شد.»

در طی ساخت ضریح، مردم و به‌خصوص بانوان می‌توانند از قسمت‌های ضریح قدیمی که به ایران آورده شده است، بازدید و زیارت کنند و از تمام مراحل ساخت و حاشیه‌های آن نیز فیلم مستندی تهیه خواهد شد.

سودابه آقاجانیان در این باره می‌گوید: «خب ساخت ضریح یکسال به طول می‌انجامد. تیم حرفه‌ای است و اگر مسئولان و دست‌اندرکاران عراقی پنجره و ستونی را که استاد در حال آماده کردن آن است را بپذیرند، کار به شکل جدی‌تر شروع می‌شود و تصویربرداری برای ساخت فیلم مستند نیز با یک تیم حرفه‌ای آغاز خواهد شد.»

وقتی از احساس شخصی مجری و بازیگر قدیمی سیما درباره‌ی پذیرفتن این مسئولیت سؤال می‌کنیم، دوباره اشک در چشمانش موج می‌شود: «در عرض این یک سال غنایات و معجزات شفابخش و مسائل بسیاری را دیدیم. بی‌خود نبود که به حضرت عباس (ع) می‌گویند «باب‌الحوائج». هر کس به این حضرت و خاندان توکل کند به معنای واقعی برکت را وارد زندگی خود کرده است؛ چه مادی و چه معنوی. به پنجره‌ی ضریح که بانوان حلقه‌اش کرده‌اند خیره می‌شود: «در تمام مسائل به حضرت عباس (ع) و امام‌البنین متوسل می‌شوم. خلاصه قدم کوچکی است در این راه بزرگ و بی‌نهایت که برداشت‌ایم و امیدوارم که خود حضرتش بپذیرند.»

۹ صبح تا ۸ شب مسئولان کلیه‌ی هیئت‌ها و جلسات مذهبی می‌توانند مراسم و برنامه‌هایشان را در محل ساخت ضریح واقع در تالار امام خمینی فرهنگسرای بهمن برگزار کنند.

آقاجانیان در این باره می‌گوید: «کلیه‌ی مراسم سوگواری، جشن به مناسبت اعیاد خاص و مراسم دعای کمیل و توسل می‌تواند در این مکان متبرک برگزار شود. فقط عزیزان ما از قبل با ما تماس بگیرند و الا مراسم در اختیار خودتان است. در کنار این بازدیدهای عمومی بازدیدهایی نیز از سوی مسئولان خواهند داشت که به شکل دعوت‌های خصوصی در آینده انجام خواهد گرفت.»

این دبیر دینی مقطع دبیرستان در پایان از همه‌ی بانوان دعوت می‌کند تا این فرصت را غنیمت شمرانند و به این مکان بروند: «سفرهای معنوی چیده شده و هر کس می‌تواند گوشه‌ای از کار را بر عهده بگیرد. حالا که قطعاتی از حرم آقا در اینجا قرار گرفته و ضریح جدید در حال ساخت است باید بگوییم که چند مرده حلاجیم. تا چشم باز کنیم ضریح ساخته می‌شود و می‌رود باید قدر این روزهای معنوی را تا دیر نشده بیشتر بدانیم.»

لحظه‌ای مکث می‌کند و می‌گوید اینجا قطعه‌ای از بهشت است: «هن فکر می‌کنم برای خانم‌ها، به‌خصوص بانوانی که در جوار این محله ساکنند، توفیق بزرگی است که ببینند و نقش‌آفرین باشند. کمک به ساخت ضریح باب‌الحوائج به اندازه‌ی رفتن به حرم این بزرگوار در کربلا، ارزشمند و پراجر است و به قول معروف از همین جا هم می‌توان دل را پرواز داد تا کربلا، معلاً.»

صدای کوبیدن مته‌ی «استاد عباسپور» بر قطعات نقره‌گونی که قرار است ستون ضریح قمری‌هاشم را استوار کنند محوطه را پر کرده است و فضا لحظه به لحظه معنوی و معنوی‌تر از پیش می‌شود: «قرب منزل نبود در سفر روحانی!»



بدو ورود به تالار امام خمینی (ره) - محل ساخت ضریح - صدای ضربه‌ی یکنواخت مته‌ی استاد، محوطه‌ی اطراف ضریح را پر کرده است. از ساعت ۷ صبح تا اذان ظهر یک بند کار می‌کند و بعد از ظهر نیز تکرار همین ماجرا.

خستگی برای عباسپور معنا ندارد و اتفاقاً زمانی که دست از کار می‌کشد، به‌خصوص روزهای تعطیل از این حالت خسته می‌شود. درباره‌ی ساخت ضریح جدید حضرت عباس (ع) که سؤال می‌کنم، ستون نقره‌ای که در این مدت آماده کرده را ورنه می‌کند و می‌گوید: «چهار چوب ضریح سه در چهار است و در آن ۱۵۰۰ کیلو نقره و ۱۵ کیلو طلا به کار خواهد گرفت.»

استاد اصفهانی که برای ساخت ضریح این روزها به قول معروف یک پایش در اصفهان است و پای دیگرش در تهران برای ساخت قطعاتی مثل گوی و ماسوره‌ی ضریح همچنین ذوب و خالص کردن طلاهای اهدایی بانوان از کارگاه شخصی خودش در اصفهان استفاده می‌کند: «تمام قسمت‌ها و قطعات حرم را به طور کامل خودمان تهیه می‌کنیم و مراحل حکاکی نقش و خطوط را روی آنها پیاده می‌کنیم.»

در ساخت ضریح یک گروه هفت هشت نفره همراهی‌اش می‌کنند و در طول کار به نوبت به تهران می‌آیند و استاد را در ساخت ضریح همراهی می‌کنند. عباسپور در یک کلام تمام احساسش را از ساخت ضریح‌های اماکن متبرکه



این‌طور بیان می‌کند و می‌گوید: «سعادت بزرگی است که خدا را شکر خداوند نصیب‌مان کرد و ما را در این مسیر قرار داد و اگر دوباره به سن کودکی و نوجوانی بازگردم همین شغل را انتخاب خواهم کرد و در همین مسیر قدم بر خواهم داشت.»

اطلاعات فوری

محمدحسین عباسپور

متولد: ۱۳۲۳ اصفهان

شغل: ضریح‌ساز

افتخارات: همکاری در ساخت ضریح فعلی حضرت عباس (ع) همراه با استادش

سال ۱۳۴۵ -

- ساخت ضریح امامزاده شاهچراغ در شیراز - سال ۱۳۴۳

- ساخت ضریح حضرت رقیه (ع) -

- ساخت ضریح حضرت معصومه (ع) - سال ۸۲

- ساخت ضریح آقا علی عباس

- ساخت ۲ ضریح برای کشور شوروی

- ساخت ۲ ضریح برای ۲ امامزاده در شمال

- ساخت ضریح حضرت امامزاده طاهر (ع) در شاه عبدالعظیم

- ساخت بیش از سی جفت در به ابعاد بزرگ برای آستان مقدسه‌ی امام رضا

(ع) و اماکن مقدسه‌ی خارج از کشور

سازنده‌ی ضریح حضرت عباس (ع) درباره‌ی حس و حالش می‌گوید

این شغل خستگی ندارد!

«ما به این خاندان و خانواده علاقه و عشق داریم و در قبال کاری که انجام می‌دهیم پول بدهند می‌گیریم و ندهند هم چیزی نمی‌گوییم.»

سال‌هاست که در شغل ضریح‌سازی هنرنمایی می‌کند و تا به امروز نزدیک به ۲۰ ضریح ساخته است. ضریح‌هایی که طرح و نقشه هر کدامشان با دیگری متفاوت است: «خیلی از همکاران و ضریح‌سازان را می‌شناسم که یک طرح را برای چندین ضریح به کار می‌برند اما، تا به حال نشده که من ۲ تا از ضریح‌هایی که ساخته‌ام شبیه به هم باشند.»

استاد «محمدحسین عباسپور» که موهایش را در این مسیر سپید کرده است رمز موفقیت در این شغل را صبر و حوصله می‌داند و اعتقاد دارد: «ریزه‌کاری‌های این کار بسیار است و اگر صبر نداشته باشی نمی‌توانی یک کار هنری و خوب ارائه کنی.»

من خودم بارها یک پنجره یا ستون را کار کرده‌ام اما، چون آن‌طور که باید در نیامده دوباره از نو شروع به کار کرده‌ام.»

ضریح‌سازی برای این استاد پیرودست قبل از آنکه شغل محسوب شود بیش از هر چیز دیگر، هنری مقدس است که قداست آن را نمی‌توان با پول سنجید.

این استاد اصفهانی که در حال حاضر مشغول به ساخت ضریح جدید برای حرم باب‌الحوایج (ع) است، از این مسئله سر پا نمی‌شناسد و حس و حال عجیبی دارد و جالب آنکه خودش می‌گوید: «از قبل به شکلی مطمئن می‌دانستم این بار نیز سعادت ساخت دوباره‌ی ضریح نصییم خواهد شد.»

از سن ۱۰ سالگی با هنر قلمکاری وارد بازار کار اصفهان شد و بعد از مدتی در نوجوانی هنر ضریح‌سازی را فرا گرفت.

عباسپور در سن ۱۷ سالگی برای اولین بار در ساخت ضریح حضرت شاهچراغ (ع) در کنار استادش «حاج آقا زوفندی» تلاش بسیاری کرد: «برای ساخت این ضریح ۸ ماه در شیراز بودیم. بعد از آمدن، یک ماه بعد، ساخت ضریح فعلی حضرت عباس (ع) به استاد پیشنهاد شد و حدود ۲ سال برای ساخت این ضریح در اصفهان کار کردیم.» پیرمرد خاکی و دوست‌داشتنی است محمدحسین عباسپور. با حوصله و اشتیاق خاصی در حال صحبت به شکلی عملی روند کار را نیز برایمان تشریح می‌کند و آلبوم‌های عکس ضریح‌هایی که تا به حال ساخته را نشان‌مان می‌دهد.

سازنده‌ی ضریح حضرت عباس (ع) این حرفه را یک نوع معماری قلمداد می‌کند و ضریح‌ساز را معماری که باید از روی نقشه، هدفمند چهار چوب ضریح را در کنار هم استوار کند و ریزه‌کاری‌ها را گام به گام و با حوصله جلو ببرد.

با وجود ۶۳ سال سن اما، همانند دوران نوجوانی پرانرژی کار می‌کند و با حوصله و عشقی خاص نقش‌ها و خطوط را روی ورقه‌های نقره‌ای حک می‌کند. در



سال اولی‌ها از نگاه سال اولی‌ها

آنها به دانشگاه آمده‌اند



م. ایلیا

صورت روزانه و شبانه در رشته‌ی ارتباطات اجتماعی دانشگاه علامه قبول می‌شوند مدتی از انتخاب رشته‌ام گذشته بود. از دست خودم عصبانی بودم که چرا زمان انتخاب رشته به این توجه نکرده‌ام؛ اما از طرف دیگر می‌دانستم که اگر قبول شوم حالش از قبول شدن در رشته‌های دیگر خیلی بیشتر است. حالا که قبول شده‌ام یک جور احساس راحتی، خوشحالی و شور و هیجان دارم. سال اولی هستم و حتماً می‌گویند جوگیر است اما، این‌طور نیستم. با دانشجویان زیادی نشست و برخاست کرده‌ام و همین نشست و برخاست‌ها مرا به این نتیجه رسانده که حالا که از جو کنکور و اضطراب آن خلاص شده‌ام، یک ترم به خودم استراحت بدهم. پس ترم اول را فقط و فقط برای آشنایی بیشتر با دانشگاه و لذت بردن از آن سپری خواهیم کرد.»

۲- مهدی احمدپور - دانشگاه شهید بهشتی - رشته‌ی پزشکی

«اصالتاً اهل میانه هستم و قبول شدنم در دانشگاه بهشتی آن هم در رشته‌ای که علاقه داشتم، مرا با دو موقعیت خوب مواجه کرده است: اولاً به پایتخت آمده‌ام و زندگی کردن در پایتخت خود موهبتی است و ثانیاً پزشکی خواندن در دانشگاه شهید بهشتی افتخار بزرگی به حساب می‌آید. خیلی شور و شوق دارم و می‌خواهم کارهای زیادی انجام دهم. باید درس‌م را بخوانم و به غیر از آن به کلاس‌های هنری هم بروم.

نکته‌ای دارد. آدم بزرگ‌ها وقتی خاطرات جوانی‌شان را تعریف می‌کنند احساسات آن زمانشان را نمی‌گویند، بلکه آنچه دوست داشته‌اند در آن زمان بوده باشند را به زبان می‌آورند و البته این خیلی طبیعی است اما، ما قصد داریم یک سری حرف‌های مستند، یک سری احساسات قابل اعتنا و درست به دست آوریم؛ این‌طور، با دانشجویان سال اولی آنها که تازه سد کنکور را شکسته‌اند و وارد دانشگاه شده‌اند هم کلام می‌شویم تا یک سری حرف‌های درست و دست اول از احساسات سال اولی‌ها به دست بدهیم.

۱- مبینا جعفری - دانشگاه علامه طباطبائی - تهران - رشته‌ی ارتباطات اجتماعی.

«وقتی فهمیدم که فقط ۸۰ نفر در کل ایران به

«ما هم زمانی دانشجوی بودیم، آن وقت‌ها...»

شاید این جملات را بارها و بارها از آدم‌های [بهتر است بگوییم آدم بزرگ‌های] مختلف شنیده‌اید. به هر حال هر کس زمانی زندگی دانشجویی داشته است، کم و بیش، خاطراتی از آن وقت‌ها دارد که احیاناً خوب و دلپذیر هستند. این خاطرات کمتر نوشته می‌شوند یا اگر نوشته شوند با احساسات در هم آمیخته هستند و خب! خودتان که می‌دانید، وقتی پای احساسات به میان بیاید کمتر می‌شود به حرف‌ها اعتماد کرد خاصه وقتی که آن کس از احساساتش حرف می‌زند یک آدم بزرگ باشد، ضرب‌المثلی هست که می‌گوید: «به هیچ آدم بالای سسی سالی اعتماد نکن». البته هیچ قصد توهین نیست؛ این مزاح است و مثل هر مزاحی



چنین گفت خوزه

مدتی پیش خبر آوردند که دوست ما، آنتونی خوزه ددلیا - در کنکور سراسری قبول شده، انتخاب رشته‌اش را به موفقیت به انجام رسانیده است. اینطور، او که همان دانشجوی ترم اولی دانشگاه «ددت ادت» است می‌تواند چند توصیه‌ی اساسی به شما دانشجویان ترم اولی عزیز داشته باشد؛ توضیح آنکه او اگر چه مثل شما دانشجوی ترم اولی است اما کم و بیش بیست و سه سال و نیم از عمر شریفش را در دانشگاه‌های مختلف به سر برده و از محضر بیش از دو نسل از استادان مجرب بهره جسته است؛ تا جایی که شاعر در مورد او می‌گوید:

خوزه‌ای مرد نیک و نیک کردار

محصل پیرمرد خنگ و بیکار

کسی کمتر ز ربع قرن قبول خواندی

ز دانش خوب را در دل نشاندی

پس خوزه‌ی شما توصیه می‌کند اول از هم آداب دانشگاه روی را یاد بگیرد.

اول اینکه شب تا صبح از شور و شوق نخوابید. تا می‌توانید ستاره بشمارید. دم دمای صبح بخوابید ساعت را برای وقتی کوک کنید که نیم ساعت از وقت معمول گذشته. بعد هم با چشمانی پف کرده سر کلاس حاضر شوید و بگویید ببخشید ترافیک بود. یک وقت کله سحر نروید دانشگاه بگویند ندید بدید تشریف دارید. ذوق زده‌اید.

خوزه به شما توصیه می‌کند این بیت شعر را هیچ گاه فراموش نکنید:

آرامش دو گیتی تفسیر این دو حرف است / در طول ترم مدارا، در امتحان ریاضت

پس در طول ترم زیاد به وصال درس و مشق و استادان نروید؛ بدانید که استاد خوب نمره‌ی بد می‌دهد و بر عکس استاد بد [ایشالله که توهین نبود] نمره‌ی خوب می‌دهد، پنهان کنید قبل از هر چیزی یک جزوه‌ی کلاسی خوب برای هر درس دست و پا کنید اگر نتوانستید نگران نباشید؛ یک هفته قبل از شروع امتحانات جزوات خوشگل و تروتمیز بچه درس خوان‌ها در سطح وسیعی کپی می‌شود، بدون برداشت حق کپی رایت یا حق دیگری که احیاناً مربوط به جزوه‌ی کلاسی است.

خوزه به شما توصیه می‌کند. خوزه خوابش می‌آید، فردا صبح کلاس دارد و هر چند بیست و سه سال و نیم در دانشگاه‌های مختلف چرخ زده، اما سال اولی است و کم و بیش شور و شوق دارد؛ این موقع سر کلاس برود. پس باقی بقایان، جان خوزه فدایان

بازیگران در دانشگاه

یکی از اولین نقش‌های او بازی در سریالی بود که اتفاقاً در آن زندگی چند دانشجوی رشته‌ی هنر به تصویر کشیده شده بود. سریال «در قلب من»، با بازی حسن جوهرچی، پارسا پیروزفر، لعیا زنگنه و بالاخره رامین پرچمی هیچ‌گاه از یاد نمی‌رود. اینطور، او که خود زمانی دانشجوی رشته‌ی هنر بوده است حتماً گفتنی‌هایی در مورد دانشگاه دارد؛ ما یک جور سبکی به وجود می‌آید که البته همراه با نوعی ترس و اضطراب است. این دو حالت البته خیلی طبیعی هستند؛ به هر حال در ایران سدی به نام کنکور وجود دارد و شکستن آن یک موفقیت پر رنگ به حساب می‌آید وقتی مثلاً در کنکور هنر موفق شدی احساس می‌کنی باری را از روی دوش برداشته‌اند. از طرف دیگر می‌دانی که حداقل چهار سال آینده‌ات برنامه‌ریزی شده است که هر چقدر که تنبل باشی و به قول معروف از زیر بار کلاس رفتن و درس خواندن شانه خالی کنی، باز هم دانشگاه تمام وقتت را می‌گیرد.

در کشور ما کمتر از این اتفاق‌ها می‌افتد، یعنی اینکه شما به دانشگاه می‌روید و مثلاً در رشته‌ی مهندسی عمران درس می‌خوانید اما آخر سر یا هنرپیشه‌ای از آب در می‌آیید یا راننده‌ی تاکسی؛ چنانکه مثلاً در مورد همین رشته‌ها هم اینگونه است: بازیگری می‌خوانی و خواننده می‌شوی، آموزش تاکسیرانی [ظاهراً قرار است رشته‌ای با نام تاکسیرانی در دانشگاه‌ها بیاید] می‌بینی و مشغول تجارت لوازم آرایشی می‌شوی؛ می‌شود بی‌اعتمادی به دانشگاه را از خود دور کرد، می‌شود مثل خیلی‌ها این بی‌اعتمادی را باز تولید کرد و گفت: دانشگاه دانشگاه است، رشته مهم نیست.

درست است که در جامعه‌ی ما به تخصص آنچنان که باید و شاید بها داده نمی‌شود اما این بها ندادن هم‌اکنون هم مربوط به مسئولان نیست؛ گاهی ما خودمان به خودمان بها نمی‌دهیم، حاضر هستیم در هر زمینه‌ای فعالیت کنیم تا پول به دست آوریم. اینطور ارزش دانشگاه در رشته‌ی تحصیلی از بین می‌رود و این می‌شود که بازار مشاغل کاذب داغ می‌شود.

دلهم می‌خواهد سه تار یاد بگیرم و از همین جا به همه می‌گویم برای رفع اتهام جوگیری از سال اولی‌ها تا آخر دوران دانشجویی‌ام این شور و شوق را حفظ خواهیم کرد.

۳- صبا بزدانی - دانشگاه علامه طباطبائی - رشته‌ی ادبیات انگلیسی

«شاید عجیب باشد اما، وقتی برای ثبت‌نام به دانشکده رفتم هم‌اکنون در فکر روزی بودم که از این جا خواهم رفت؛ در خیالاتم آن روز را تصور می‌کردم. بعد که از دانشکده خارج شدم به این نتیجه رسیدم که روزی هم بوده است که رفتن به دانشگاه را در خیالات خود مجسم می‌کرده‌ام. از این همه پیش آمد ذهنی به این نتیجه می‌رسم که آنچه خیال می‌کرده‌ام روزی واقعاً اتفاق افتاده است و اتفاق می‌افتد و تمام می‌شود؛ دل بستن به آن زیاد کار خوبی نیست و فکر کردن به آن هم ذهن را خراب می‌کند. بهتر است زندگی کنیم، درس بخوانیم، به دانشگاه بیایم و فارغ‌التحصیل شویم و البته در همه‌ی این وقت‌ها گذر زندگی را در نظر داشته باشیم.

۴- هانیه اسداللهی مجرد - دانشگاه تهران - رشته‌ی اسطوره‌شناسی

«آمدن به دانشگاه تهران یک رؤیاست. برای من که از جایی دور به تهران آمده‌ام همیشه یک آرزو و یک هدف این بود که از سر در دانشگاه تهران بگذرم. آمده‌ام اما، نمی‌خواهم بگویم قصر آرزوهایم خراب شده است، ولی خیلی طبیعی است: دانشگاه تهران که آمدن به آن نتیجه‌ی حداقل یک سال تلاش مداوم است، زیاد هم آتش دهن‌سوزی نیست اما، رشته‌ای که انتخاب کرده‌ام رشته‌ی مورد علاقه‌ی من است و دانشجوی سال اول اسطوره‌شناسی بودن برای من یک موفقیت به حساب می‌آید. در دانشگاه تهران هستم و می‌توانم رسته‌ام را کامل بشناسم.

۵- پیام احمدی - دانشگاه امیرکبیر (پلی تکنیک سابق) - مهندسی مکانیک - گرایش جامدات.

از همین حالا عنوان مهندس را یدک می‌کشم. کاملاً هم طبیعی است؛ نه اینکه جماعت دور و اطرافم به خاطر سال اولی بودن بخواهند به من حال داده باشند نه! در ایران هر کس وارد دانشگاه شود، یعنی اینکه حداقل لیسانس گرفته است و خب! این از اشکالات دانشگاه‌های ماست. می‌دانم سال اولی هستم و دارم بلندپروازی می‌کنم؛ ایده‌آل فکر می‌کنم؛ می‌دانم، ولی این مشکل باعث می‌شود من به عنوان سال اولی از اینکه وارد دانشگاه شده‌ام زیاد هم لذت نبرم.

۶- مونا رستگار - دانشگاه تربیت مدرس - ادبیات فارسی

«از قبل می‌دانستم که اساتید خوبی در این دانشگاه تدریس می‌کنند اما، هیچ‌گاه فکر نمی‌کردم که سر کلاس‌های آنها بنشینم. حالا که مدت کوتاهی از رفت و آمد در این دانشگاه می‌گذرد با فهمیدن این شور و حال دانشگاه آمدن و سال اولی بودنم دو چندان شده است.



تقویت بنیه‌ی علمی با استفاده از روش‌های نوین

مهندس مسعود بیطرفان



دوران گذار دستخوش تغییر و تحولات ویژه‌ای شده است که در صورت برخورداری از درک شرایط، طرح برنامه و سازوکار می‌تواند در ارتقاء سطح دانش و بینش بشر بسیار مؤثر و مطلوب و در غیر این صورت موجب ایستایی و واگرایی کودکان، نوجوانان و جوانان شود.

در حالی که تا همین چند سال پیش، تنها ابزار آموزشی و کمک آموزشی متداول بشر «کتاب» بود و در سطحی محدود و گزینشی از نوار فیلم و کاست صوتی نیز به عنوان ابزار کمک آموزشی استفاده می‌شد، امروزه رشد کمی و کیفی تکنولوژی و کاهش محسوس قیمت ابزارهای نوین اطلاعات، باعث شده است تا این ابزارها در سطح گسترده و فراگیر به عنوان وسایل کمک آموزشی مورد استقبال عموم به ویژه کودکان، نوجوانان و جوانان قرار گیرند.

در این راستا کارشناسان تکنولوژی آموزشی نیز طی چند سال گذشته در کشور، با مطالعه و تحقیق پیرامون این ابزارها به تئوری‌های ارزشمند و قابل اتکایی دست یافته‌اند.

آنان در یافته‌اند در حالی که «کتاب» هم چنان به عنوان ابزار اساسی آموزش از نقش و جایگاه ویژه‌ی خویش برخوردار است، می‌توان به موازات آن از سایر ابزارهای کمک آموزشی الکترونیک که اتفاقاً در میان کودکان، نوجوانان و جوانان از جذابیت

قرن ۲۱ به نام ارتباطات و عصر کنار رفتن مرزهای جغرافیایی نام گرفته است. فلاسفه از آن به نام‌های فلاش الکترونیک، موج سوم یا دهکده‌ی جهانی نام می‌برند و گروهی به آن عصر جنگ تمدن‌ها و فرهنگ‌ها، و گروهی به آن قرن گفتگوی تمدن‌ها و فرهنگ‌های می‌گویند.

عصری که گرچه از نیمه‌ی دوم قرن بیستم با اختراع تلویزیون، ارسال ماهواره‌های مخابراتی و تصویری به فضا، اختراع کامپیوتر و رشد عجیب کامپیوتر در عرصه‌ی سخت‌افزار و نرم‌افزار و ماهواره‌های تصویری و اینترنت، به قرن بیستویکم پیوند خورد.

اکنون انسان قرن ۲۱ در اقصی نقاط جهان تحت شدیدترین بمباران رسانه‌ای قرار دارد و دولت‌ها می‌کوشند تا در این دوران گذار، ضمن کسب دستاوردهای مثبت این پدیده، معضلات و آسیب‌های اجتماعی و روانی آن را کاهش دهند. با این حال هنوز بشر در مهار آسیب‌های این پدیده به نقطه‌ی مطلوب نرسیده است و همین امر رسالت خانواده‌ها در استفاده‌ی بهینه از دانش و فن‌آوری نوین و رو به سرعت ارتباطات را بسیار سنگین می‌کند.

در این خصوص، از آنجا که یکی از ارکان اساسی و نیازهای بشر امروز فراگیری علوم است، که از خواندن و نوشتن آغاز و به بی‌نیهایت علم متصل می‌شود، نیز در این



ارائه‌ی راهکارهای مؤثر و کاربردی در ارتقاء سطح علمی دانش‌آموز، نقش ویژه‌ی ایفای می‌کند.

این مشاور یاریگر بسیار مناسبی برای وی جهت انتخاب رشته‌ی تحصیلی از سال اول دبیرستان به دوم دبیرستان و انتخاب و تعیین رشته‌ی دانشگاهی برای دانش‌آموزان کنکوری است.

مشاور همچنین با شناسایی دانش‌آموزان تیزهوش این امکان را فراهم می‌کند تا ضمن معرفی وی به مشاوران تخصصی، امکان رشد و شکوفایی وی را فراهم می‌کند.

امروزه گسترش شبکه‌ی اینترنتی به سراسر جهان و وجود میلیون‌ها سایت اینترنتی اعم از سایت‌های علمی

و آموزشی گرفته تا سایت‌های مخرب اخلاقی و وجود صدها میلیون کامپیوتر شخصی در منازل و محل کار، دسترسی به این‌گونه اطلاعات را بسیار سهل کرده است.

یکی از ابزارهایی که کارشناسان تکنولوژی آموزشی از آن بهره می‌گیرند، طراحی سایت‌هایی است که در آن سایت‌ها دانش‌آموزان بتوانند در قالب انجمن‌های علمی با یکدیگر به تبادل اطلاعات بپردازند.

ضمن آنکه یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این نوع سایت‌ها پاسخگویی سریع به پرسش‌های علمی دانش‌آموزان در طول سال تحصیلی نیز هست. بدین مفهوم که دانش‌آموز در هر زمانی که برای فراگیری و درک هر درس با مشکل و پرسشی مواجه شود، می‌تواند با مراجعه به سایت سؤال خویش را طرح کند و بهترین و جامع‌ترین پاسخ را از یک دبیر مجرب دریافت کند.

می‌تواند از بانک اطلاعاتی سایت‌ها، متون درسی و کمک درسی را جمع‌آوری کند، می‌تواند از این طریق با مشاور و برنامه‌ریز درسی ارتباط برقرار کند، می‌تواند در آزمون‌های اینترنتی شرکت کند و با برخورداری از پست الکترونیک اختصاصی، کارنامه‌ی خویش را بگیرد.

می‌تواند از اطلاعات و اخبار علمی و ... به روز برخوردار باشد و در مسابقات علمی مختلف شرکت کند و در طرح‌های نظرسنجی، خود و پدر و مادرش شرکت کنند

بی‌شک در جهان امروز برای رسیدن به پله‌های رشد و تعالی و مفید بودن در آینده‌ی دانش‌آموزان ضمن آنکه از ابزارهای متعددی برخوردارند اما، بیش از گذشته به توجه والدین و نظارت مشاور نیازمندند.

طرح تقویت بنیه‌ی علمی دانش‌آموزان که با عناوین مختلف و از جمله «جوانه‌های امید در مزرعه‌ی تولید علم» این روزها در کشور مطرح است نیز مبتنی بر این اندیشه است.

پیشسازی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران در اجرای این طرح که امسال برای سومین سال متوالی به مرحله‌ی اجرا در می‌آید، ضمن آنکه اثرات مطلوب را در پی داشته است، دستاوردها و تجارب علمی و عملی بسیاری را نیز به دنبال داشته است که می‌تواند به عنوان یک طرح بومی یا برای عموم استفاده شود.

بی‌شک استفاده از جدیدترین فن‌آوری اطلاعات و تکنولوژی آموزشی حق هر نوجوان و جوان ایرانی است. دستاوردهای علمی فوق‌اساسی ضمن آنکه در سطح خانواده‌های نیروهای مسلح بهربرداری شده است، در سطح ملی نیز از طریق یک مؤسسه فرهنگی و آموزشی معتبر کشور ارائه شده است که به نظر می‌رسد به سهولت به تمام نیازهای علمی و کمک آموزشی دانش‌آموزان کنکوری و دوره‌ی متوسطه پاسخ جامع داده است.

محبوبیت ویژه‌ی برخوردارند، استفاده‌ی بهینه کرد. به عنوان مثال در حالی که کتاب متنی است که نیازمند خواندن و درک مفاهیم آن با ایجاد تصویر ذهنی است، استفاده از لوح فشرده این امکان را فراهم می‌آورد تا علاوه بر متن برای درک مفاهیم از صدا و تصویر نیز کمک گرفت و سرعت درک و فراگیری را افزایش داد.

همچنین شیوه‌ی تدریس مولتی‌مدیا که توسط بهترین اساتید از طریق CD و کامپیوتر عرضه می‌شود، این امکان را برای دانش‌آموز یا دانشجو فراهم می‌کند تا از بهترین معلم و استاد در خانه بهره گیرد و با یک کلیک تدریس را متوقف کرده، آن را کمی به عقب‌تر ببرد و دوباره به مطالب استاد گوش دهد و به هر اندازه که مایل بود استاد آن درس را برایش تکرار کند.

می‌تواند با تایپ یک کلمه آن کلمه را در تمام متون درسی خویش به راحتی و سرعت بالا مرور و مطالعه کند. می‌تواند بدون کوچک‌ترین هزینه و ایجاد کمترین خطری انواع آزمایش‌های شیمی و فیزیک و سایر رشته‌ها را با لوازم و ابزارهای مجازی روی مانیتور طراحی کند به این وسیله فرایند کار خود را می‌بیند و اشکالات خود را نیز مشاهده می‌کند.

می‌تواند از فیلم، انیمیشن و تصاویر زیبا و جذاب برای درک بیشتر مفاهیم دروس استفاده کند و با استفاده از برنامه‌های دوسویه آموزشی، خود معلم خود باشد و سرعت خویش را در پاسخگویی به سؤالات افزایش دهد.

وجود آزمون‌سازی پیشرفته در لوح‌های فشرده این امکان را برای او فراهم کرده است تا از خود، ابتدا در سطح سؤالات آسان، سپس سؤالات متوسط و آن‌گاه سؤالات دشوار آزمون‌های متعدد چند گزینه‌ای بگیرد و به محض پایان آزمون تنها با فشار یک کلید کارنامه‌ی خود را دریافت کند. همچنین پاسخ سؤال‌های تشریحی آن آزمون را روی صفحه مانیتور به نظاره بنشیند، در حالی که رایانه نیز به صورت اتوماتیک سوابق وی را در حافظه‌اش ثبت می‌کند.

این امکان برایش فراهم شده است به آسانی نقاط ضعف علمی خویش را با ریز نمرات و نمودار پیشرفت تحصیلی که توسط رایانه آنالیز و مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد، مشاهده کند و از دهها امکان دیگر در لوح فشرده بهره‌مند شود.

اکنون در تکنولوژی آموزشی با بهره‌گیری از لوح فشرده در کنار کتاب یک راهبرد دیگر کمک‌آموزشی نیز به کار گرفته می‌شود که در یک پروسه‌ی مشخص و با یک جدول زمان‌بندی شده به صورت ماهانه تا پایان سال تحصیلی ادامه خواهد داشت و طراحی سؤالات آزمون و فضای برگزاری آزمون به شکل استاندارد و واقعی این امکان را به دانش‌آموز و اولیاء او می‌دهد تا از همان ماه نخست در جریان وضعیت و رتبه‌ی علمی دانش‌آموز باشند. ضمن آنکه تداوم شرکت در این نوع آزمون‌ها در حد بسیار بالایی استرس قهری امتحان که در دانش‌آموزان همواره وجود داشته است را از بین می‌برد و اندیشه و ذهن را از فشارهای عصبی و روحی جدا می‌کند.

برگزاری بین ۸ تا ۱۲ آزمون مفهومی هماهنگ با کتاب‌های درسی که سؤالات آن توسط مجرب‌ترین دبیران و اساتدان طراحی می‌شود و ارائه‌ی پاسخ‌نامه‌ی تشریحی بلافاصله پس از هر آزمون به دانش‌آموز، این امکان را فراهم می‌کند تا دانش‌آموز ضمن پاسخ به بهترین و جامع‌ترین سؤالات بلافاصله به بررسی تطبیقی پاسخ‌های خویش با پاسخ‌های جامع استاد بپردازد و به طور ناخودآگاه به یافته‌ی علمی خویش بیافزاید.

همچنین با توجه به تصحیح سریع و رایانه‌ای آزمون در زمان بسیار محدودی کارنامه‌ی جامع شامل نمره‌ی خام تراز هر درس و نمره‌ی کامل و همچنین نمودار پیشرفت نمرات هر درس در آزمون‌های مختلف به صورت مکتوب در اختیارش قرار می‌گیرد و مشخص می‌شود که آیا او هم جزء نفرات برتر شرکت‌کننده در آزمون کشور است یا در سطوح متوسط و یا ضعیف قرار دارد و همین، انگیزه‌های وی را برای تلاش و علم‌آموزی بیشتر می‌کند.

امروزه کارشناسان تکنولوژی آموزشی شیوه‌ی دیگری را به عنوان یک ابزار مکمل کمک آموزشی به کار گرفته‌اند. آنان با اعتقاد بر این که کودکان و جوانان برای موفقیت در سطوح علمی همواره نیازمند مشاوره و برنامه‌ریزی درسی‌اند، وجود یک مشاور تحصیلی را در یک گروه دانش‌آموز بسیار مهم دانسته‌اند و معتقدند مشاوره‌ی تحصیلی با توجه به خصوصیت‌های فردی هر دانش‌آموز امری ضروری است و کمک بسیار مؤثری به برنامه‌ریزی درسی او می‌کند چه اینکه بیان روش‌های صحیح برنامه‌ریزی و مطالعه به دانش‌آموز از لحاظ فکری و روحی آمادگی بیشتر برای شرکت موفق در امتحانات درسی و کنکور به وجود می‌آورد.

مشاور همچنین با پیگیری فرایند آموزشی و بررسی میزان حضور دانش‌آموز در آزمون‌ها به طور مستمر به تشریح نقاط ضعف علمی وی در هر آزمون می‌پردازد و با

همچنین شیوه‌ی تدریس مولتی‌مدیا که توسط بهترین اساتید از طریق CD و کامپیوتر عرضه می‌شود، این امکان را برای دانش‌آموز یا دانشجو فراهم می‌کند تا از بهترین معلم و استاد در خانه بهره گیرد و با یک کلیک تدریس را متوقف کرده، آن را کمی به عقب‌تر ببرد و دوباره به مطالب استاد گوش دهد

اهل کاشان است؛ روزگارش...



گپی کوتاه با دکتر عباس سودایی، پزشک و شاعر
سعیده موسوی

بهترین خاطرات به یاد ماندنی من است و کنگره‌ی شعر ایثار و شهادت که همان کتاب «آهوه‌ای تشنه» برگزیده شد. همین طور جشنواره‌ی سوخته‌گان وصل، جانبازان شیمیایی و... که باور کنید نامشان یادمانده است.
*ظاهراً در برخی جشنواره‌ها افرادی اشعار شما را با نام خودشان شرکت می‌دهند؟ با آنها چه می‌کنید؟!

بله. بعضی‌هاشان با اشعار من جایزه هم می‌گیرند (با خنده). کاری با آنها ندارم. گفتم که نه وقتش را دارم و نه روحیاتم اجازه‌ی پیگیری می‌دهد. شما هم از این موضوع بگذرید.

*با این روحیه‌ی حساس شاعری، چطور با پزشکی کنار می‌آید؟

چاره‌ای نیست. خیلی وقتها به سختی. یک مفهومی در پزشکی هست به نام «درد» که روحیات پزشکی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

*اما درد، خون، بغیه، زخم و... که برای همه‌ی پزشکان عادی است؟!

البته خون و زخم و... بعد از مدتی برای پزشک کم رنگ می‌شود. شاید تشبیه خوبی نباشد، ولی فرض کنید ماشینی را پیش مکانیک می‌پرید و می‌گویید فلان قسمتش تق‌تق می‌کند، اما مکانیک به آن توجه نمی‌کند؛ واقعیت این است که مکانیک آن تق‌تق را می‌گیرد و روی آن فکر می‌کند و ادامه می‌دهد تا علتش را پیدا کند. درد هم همین طور است. وقتی مریض می‌گوید درد دارد شاید پزشک برافروخته نشود و اشک در چشمانش حلقه نزنند، اما او از این درد نتیجه می‌گیرد و در طول زمان به نفع مریض است. درد علامت مهمی است و راه درمان را نشان می‌دهد. پس برای پزشک عادی نمی‌شود.

*بدترین درد؟

دندان درد.

شعر را کی آغاز کردید؟

در دوران دانشجویی

*اولین شعری را که سرودید به خاطر دارید؟

شعری بود که برای امام حسین (ع) سروده بودم:

ای حسین، یکه‌تاز عرصه‌ی میدان عشق

عاشقی چون تو، ندیده دفتر کیهان عشق

*در اشعار شما نوعی اعتراض دیده می‌شود.

به قول خودتان «لعلبت به شعری که حقیقت را نگوید» از آن اعتراض بگوئید.

بیشتر اعتراض به نابسامانی‌های اجتماعی، فقر و... است. یعنی مسائلی که آزاردهنده هستند یا اخباری که هر کسی را می‌توانند تحت تأثیر قرار دهند. یاد می‌آید زمانی جابه‌جایی در دانشگاه‌ها مجاز بود و پول خوبی هم در این راه پرداخت می‌شد. دختر خانمی یک سال و نیم شبانه‌روز درس خوانده بود تا تهران قبول شود و بعد با یک دانشجوی تهرانی که کرمان قبول شده بود جایش را عوض کند تا با پولش خرج عمل جراحی برادرش را تأمین کند. من آن دختر خانم را نمی‌شناختم. آن مطلب را در روزنامه خواندم و در کتاب «دریا در تور» آن شعر را برایش گفتم.

اگر چشم انسان باز باشد و در خیابان قدم بزند خیلی مسائل را می‌بیند. مثلاً جوانانی که CD می‌فروشند حالا مجاز است یا غیر مجاز بماند! امید به زندگی او، آینده، پول، بیمه اینها چه می‌شود؟ یا دختر بچه‌ای که نیم کیلومتر آستینت را می‌کشد که چه؟ بیا از من آدامس بخر. نمی‌دانم شاید وضع پولی او از من پزشک بهتر باشد اما، او آن ساعت باید سر کلاس درس باشد یا در پارک تاب بازی کند. چه دلیلی باعث شده در خیابان آدامس

اینکه یک پزشک در کنار طبابت به نوشتن مقالات علمی بپردازد و در سمینارهای پزشکی شرکت کند، هم جالب است و هم قسمتی از فعالیت‌های حرفه‌ای او، اما جالب‌تر وقتی است که او به شعر و شاعری روی آورد و در مورد موضوعات مختلف بسراید، در کنگره‌های ادبی شرکت کند و کتاب به چاپ برساند.

دکتر عباس سودایی اهل کاشان است، شاعر خوش ذوقی که شاعری را نزد عاطفه‌ی رقیق و نگاه روحانی و دقیق خود به مسایل پیرامونش آموخته. شعر او در بند هیچ تئوری کهنه و نویی نیست، بلکه زمزمه‌هایی رها شده همه از جنس دردهایی جمعی.

در یک بعدازظهر گرم تابستانی در مرکز کمیسیون پزشکی میهمانش شدیم و گپی زدیم:

*چرا پزشکی را انتخاب کردید؟

جوان بودم دیگر (با خنده) خودم به این حرفه علاقه داشتم و اطرافیان هم توصیه و تشویق می‌کردند. سال ۷۱ دانشگاه شاهد تهران قبول شدم و در این رشته تحصیل کردم.

*به نقطه‌ی مدنظر تان رسیدهاید؟

هنوز نه. خیلی دویست دارم تخصص قلب بخوانم.

*شما ظاهراً کتاب شعری هم به چاپ

رسانده‌اید؟!

بله. مجموعه شعر «دریا در تور» شامل اشعار مختلف درباره‌ی جنگ، مادر، اهل بیت و... که نشر شاهد آن را منتشر کرده است و مجموعه‌ی «آهوه‌ای تشنه» شامل دو بیتی‌های عاشورایی که توسط انتشارات لوح زرین منتشر شده است و آن را به مهربانی‌های امام کبوترها، حضرت رضا (ع) تقدیم کرده‌ام. مجموعه شعر «ساکنان آخر دنیا» هم زیر چاپ است.

*در جشنواره‌ها هم شرکت کرده‌اید؟

تعداد جشنواره‌ها زیاد بوده و همه‌شان را به خاطر ندارم. راستش دوستانم زحمت می‌کشند و شعرهای مرا برای شرکت به جشنواره‌ها می‌دهند. اما بعضی‌هاشان که در ذهنم مانده جشنواره‌ی شعر رضوی (سال ۸۲) که جزو نفرات اول بودم و این یکی از



بفروشد؟! اینها برای من آزاردهنده است. هر کس ببیند حتی اگر دین هم نداشته باشد ناراحت می شود یا حداقل به فکر فرو می رود. چه رسد به ما که در دینمان هم صدها روایت از رفتار معصومان با فقرا داریم. یا به قول معصوم (ع) اگر همسایه گرسنه بخوابد دین شما زیر سؤال است.

من هم این گونه احساساتم درباره ی این مسائل را در قالب شعر بیان کردم.

*** تا به حال شده برای بیمار تان شعر بگویید؟**
بله. در دورانی که انترن بودم. برای دو سه نفر از بیماران، شعرهایی گفته بودم. اما الان هیچ کدام به خاطر من نیست.

*** با قلم ما نوس تر هستید یا با آمپول؟**
با قلم.

*** آمپول نجات دهنده تر است یا قلم؟**
در مقایسه با قلم من، آمپول بهتر است و برای بیماران نجات دهنده.

*** وقتی خودتان مریض می شوید، دکتر می روید؟**

گوش شیطان کمر اصلاً مریض نمی شوم. سرماخوردگی های سطحی را هم خودم درمان می کنم.
*** احساسات را چقدر وارد حرفه تان می کنید؟**
اوایل کارم خیلی زیاد درگیر می شدم اما الان دیگر تعدیل شده است.

*** یک خاطره ی پزشکی برای ما تعریف کنید؟**
زمانی که دوره انترنی را می گذرانیدیم یک بیماری بود که بیماری گوارشی داشت و با هیچ یک از دانشجویان نه دختر و نه پسر همکاری نمی کرد. ما می یابست شرح حال بیمار را می گرفتیم و به استاد می دادیم. تا آنکه نوبت من شد. ظاهرش نشان می داد که از آن لوطی های قدیمی و اهل زور خانه است. وقتی وارد اتاقش شدم هیچ سؤالی از او نپرسیدم. رفتم سراغ سرمش همین طور که داشتم سرمش را جابه جا می کردم این بیت از مولوی را خواندم:

خنک آن قمار بازی که بباخت هر چه بودش
بنماند هیچش الا هوس قمار دیگر
این را که گفتم او دست مرا گرفت و گفت: چی گفتی؟
یک بار دیگر بگو. من هم شعر را دوباره خواندم. خلاصه با هم دوست شدیم و توانستم شرح حالش را بگیرم.

*** هنگامی که بیمار تان فوت می کند چه حسی پیدامی کنید؟**

خدا را شکر در چند سال اخیر چنین موردی نبوده. اما قبلاً هر مریضی فوت می کرد گریه می کردم. شاید برای بسیاری از پزشکان فوت مریض به اصطلاح افت داشته باشد و به هر حال برای یک پزشک این قضیه جالب نیست اما، من تا به حال جدی به این موضوع فکر نکردم.

*** آیا شعر نو هم گفته اید؟ شما هم شهری**

سهراب هستید؟!

سهراب را دوست دارم. بر خلاف تصور بسیاری از مردم سرودن شعر نو البته شعر نوی خوب اصلاً کار آسانی نیست. من که تا به حال شعر نو نگفتم.

*** در شعر بیشتر از چه کسی تأثیر گرفته اید؟**
از مرتضی امیری اسفندقی.

*** کدام یک از شعرهای تان را بیشتر دوست دارید؟**

در مجموعه ی «دریا در تور» شعری است در قالب قصیده به نام «شیران زخمی» که برای جانبازان شیمیایی گفته ام:

تا ماه پریشان شده در برکه نظر کرد،
شاکی شد و از کوچه ی آینه گذر کرد
مظلوم تر از باغی و از کوچه گرفتار،
چون شیر اسیر از زدن نعره حذر کرد

*** شما با این شیرهای زخمی زیاد سر و کار دارید؛ کسی هست که الان در ذهنتان مانده باشد؟**

بسیار زیاد. چندی پیش یک جانباز قطع نخاعی را به درمانگاه آوردند که سر و صورتش بد جور زخمی شده بود. ظاهراً ایشان در خانه تنها بوده و روی تخت بوده که تلفن زنگ می زند و چون کسی نبوده خودش خواسته هر جور شده گوشی را بردارد که از تخت افتاده بوده و آسیب دیده بوده. البته کارش را انجام دادیم و زخمها را مداوا کردیم اما، خیلی برای من تکان دهنده بود. آن زمان یاد شعری از رهی افتادم:

در کنج قفس پشت خمی دارد شیر
گردن به کمند ستمی دارد شیر
در چشم ترش سایه ای از جنگل دور
ای وای خدایا چه غمی دارد شیر
این جانبازان شیرهایی هستند که در خانه افتاده اند. طوفان هایی که در خانه نشسته اند. البته روحیه های خوبی دارند و فقط خداوند کمکشان می کند. چون انسان های واقعا بزرگی هستند و همیشه برای من قابل احترام بوده اند.

*** تا به حال برای پدر شهیدتان شعر گفته اید؟**

پدرم بود، ناگهان افتاد
اتفاقی که نیمه جان افتاد
شاخه های درخت خانه شکست

ماه از روی نردبان افتاد
پیش چشم تمام تاقچه ها
عکس آقای آب و نان افتاد
کت و شلوار خاکی اش جا ماند
کفش هایش به آن جهان افتاد
سفر همایان همه زبان بسته
چه غذاها که از دهان افتاد
پدرم ماهی سفیدی بود
حیف در تور آسمان افتاد

*** با اهل بیت چقدر مأنوس هستید؟**

اهل بیت یک مأمن آرامبخش برای انسان ها هستند. دوستشان دارم، چون انسان های بزرگی هستند نه صرفاً به خاطر تربیت مذهبی ام.

*** رابطه تان با امام رضا (ع) چطور است؟**

من تحت تأثیر رأفت و مهربانی او هستم. او امام رئوفی است، چون حرف همه را گوش می کند، از هر دسته و قماشی که باشند.

*** در اشعار تان از امام گلایه کرده بودید!**

گلایه از این بود که بسیاری مداحان زیارت ایشان را حج فقرا می نامند اما، امروز به مشهد رفتن هم کار آسانی نیست. بیشتر کار اغنیاست تا فقر. این گلایه را نزد امام با شعر مطرح کردم:

دیروز می خواندم شما حج فقیرانید
امروز دور از دسترس، حج فقیران است
و در آخر هم چنین پاسخی می آید:
مشهد، مدینه، کربلا را در خودت دریاب
جانان تو هستی گنبد و گلدسته بی جان است
هنوز هم وقتی این شعر را می خوانم تعجب می کنم و نمی دانم چطور بر زبان من جاری شد.

اهل بیت یک مأمن آرامبخش برای انسان ها هستند. دوستشان دارم، چون انسان های بزرگی هستند نه صرفاً به خاطر تربیت مذهبی ام

*** به جوانان چه می گوید؟**

برای رسیدن به موفقیت، وقتشان را تلف نکنند. هر گاه به این «تشخیص» رسیدند که کاری وقتشان را تلف می کند آن را کنار بگذارند. حتی اگر شعر و شاعری باشد (با خنده)

*** موفقیت از نگاه شما یعنی چه؟**

موفقیت مثل خوب بودن است. موفقیت هم با توجه به توانایی افراد تعریف می شود. من موفقیت را در سایه ی تلاش میسر می دانم. شما تلاشت را بکن، حتی اگر به هدفت نرسی، باز موفق هستی. نفس تلاش و حرکت مهم است.

*** پیشرفت های تان را مدیون چه کسی می دانید؟**

من و دو برادر هم چه داریم از زحمات و گذشت مادرمان است و متأسفانه نمی توانیم این زحمات را جبران کنیم. یکی از برادرانم به تازگی در تخصص قلب و عروق قبول شد و آن یکی هم کارشناسی ارشد ادبیات نمایشی. در یک بیت می توانم بگویم:

زیر دستهای او جوان شدیم
او به پای ما نشست و پیر شد
*** و کلام آخر؟**

من بخواهم یا نخواهم، جویبار زندگی جاری است.





حفاظت از محیط زیست

دور ریختنی هایی دوست داشتنی

منیره مجلسی

نقش زن در تغییر الگوی مصرف

از آغاز زندگی بشر، کار زنان وابسته و نزدیک به طبیعت بوده است. زنان به گونه‌ای غریزی می‌دانند که جامعه‌ای که به طبیعت پشت کند، نابود می‌شود. همیشه آنها زودتر نابودی را حس کرده‌اند و در مبارزه علیه نابودی پشتکار بیشتری داشته‌اند. حتی هنگامی که دیگران ناامید و بدبین، کاری را رها کرده‌اند، زنان ادامه دهنده‌ی آن بوده‌اند.

امروزه همه‌ی اهل اندیشه می‌دانند که محیط زیست در همه‌جا مورد بهره‌برداری بیش از حد قرار می‌گیرد و تضعیف و آلوده می‌شود. آنها می‌دانند که پاره شدن لایه‌ی ازن تهدیدی زیست محیطی برای همه‌ی موجودات زنده دنیاست. از آثار زیان‌آور پرتو خورشید اطلاع دارند و متوجه تغییر آب و هوا و گرم شدن زمین می‌شوند. زنان از آلودگی آب، هوا و خاک، شایع شدن بیماری‌های سرطانی و... اطلاع دارند. آنان می‌دانند بدون امنیت زیست محیطی جهانی، امنیت ملی وجود نخواهد داشت. برای بقا در طبیعت باید از قوانین آن پیروی کرد و باید در شیوه‌های زندگی تغییراتی به وجود آورد. باید ارزش‌های طبیعت را درک کرد و به آن احترام گذاشت. در واقع تغییر الگوی مصرف و روی آوردن به درست مصرف کردن کالاها، انرژی و منابع، بنیادی‌ترین رویکرد برای مقابله با موج مصرف، تخریب محیط زیست و آلودگی به شمار می‌آید.

اگر آگاهی ما انسان‌هایی که در شهرها بی‌دریغ مصرف می‌کنیم و بی‌رویه مواد زاید و آلوده کننده تولید می‌کنیم، در حدی باشد که هر بار از خود بیرسیم که مصرف این مواد و انرژی تا چه حد ضروری است و هر کیلو مواد زاید که تولید می‌کنیم یا هر مقدار انرژی که مصرف می‌کنیم چه اثری بر محیط زیست و بهداشت جامعه دارد و چه هزینه‌ای برای رفع آلودگی ناشی از آن مصرف می‌شود و نیز اگر الگوی مصرف را درست بشناسیم و این الگو را در زندگی خود عمومیت دهیم، شاید بسیاری از مسائل ناشی از ورود آلوده‌ها به محیط زیست حل شود. زیرا فزونی مصرف به معنای فزونی ضایعات و آلودگی محیط زیست است و اگر تصمیم داریم که در این زمینه کمتر نقش آلوده‌کننده داشته باشیم باید الگوی مصرف صحیحی برای خانواده تهیه کنیم. در اینجا زن به عنوان همسر، مادر، مدیر برنامه‌ریز خانواده و کسی که نقش اصلی را در تنظیم خرید و چگونگی مصرف به عهده دارد و نیز به عنوان مربی، فرهنگ‌ساز نسل آینده و سرانجام به عنوان پیونددهنده‌ی کودکان به خانه و جامعه می‌تواند نقش بسیار مهمی در تغییر الگوی مصرف و در نتیجه کاهش آلودگی داشته باشد.

راهکارهای کاهش مصرف

۱. ارتقای سطح آگاهی زنان با مصرف صحیح



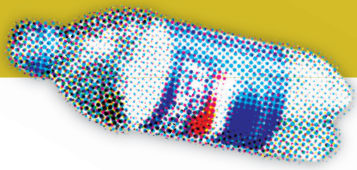
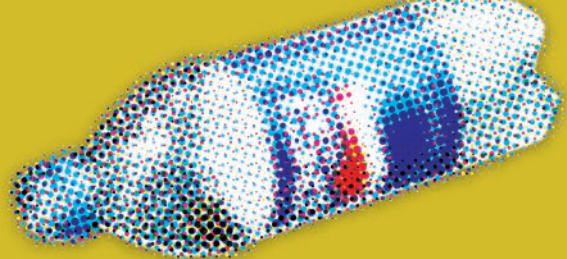
مقدمه

بشر امروز بزرگ‌ترین عامل تخریب و تغییر محیط زیست شناخته شده است. انسان کوه‌ها را متلاشی کرده تا معادن نهفته در دل زمین را استخراج کند، رودخانه‌ها را خشک کرده تا در آن شهرسازی کند، جنگل‌ها را به آتش کشیده تا برای دام‌ها مراتع ایجاد کند یا کشاورزی کند یا مواد اولیه برای صنایع بسازد و آب و هوا را به انواع آلوده کننده‌ها آغشته کرده است. از منابع زیرزمینی، سطحی و زیردریایی استفاده بیش از حد توان طبیعت کرده تا خود در رفاه زندگی کند و سرانجام تا جایی پیش رفته است که امروزه با بحران محیط زیست مواجه شده است.

در حال حاضر یکی از مهم‌ترین اهداف گروه‌های طرفدار محیط زیست تبلیغ

برای کاهش مصرف مواد و بررسی راه‌های کاستن از مصرف بی‌رویه‌ی منابع طبیعی است.

در اینجا زن به عنوان همسر، مادر، مدیر برنامه‌ریز خانواده و کسی که نقش اصلی را در تنظیم خرید و چگونگی مصرف به عهده دارد و نیز به عنوان مربی، فرهنگ‌ساز نسل آینده و سرانجام به عنوان پیونددهنده‌ی کودکان به خانه و جامعه می‌تواند نقش داشته باشد



جامعه وجود دارند، از راه بازیافت دوباره استفاده می‌شوند و به عنوان مواد اولیه بار دیگر راهی کارخانه‌ها می‌شوند. به عنوان مثال در کشور سوئیس علی‌رغم افزایش ۲۰ درصد مصرف نوشابه در سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۶ بازیافت شیشه از ۵۵ درصد به ۸۹ درصد رسیده است. این کشور را می‌توان دومین کشور از نظر میزان بازیافت مواد پلاستیکی دانست. در ژاپن سالانه ۹/۳۴ درصد از عایدات خانگی بازیافت می‌شوند. در آمریکا ۲۸ درصد آلومینیوم و ۱۰ درصد از شیشه‌های جمع‌آوری شده از زباله، بازیافت می‌شوند، به علاوه ۳۰ درصد تولید کاغذ این کشور از کاغذهای باطله و دورریز است. در هلند نیز ۴۰ درصد آلومینیوم و ۵۳ درصد شیشه‌های دورریز بازیافت می‌شود که در انگلستان این رقم به ۳۳ درصد می‌رسد.

بدیهی است بازیافت مواد باید مطابق اصول و ضوابط بهداشتی صورت گیرد و در واقع تابع نظم و قاعده‌ی علمی و مشخص باشد. اولین قدم در بازیابی زباله، جداسازی آن بر حسب جنس و نوع مواد زاید است. با جداسازی و تفکیک مواد از مبدأ تولید، علاوه بر اینکه سرمایه‌های ملی تلف نمی‌شود، بهداشت جامعه نیز رعایت می‌شود. در این مورد همکاری مردم، به خصوص زنان می‌تواند به طور چشمگیری مؤثر باشد. قدم مؤثر در این راه آموزش و ترغیب طبقات مختلف مردم، به خصوص برای تفکیک اولیه‌ی مواد در منازل و دیگر مراکز تولید زباله است. باید به مردم یادآوری شود که اگر بازیافت و تفکیک زباله‌های شهری را افراد سودجو به طور غیرقانونی انجام دهند لطمه‌ی بزرگی به بهداشت و سلامت شهروندان می‌زند. علاوه بر آلوده کردن معابر عمومی، در نهایت به شکلی دیگری بهداشت و تندرستی مردم را به خطر می‌اندازند. اگر چنانچه کاغذها، مقوا، نایلون و پلاستیک توسط مردم، به خصوص خانم‌های خانه‌دار جداگانه و بدون مخلوط شدن با مواد دیگر مثل پس‌مانده‌ی مواد غذایی فسادپذیر جمع‌آوری شود و با رعایت موازین بهداشتی به کارخانه‌های خمیر کاغذ، پلاستیک و یا نایلون انتقال یابند، به میزان بسیار بالایی بازیافت مواد امکان‌پذیر خواهد شد.

منابع و مآخذ

۱. مجلسی، منیره؛ نقش مردم در مدیریت مواد زائد شهری؛ سمینار مدیریت مواد زائد جامد، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹.
۲. مجلسی، منیره؛ کاهش مواد از مبدأ تولید؛ نشریه‌ی علمی و خبری دانشکده بهداشت، دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی، ۱۳۷۲.

E.P.A "Recycling Works" January, ۱۹۸۹, ۳
The Consumers Hand. Book of Reducing Solid Waste August, ۱۹۹۲, ۴ E.P.A
Gerhard Vogel. ۵
Waste Minimization Using Economic instruments

-International Directory of Solid Waste Management, ۱۹۹۷
۸ IsWa. yearbook
۴. نشریه سبا- شماره ۴

در درجه‌ی اول ابزار زنان، آگاهی و خودباوری آنهاست. آنها باید بدانند که چگونه عمل کنند تا سطح بهره‌وری خانواده را افزایش و آلودگی محیط زیست را کاهش دهند. زنان باید به نقش آموزش دهنده‌ی خود درباره‌ی درست مصرف کردن و در نتیجه کاهش ضایعات واقف باشند و بچه‌ها را از کودکی در خانه به گونه‌ای تربیت کنند که افراد مصرفی نباشند. این در صورتی عملی است که زن در زندگی روزمره الگوی صحیحی از مصرف داشته باشد. برای مثال خانم‌ها باید از کالری لازم بدن در سنین مختلف آگاه باشند و در نتیجه با آگاهی و کسب اطلاعات لازم به مقوله‌ی بهره‌وری و استفاده‌ی بهینه از منابع واقف باشند و از خرید اجناس و مواد غذایی که بیش از نیاز خانواده است، پرهیز کنند. در واقع خانم‌ها باید با برنامه‌ریزی خاص خرید کنند. بدین ترتیب که نخست آنکه قبلا لیست کاملی از لوازم لازم تهیه کنند، زیرا به تجربه دیده شده که بدون برنامه‌ریزی ممکن است موادی خریداری شود که ضروری نباشد. دیگر آنکه، روز مشخصی از هفته را برای خرید انتخاب کنند و تمام مواد لازم هفته را که مطابق با نیاز خانواده است، در آن روز تهیه کنند. اگر هر خانواده به جای هفته‌ای دو یا سه بار، یک بار از خودرو برای خرید استفاده کند، در واقع از زمان استفاده‌ی بهینه می‌کند و به اندازه‌ی یک خانواده از آلودگی هوا می‌کاهد.

نقش رسانه‌های گروهی مثل مجلات، روزنامه‌ها، رادیو و به خصوص تلویزیون در آموزش مردم در راستای ارتقای دانش زیست محیطی بسیار حائز اهمیت است.

۲. کاهش مصرف کالاهای یک‌بار مصرف

استفاده‌ی کم از کالاهای یک‌بار مصرف به دلیل هزینه‌ی گزاف، بارگرانی بر اقتصاد خانواده است. مصرف این گونه مواد ضمن آنکه تولید مواد زاید را افزایش می‌دهد، به محیط زیست نیز آسیب می‌رساند. بنابراین با کاهش مصرف کالاهای یک‌بار مصرف، علاوه بر اینکه موجب حفاظت محیط زیست می‌شویم، حجم ضایعات تولیدی را تا حد زیادی کاهش می‌دهیم. برای مثال طی پژوهشی در سال ۱۹۹۰ در آتریش، خانواده‌های داوطلب با تغییر الگوی مصرف و کاهش مصرف کالاهای یک‌بار مصرف موفق شدند تا حد ۱۹ درصد از زباله‌های تولیدی خود را نسبت به خانواده‌های معمولی که وارد پروژه نشده بودند، کاهش دهند. این کاهش پس از یک سال به ۳۴ درصد رسید.

۳. افزایش دوام اجناس تولیدی

اگر محصولات تولیدی بادوام‌تر باشند و زنان در برنامه‌ریزی روزمره از محصولات بادوام‌تر استفاده کنند، مدت استفاده از آنها طولانی‌تر می‌شود. بدیهی است این گونه محصولات به عنوان مواد دور ریختنی، دیرتر وارد چرخه‌ی زباله‌ی شهری می‌شوند. از این رو لازم است با کمک دولت، صنایع و کارخانه‌ها ضمن استفاده از تکنولوژی‌های جدیدتر، موادی را استفاده کنند که محصولات حاصل از آنها عمر طولانی‌تری داشته باشند و دوباره قابل استفاده یا مرمت و تعمیر باشند. بدیهی است نقش زنان در انتخاب اجناس بادوام بسیار مهم است.

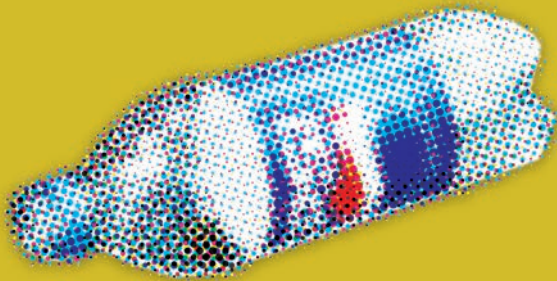
۴. کاهش میزان سمی بودن زباله‌های خانگی

خانم‌ها با تفکیک مواد خانگی زاید و سمی از محل تولید و جمع‌آوری آنها به طور جداگانه تا حدی میزان سم شیرابه‌ی محل دفن زباله را کاهش می‌دهند. زیرا مخلوط کردن مواد زاید خطرناک خانگی مثل ظروف پاک‌کننده، واکس، حشره‌کش، رنگ و مواد شیمیایی دیگر موجب تولید شیرابه‌ی سمی در محل دفن شده و آب و خاک را آلوده می‌کند. بنابراین با برنامه‌ریزی‌های مخصوص برای تفکیک و جمع‌آوری جداگانه‌ی مواد سمی خانگی می‌توان تا حدی از آلودگی محیط زیست جلوگیری کرد.

۵. کاهش حجم زباله از راه بازیافت مواد

امروزه در کشورهای مختلف جهان بازیافت زباله بسیار معمول است و به علت اهمیتی که مواد اولیه در فعالیت‌های صنایع دارند و نیز محدودیت منابع و افزایش قیمت اولیه مواد خام و سرانجام به دلایل ملاحظات زیست محیطی، اجزاء ترکیبی زباله نظیر کاغذ، مقوا، شیشه، پلاستیک و فلزات که در انواع کالاهای مورد نیاز

در ژاپن سالانه ۹/۳۴ درصد از ضایعات خانگی بازیافت می‌شوند.
در آمریکا ۲۸ درصد آلومینیوم و ۱۰ درصد از شیشه‌های جمع‌آوری شده از زباله، بازیافت می‌شوند، به علاوه ۳۰ درصد تولید کاغذ این کشور از کاغذهای باطله و دورریز است. در هلند نیز ۴۰ درصد آلومینیوم و ۵۳ درصد شیشه‌های دورریز بازیافت می‌شود که در انگلستان این رقم به ۳۳ درصد می‌رسد





حرکت، تحول و پیشرفت

حرکت، تحول، پیشرفت

کشور ارائه کند.» رهبر انقلاب با اشاره به مسائل روز فرمودند: «ملت ایران با وجود آنکه بمب اتم ندارد و قصد دستیابی به این سلاح مرگبار را نیز ندارد، به گواهی دنیا ملتی عزتمند است زیرا عزت این ملت به عزم، اراده، ایمان، عمل صالح و هدف روشن اوست.» فرمانده کل قوا، توصیه‌هایی نیز برای سپاهیان داشتند و تأکید کردند که در مقابل دنیاطلبی، غرور و خود برتر بینی از خود مراقبت کنند و افزودند: اگر دل انسان‌ها بر اثر میل‌ها و شوق‌ها و یا ترس‌ها و رعب‌ها از جا کنده شود، جسم انسان دیگر کارهای نیست، بنابراین باید مراقب خود بود و این یکی از مهم‌ترین وظایف مجموعه سپاه است.»

آیت‌الله خامنه‌ای در بخش دیگری از سخنانشان با اشاره به نوآوری‌های فراوان سپاه بر لزوم ادامه حرکت پرشتاب در این مسیر و قانع نشدن به وضع موجود تأکید کردند و در پایان از زحمات و تلاش‌های سردار سرلشکر صفوی قدردانی کرد و از سردار سرلشکر جعفری به عنوان یکی از نیروهای ارزشمند یاد کرد. در مراسمی که در حسینیه امام خمینی برگزار شد، فرمانده جدید سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در سخنانی دو برنامه اصلی سپاه را پیشرفت روزافزون و تحول عنوان کرد و افزود: «این پیشرفت و تحول در چارچوب حفظ و تقویت ریشه‌های عمیق معنوی، ارتقای توان دفاعی و انضباط انقلابی و انعطاف سازمانی انجام خواهد گرفت.»

وی همچنین به هوشیاری و آمادگی کامل سپاه اشاره کرد و عنوان کرد که سپاه تمام تحرکات منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای را تحت نظر دارد و با قدرت مانع از هر گونه طمع‌ورزی خواهد شد.

مأموریتی به مثابه مأموریت انبیاء

رئیس‌جمهور هم یکی از میهمانان مجمع سراسری فرماندهان سپاه بود که در سخنرانی در جمع فرماندهان سپاه عنوان کرد: «اقتدار و توانمندی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در خدمت عدالت، صلح، امنیت جهانی و رفاه تعالی جامعه بشری است.»

دکتر احمدی‌نژاد با اشاره به وحشت و هراس جبهه استکبار از نام سپاه عنوان کرد: «امروز سپاه اصلی‌ترین کانون تربیت انسان‌های صالح و خدمتگزار و نام آن تداعی کننده آرامش و اقتدار برای مظلومان و مستضعفان عالم است.» رئیس‌جمهوری بخش پایانی سخنان خود در جمع فرماندهان ارشد سپاه را به مسائل هسته‌ای اختصاص داد و ضمن عنوان این که ایران بیشترین همکاری را با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی داشته اضافه کرد: «جمهوری اسلامی ایران آمادگی دارد در زمینه مسایل جهانی، صلح و پیشرفت بشریت گفتگو کند.»

هجدهمین مجمع سراسری فرماندهان سپاه در حالی پایان یافت که به عقیده کارشناسان با توجه به مسائل پیش آمده و تغییرات در این ارگان انقلابی حرکت روبه جلو و به نوعی آغاز یک دوره جدید در دستور کار قرار گرفته است.

شهریور ماه، ماهی بود که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به نوعی در صدر خبرسازان ماه قرار گرفت، در ابتدا قرار گرفتن این ارگان انقلابی از سوی وزارت امور خارجه آمریکا در لیست گروه‌های حامی تروریست موجب واکنش‌های منفی زیادی شد، واکنش‌هایی که در نهایت وزارت خارجه آمریکا را مجاب کرد که دست از اتهام‌های ناروای خود بردارد و به شکست در خصوص به چالش کشاندن سپاه پاسداران اعتراف کند.

پس از آن صدور حکم فرماندهی سپاه پاسداران برای سردار جعفری از سوی مقام معظم رهبری و پایان دوره ده ساله فرماندهی یحیی رحیم صفوی بار دیگر سپاه پاسداران که سال‌های پایانی دهه سوم فعالیتش را در حال سپری کردن است را در صدر اخبار داخلی و خارجی قرار داد.

در همین بحبوحه بود که هجدهمین مجمع سراسری فرماندهان سپاه به عادت هر ساله برگزار شد تا ۲۵۰۰ فرمانده سپاه از سراسر کشور میهمان نشست سه روزه باشند و تقریباً با تمام مسئولان رده بالای مملکت دیدار کنند.

سردار حسین ظریف‌منش جانشین ستاد مشترک سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در خصوص این اجلاس، در جمع خبرنگاران گفت: «مجمع سراسری فرماندهان سپاه هر ساله و در ایام صدور فرمان تاریخی امام خمینی (ره) در تشکیل نیروهای سه گانه سپاه برگزار می‌شود که ضمن بیعت و دیدار مجدد با فرماندهی معظم کل قوا، نظرات فرماندهان و برنامه‌های سال آینده نیز مطرح خواهد شد.»

او آمادگی سپاه پاسداران برای پاسداری در راه انقلاب با تکیه بر ملت را از جمله پیام‌های این مجمع دانست و گفت: «علاوه بر این دشمنان نیز اقتدار و آمادگی سپاه را نظاره‌گر خواهند بود.»

سپاه، عزت انقلاب اسلامی

رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با فرماندهان سپاه پاسداران با عنوان این که پیروزی انقلاب اسلامی عامل اصلی عزت ملی و هویت یافتن ملت ایران است، عنوان کردند: «سپاه یکی از نشانه‌های این عزت ملی و در واقع، پاسدار عزت انقلاب اسلامی است و لازمه حفظ این جایگاه، حرکت، تحول و پیشرفت با حفظ اصول اساسی و تعمیق معارف دینی است.»

آیت‌الله خامنه‌ای سپاه را یکی از نعمت‌های الهی برای کشور و ملت ایران دانستند و افزودند: «این نعمت که برکات فراوانی در مقاطع مختلف ۲۸ سال گذشته به ویژه دوران دفاع مقدس داشته، با حفظ جوهره خود که همانا عنصر نظامی‌گری برای خدا و آمادگی برای فداکاری در راه هدف است، توانسته خدمات فراوانی به

گزارش یک گروگان گیری



عکس: حسین سلمان زاده / افارس

پی گیری آزادی دومین گروگان را به عهده گرفت و در یک گفتگوی خبری اظهار امیدواری کرد که دومین گروگان بلژیکی هم با کمک مقامات ایرانی آزاد شود. با طولانی شدن دوره اسارت استنفان بوو، بالاخره در حالی که چند روز از یکماه اسارت او می گذشت بالاخره وزیر کشور در مراسم تودیع و معارفه رییس سازمان عقیدتی - سیاسی نیروی انتظامی خبر آزادی گروگان بلژیکی را اعلام کرد.

پایگاه اطلاع رسانی وزارت کشور هم در خصوص این موضوع عنوان کرد: با تلاش و پی گیری های معاونت امنیتی وزارت کشور و شورای تأمین استان سیستان و بلوچستان، دومین گروگان بلژیکی آزاد و به ایران برگردانده شده است.»

این خبر به حدی برای بلژیکی ها مهم بود که علاوه بر مادر استنفان، وزیر امور خارجه این کشور نیز به تهران آمد و در یک مراسم رسمی، استنفان با حضور منوچهر متکی، وزیر امور خارجه کشورمان به خانواده اش تحویل داده شد و وزاری خارجه کشورمان و بلژیک از آزادی دومین گروگان بلژیکی ابراز خرسندی کردند.

استنفان با همراهی مادرش و مسئولان وزارت خارجه بلژیک به سرعت راهی کشور خود شد و پس از ورود به فرودگاهی نظامی در بروکسل پایتخت بلژیک، در جمع خبرنگاران گفت: «من هر روز و به مدت پنج هفته در انتظار این روز بودم که بازگردم، بسیار خوب است که در نهایت به اینجا بازگشتم و دوست دارم از همه افرادی که به آزادی من کمک کردند، تشکر کنم.»

«استنفان بوو» ۲۸ ساله و «کارلان اکو» ۳۷ ساله تصمیم گرفتند که در ۱۱ آوریل از بلژیک تا هندوستان را با پای پیاده طی کنند.

آنها از بلژیک وارد آلمان شدند و پس از گذشتن از کشورهای اتریش، اسلونی، بوسنی، بلغارستان، یونان و ترکیه پایه خاک کشورمان گذاشتند.

استنفان و کارلا در پنجمین روز عبورشان از ایران در روز یکشنبه ۲۱ مرداد در مسیر جاده فهرج به زاهدان با حادثه ای روبهرو شدند که تا پایان عمر از یاد نخواهند برد، گروهی از اشرا و قاچاقچیان مواد مخدر راه را بر آنها بسته و آنها را در حالی که تنها چند ده کیلومتر مانده تا خروج از کشورمان به گروگان گرفتند.

گروگان گیرها به سرعت دو گروگان خارجی خود را به نقاط مرزی پاکستان منتقل کردند.

اعلام این خبر باعث شد تا نیروهای امنیتی کشورمان به سرعت به دنبال شناسایی گروه گروگان گیر و یافتن راههایی برای آزاد کردن گروگان های بلژیکی باشند و در اثر این تلاش ها بود که در همان روزهای اول، «کارلان اکو» زن ۳۷ ساله بلژیکی توسط گروگان گیرها آزاد شد.

این در حالی بود که استنفان همچنان در چنگ اشرا و در خاک پاکستان نگهداری می شد، گروگان آزاد شده بلژیکی هم به عنوان این که نیروهای امنیتی ایران تلاش زیادی برای آزادی او کرده اند، اظهار امیدواری کرد که استنفان هم به زودی آزاد شود.

موضوع برای بلژیکی ها آنچنان مهم و حساس بود که «کارل دوگوخت»، وزیر امور خارجه بلژیک

اما آزادی این گروگان بلژیکی حاشیه هایی هم داشت که مهم ترین آن اتهام در خواست غرامت ایران برای آزادی گروگان بلژیکی بود، موضوعی که به شدت از سوی وزیر امور خارجه بلژیک رد شد: «هیچ غرامتی در خواست نشد و ما نیز غرامتی پرداخت نکردیم.»

شاید موضوعی که باعث شد تا چنین برداشتی از سوی رسانه ها شود، کمک نیم میلیون یورویی بلژیک به دفتر مبارزه با جنایت و مواد مخدر سازمان ملل بود که کارل دوگوخت، وزیر امور خارجه بلژیک در توجیه چنین کمکی گفت: «این کمک برای تشکر از ایران به دلیل نقش در مبارزه با قاچاق مواد مخدر بوده است.»

استنفان بالاخره پس از پنجمین هفته اسارتش یک شب آرام را در کشورش گذراند و تا پایان عمرش از یاد نخواهد برد که ۱۱ آوریل ۲۰۰۷ به قصد رسیدن به هندوستان کشورش را ترک کرد، از ۷ کشور عبور کرد و در هشتمین کشور گرفتار اشرا شد، در حالی که تنها پاکستان را پیش رو داشت برای وارد شدن به کشور عجایب.

اعتراضات نبود، هر چند به صورت ضمنی بر مواضع خود اصرار داشت.

ولی در نهایت این کوشش بود که دستهای خود را به علامت تسلیم بالا برد، کوشش در آخرین اظهار نظر خود در ۲۸ شهریور ضمن گفتگو با روزنامه فیگارو اعلام کرد که حاضر است به ایران برود، توافق آژانس با ایران را می پذیرد و در پایان این که حرفهای او بد فهمیده شده است.

حرفهایی که به گفته کارشناسان سیاسی بد فهمیده نشدند، بلکه بد عنوان شده بودند، آن هم به شکل شتابناک و از سوی وزیر امور خارجه یک کشور تأثیر گذار در عرصه بین الملل.

اما میخ نهایی به تابوت ندامت کوشش را باز هم البرداعی زد، وقتی که وی با جنجال اظهارات کوشش روبهرو شد به کشورها هشدار داد که اقدام به بزرگنمایی علیه ایران نکنند و از عواقب جنگ عراق درس بگیرند.

البرداعی چندی پیش گزارش داده بود که در فعالیت های هسته ای ایران هیچ نوع شواهدی مبنی بر فعالیت های هسته ای ممنوعه وجود ندارد.

کوشش قدم به قدم به سوی مات شدن پیش می رفت، به حدی که در یک تماس تلفنی با علی لاریجانی دبیر شورای امنیت ملی کشورمان سعی در توجیه سخنان خود و دلجویی از ایران داشت و اعلام کرد که حاضر است به تهران بیاید تا سوء تفاهم پیش آمده از بین برود، شخصیتی که به اذعان رسانه های غربی چندان از ثبات نظر برخوردار نیست و شاهد این مدعی این است که کوشش چپ گرا در یک دولت راست گرا عهدمدار سمت مهمی چون وزارت امور خارجه شده است.

مات شدن وزیر فرانسوی



بود به اردوگاه غرب پیوست.

پس از این سفر بود که کوشش برای چند روز خود را به صدر اخبار سیاسی دنیا رساند، آنجا که تحریمها در قبال ایران را ناکارآمد خواند و خواستار اقدام نظامی علیه ایران شد.

کوشش، وزیر خارجه تازه کار فرانسوی هنگامی متوجه نسنجیده سخن گفتن خود شد که ابتدایی ترین اعتراض ها نه از سوی ایران، بلکه از سوی پارلمان فرانسه و از درون کشور خودش، سپس از سوی اتحادیه اروپا و سایر کشورها به سوی او روانه شد و او را تا چند روز در وضعیتی قرار داد که قادر به پاسخگویی به موج

موضوع نه پیچیده است و نه ساده، موضوع بازی شطرنج مهرمهای سیاست است که گاه مهرمهای سفید در وضعیت کیش قرار می گیرند و گاه مهرمهای سیاه، گاه یک حرکت ماهرانه آدم را به سرذوق می آورد و گاه یک حرکت نابخردانه تماشاگران را ناامید می کند.

گزارش البرداعی، مدیر کل آژانس بین المللی انرژی اتمی حرکت استثنایی این بازی بود و در مقابل اظهارات برنار کوشش، وزیر امور خارجه فرانسه حرکت نابخردانه آن.

چند روز پیش از اظهارات کوشش، البرداعی در گزارش فعالیت هسته ای، ایران را فاقد انحراف و در راستای دست یابی به انرژی اتمی در جهت مقاصد صلح آمیز عنوان کرد.

موضوعی که عملاً کفه ترازو را برای ایران سنگین تر کرد و آمریکا و هم پیمانانش که منتظر یک گزارش منفی از سوی مدیر کل آژانس برای دست آویز قرار دادن آن و اعمال تحریم های شدیدتر و جدی تر بودند به نوعی همه رشته های خود را پنبه شده دیدند.

برنار کوشش در چنین وضعیتی بود که برای گفتگو با همتای آمریکایی خود عازم واشنگتن شد و در حاشیه این سفر عنوان کرد که فرانسه از دوران ۱۲ ساله ژاک شیراک که منتقد اصلی جنگ آمریکا علیه عراق بود فاصله گرفته و دیگر سیاست «دائمی ضد آمریکایی» ندارد.

به این ترتیب پرده از یک هم پیمانی جدید در عرصه سیاست بین المللی برداشته شد و فرانسه که در چند دهه اخیر با دولت های چپ گرای خود به نوعی ترمز اضطرابی حرکت شتابناک آمریکا در عرصه بین المللی



بعد از چهل سال اشغال قبله‌ای دربند



بعد از گذشت ۴۰ سال از اشغال آن پرداخت. به گفته‌ی این کارشناس فلسطینی، مسئله‌ی جمعیت، صهیونیست‌ها را به شدت درگیر خود کرده است و صهیونیست‌ها به دنبال راهایی برای رهایی از فلسطینیان ساکن قدس هستند.

به گفته‌ی تفنگچی آنها اکنون در باره تغییر کامل نقشه‌ی این شهر هستند تا بتوانند از این طریق ضمن خارج کردن تجمع‌های مسکونی فلسطینیان را از حوزه‌ی استحفاظی شهر، برخی از شهرک‌های صهیونیست‌نشین را وارد نقشه قدس کرده و برنامه‌هایی برای ساخت واحدهای جدید مسکونی در زمین‌های خالی دارد.

به اعتقاد این کارشناس مسئله‌ی جمعیت بزرگ‌ترین دغدغه‌ی صهیونیست‌ها در شهر قدس است و برای همین منظور صهیونیست‌ها فعالیت گسترده‌ای را برای شهرک‌سازی و اسکان مهاجران صهیونیست در بخش شرقی بیت‌المقدس در حال اجرا دارند.

وی در ادامه می‌افزاید جنگ فعلی در قدس جنگ جمعیت است. به گفته‌ی تفنگچی، کابینه‌های مختلف صهیونیستی موفق شدند به پیروزی‌های جغرافیایی مختلفی طی چهل سال گذشته دست یابند.

در این باره اکنون صهیونیست‌ها ۸۶ درصد از مناطق اشغالی سال ۱۹۶۷ را به طور مستقیم یا غیرمستقیم در اختیار خود دارند، در حالی که ۳۵ درصد نیز به شکل غیررسمی اما، به طور مستقیم در اشغال صهیونیست‌ها بوده و شهرک‌های صهیونیست‌نشین در چارچوب قوانین مصادره به نفع اموال عمومی در آن ساخته شده است.

علاوه بر آن، مساحت گسترده‌ای از زمین‌های قدس قربانی ساختن خیابان‌ها و

آخرین جمعه ماه رمضان هر سال به فرموده‌ی امام راحل (ره) مصادف است با روز جهانی قدس. روزی که در چند سال اخیر، کشورهای مسلمان دیگر نیز به صورت گسترده از آن استقبال کرده‌اند. و این نشان از اهمیت بیت‌المقدس و کشور اشغالی فلسطین برای همه‌ی مسلمانان دارد که بعضی از کشورهای عربی از آن غافل مانده‌اند.

چندی پیش چهلمین سالگرد جنگ ژوئن ۱۹۶۷ و اشغال مناطق باقیمانده از فلسطین از جمله بخش شرقی قدس شریف بود.

این تاریخ، بهانه‌ی خوبی بود تا پژوهش‌های مختلفی در این باره منتشر شود. خلیل التفنگچی، کارشناس فلسطینی امور شهرک‌سازی و مدیر اداره‌ی نقشه‌های جمعیت پژوهش‌های عربی در گزارشی مفصل به بیان وضعیت این شهر مقدس

مناطق سبز شده است که مناطق کمربند سبز ۵۱ درصد از آن را به خود اختصاص داده است.

بر اساس قوانین رژیم صهیونیستی، ساخت و ساز فلسطینیان در آن به کلی ممنوع است. برای مثال کوه ابوغنیم به عنوان یک منطقه‌ی محافظت شده‌ی طبیعی مصادره شد و بعد از آن صهیونیست‌ها اقدام به ساخت شهرک صهیونیست‌نشین «هر حوماه» بر آن کردند. شهرک صهیونیست‌نشین «ریخس شعفاط» هم روی منطقه‌ی محافظت شده‌ی طبیعی دیگری در این منطقه ساخته شد.

مراکز پژوهشی رژیم صهیونیستی مدتی پیش نگرانی شدید خود را از ناکامی سازمان‌های صهیونیستی در متوقف کردن رشد جمعیت فلسطینیان در بخش شرقی بیت‌المقدس اعلام کردند.

به گفته‌ی این مراکز با وجود تمامی تدابیری که صهیونیستی‌ها اعمال کرده‌اند که از ساختن دیواری در اطراف شهر قدس آغاز و با ابطال کارت‌های شناسایی فلسطینیان برای اخراج آنها ادامه و منع ساخت و ساز در این منطقه به پایان نمی‌رسد، همگی نه تنها در مهار رشد جمعیت فلسطینیان کارساز نبودند، بلکه نتایج معکوسی را هم در برداشتند.

در سال ۱۹۷۳ کمیته‌ی وزارتی امور قدس طرح متوقف کردن نسبت جمعیت فلسطینیان را در مقایسه با ساکنان بخش‌های شرقی و غربی قدس به تصویب رساند و بر اساس آن نباید این نسبت بیشتر از ۲۲ درصد باشد.

اما اکنون این رقم به ۳۵ درصد افزایش یافته است؛ مسئله‌ای که صهیونیست‌ها را نگران کرده و آنها از برابر شدن جمعیت فلسطینیان و صهیونیست‌ها در قدس شریف طی ۲۰ سال آینده سخن می‌گویند.

از این رو هدف اصلی صهیونیست‌ها در حال حاضر کاهش نسبت فلسطینیان به زیر ۱۲ درصد از کل جمعیت قدس است.

صهیونیست‌ها این اقدام را از طریق بیرون قرار دادن برخی از مراکز تجمع فلسطینیان از حوزه‌ی استحفاظی شهرداری قدس از یک سو و الحاق مراکز پرجمعیت صهیونیستی موجود در اطراف شهر به حوزه‌ی استحفاظی انجام می‌دهند.

صهیونیست‌ها اکنون بر اساس برنامه‌های ایهود اولمرت، نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی عمل می‌کنند که در چارچوب آن توجه خاص خود را بر بخش قدیمی شهر، اماکن مقدس، برخی از محلات فلسطینی‌نشین اطراف بخش قدیمی متمرکز کرده‌اند، در حالی که بقیه‌ی مناطق فلسطینی‌نشین به خارج از نقشه‌ی قدس به مناطق خودگردان فلسطین الحاق خواهد شد.

بر اساس نقشه‌ی جدید که در چارچوب دیدگاه‌های اولمرت تدوین می‌شود، شهر قدس اکثریت یهودی خواهد داشت و حداقل ۸۸ درصد از جمعیت شهر را آنان تشکیل می‌دهند و تنها ۱۲ درصد از این جمعیت از آن فلسطینیان می‌شود.

در این چارچوب شهر قدس از سه جهت غرب، شمال غربی و جنوب غربی توسعه خواهد یافت. صهیونیست‌ها از تغییر کامل نقشه‌ی قدس سخن می‌گویند و سعی دارند در این چارچوب این مراکز جمعیتی، جانشین مراکز و محلات فلسطینی‌نشین شوند. در این چارچوب صهیونیست‌ها با ساختن دیواری در اطراف شهر قدس حدود ۱۲۵ هزار فلسطینی ساکن روستاهای اطراف قدس را از این شهر جدا کردند.

علاوه بر آن سازمان‌های مختلف صهیونیستی پروژه‌های بزرگ شهرسازی را در این منطقه انجام می‌دهند. یکی از آنها پروژه (۱E) است که ۴ هزار واحد مسکونی ساخته خواهد شد. همچنین ۲۰ هزار واحد مسکونی هم در غرب قدس و در نزدیکی فرودگاه قلندیا در شمال این شهر ساخته می‌شود این البته جدای از ساختمان‌هایی است که برای مهاجران صهیونیستی در محله‌های فلسطینی‌نشین داخل قدس ساخته می‌شود.

احداث ۲۰ هزار واحد مسکونی به معنای حضور یکصد هزار مهاجر شهرکنشین است که به ۱۸۲ هزار شهرکنشین موجود در بخش شرقی بیت‌المقدس اضافه خواهد شد. به این تعداد ساکنان شهرک‌های اقماری قدس همچون معالیه ادمومی و جفعات زئیف و گوش عتصیون هم اضافه خواهند شد.

صهیونیست‌ها یهودی‌سازی و اسرائیلی کردن بافت داخلی قدس را در گستره‌ی وسیعی انجام می‌دهند.

از چندی پیش کار ساخت شهرک صهیونیست‌نشین در «جبل المکبر» آغاز شده است. همچنین صهیونیست‌ها در حال ساخت شهرک صهیونیست‌نشین در رأس العاموج هستند و قراردادی هم بین شهرکنشینان و ارتش رژیم صهیونیستی برای انتقال مرکز پلیس به رأس العاموج در منطقه (۱E) در اطراف شهرک صهیونیست‌نشین معالیه ادمومیم به امضا رسیده است و یک مرکز پلیس شهر قدس هم در منطقه‌ی شیخ جراح تأسیس شده است.

علاوه بر آنچه که گفته شد صهیونیست‌ها ۲۰۰ واحد مسکونی هم در منطقه‌ی «هتل شبرد» در دست ساخت دارند.

صهیونیست‌ها فعالیت‌های شهرک‌سازی خود را با قوانین و مقررات تشویق کننده برای سکونت صهیونیست‌ها از یک سو و افزایش فشار بر فلسطینیان ساکن بیت‌المقدس از سوی دیگر تقویت می‌کنند.

در این راستا صهیونیست‌ها ۱۰ هزار کارمند را از شهرهای مختلف فلسطین اشغالی به قدس منتقل کردند که این به خودی خود به معنای افزایش ۴۰ هزار صهیونیست در بخش شرقی بیت‌المقدس خواهد بود. اکنون بزرگ‌ترین دغدغه‌ی صهیونیست‌ها، بخش قدیمی شهر بیت‌المقدس است که در اطراف مسجد الاقصی واقع است و در آن تنها ۵ هزار یهودی در میان ۲۶ فلسطینی زندگی می‌کنند.

صهیونیست‌ها امروز طرحی را تحت عنوان ۲۰ بر ۲۰ در دست اجرا دارند که در چارچوب آن اکثر ساکنان این بخش از قدس هم از آن اخراج می‌شوند.

اکنون صهیونیست‌ها هیچ نقطه‌ای از قدس را برای ساخت و ساز فلسطینیان باقی نگذاشته‌اند و آنها حتی حق بازسازی املاک خود را ندارند، در حالی که صهیونیست‌ها برای هر نوع فعالیت ساختمانی آزاد هستند.

از این رو به اعتقاد تفکچی ساخت دیوار حایل و شهرک‌سازی در بخش شرقی بیت‌المقدس، هدفی جز از بین بردن تجمع‌های مسکونی فلسطینی در این شهر ندارد.

فلسطینیان در مقابل تمامی فشارهای اعمال شده طی ۴۰ سال گذشته مقاومت کرده و تلاش کرده‌اند بافت اجتماعی و آموزشی خود را حفظ کنند.

اما به دلیل خلا موجود در مرجعیت‌های سیاسی در داخل قدس آنها از این نظر در ضعف به سر می‌برند.

در این حال مسایل بهداشتی و پزشکی تقریباً به طور کلی در قبضه‌ی طرف صهیونیستی قرار گرفته است.

همچنین ۵۶ درصد از دانش‌آموزان فلسطینی ساکن قدس مجبور هستند در مدارس آموزش ببینند که صهیونیست‌ها بر آن تسلط دارند. مسئولیت امور اجتماعی فلسطینیان نیز از چندی پیش لغو و در اختیار طرف صهیونیستی قرار گرفته است.

برای مثال پیش از این بیت‌الشرق مرجع اجتماعی و سیاسی فلسطینیان در قدس بود اما، اکنون سخن از تشکیل کمیته‌های اصلاحات به وجود آمده است.

به اعتقاد تفکچی با وجود آنکه فلسطینیان موفق شدند طی ۴۰ سال گذشته مقاومت جانانه‌ای در برابر صهیونیست‌ها از خود نشان دهند، مقاومتی که هرگز نمی‌توان آن را در هر مذاکره‌ای نادیده گرفت اما، اگر جمعیتی دیگر وجود نداشته باشد بر سر چه چیزی باید مذاکره کرد.

منبع: ندای قدس

مسئله‌ی جمعیت بزرگ‌ترین دغدغه‌ی صهیونیست‌ها در شهر قدس است و برای همین منظور صهیونیست‌ها فعالیت گسترده‌ای را برای شهرک‌سازی و اسکان مهاجران صهیونیست در بخش شرقی بیت‌المقدس در حال اجرا دارند

۳۳۰ درجه محاصره

خاکریزهای اولیه‌ی دشمن را بدون زد و خورد اشغال کردند. با سسپری شدن تاریکی، نیروهای هوایی هر دو طرف وارد کارزار شدند و هلیکوپترها نیز به پرواز درآمدند. پشتیبانی آتش‌های توپخانه‌ی هر دو طرف با شدت هر چه تمام‌تر به مرحله‌ی اجرا درآمد و دشمن نیروهای احتیاط خود را در منطقه‌ی شمال محور ماهشهر - آبادان وارد عمل کرد. ایثار و از خودگذشتگی رزمندگان میهن اسلامی با وجود گرمای شدید، مقاومت سرسختانه‌ی دشمن را در هم شکست و بعد از ۴۲ ساعت تلاش مداوم لشکر ۷۷ خراسان و رزمندگان سپاه و نیروهای مردمی، عملیات با موفقیت کامل به پایان رسید و نیروهای دشمن در منطقه‌ی عملیاتی خسارات سنگینی را متحمل شدند و جزیره‌ی آبادان از محاصره‌ی آنان خارج شد.



نتایج عملیات ثامن‌الائمه

- ۱- ساحل شرقی رودخانه‌ی کارون تصرف و تأمین شد.
- ۲- آبادان از محاصره‌ی یک ساله خارج شد.
- ۳- بیش از ۱۵۰ کیلومترمربع از اراضی اشغال شده، آزاد شد.
- ۴- بیش از هزار نفر از نیروهای دشمن کشته و زخمی شدند و ۱۶۵۶ نفر به اسارت نیروهای اسلام درآمدند.
- ۵- تعداد ۹۰ دستگاه تانک و نفربر، ۱۰۰ دستگاه انواع خودروی دشمن منهدم و تعداد ۳ فروند هواپیما و یک فروند هلیکوپتر عراق نیز سرنگون شدند. همچنین ۱۰۰ دستگاه تانک، ۶۰ دستگاه نفربر، ۳ دستگاه لودر و ۱۵۰ دستگاه خودرو به غنیمت گرفته شد.

۵ مهر ۱۳۶۰

در دورترین نقطه‌ی جنوب غربی ایران، جزیره‌ی آبادان قرار دارد که از جنوب، آب‌های گرم خلیج فارس و از شمال و مشرق رودخانه‌های کارون و بهمن‌شیر و از غرب، اروندرود آن را در بر گرفته‌اند.

اروندروود تنها رودخانه‌ی قابل کشتی‌رانی ایران است و تا پیش از جنگ تحمیلی عراق، دو بندر بزرگ و فعال «خرمشهر» و «آبادان» در مسیر این آبراه قرار داشتند. تاریخ شهر «آبادان» با تاریخ صنعت کشورمان و به ویژه پالایشگاه آن گره خورده است.

آغاز جنگ تحمیلی و محاصره‌ی شهر آبادان

پس از تجاوز عراق در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ و اشغال سریع بخش‌هایی از خاک ایران، خرمشهر مهم‌ترین شهر بندری ایران پس از ۴۰ روز مقاومت دلیرانه، به دست دشمن افتاد.

پس از سقوط خرمشهر، دشمن تلاش کرد تا از راه شرق کارون و شمال بهمن‌شیر، آبادان را نیز اشغال کند که با این وضعیت آبادان در یک محاصره‌ی ۳۳۰ درجه‌ای قرار می‌گرفت.

پس از فرمان امام خمینی(ره) در چهاردهم آبان ۱۳۵۹ مبنی بر اینکه «حصر آبادان باید شکسته شود» این مسئله علاوه بر جنبه‌ی نظامی، جنبه‌ی شرعی نیز پیدا کرد و حیثیت نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران را از سه جنبه‌ی، نظامی، سیاسی و مذهبی به محک آزمون سپرد.

مقام معظم رهبری درباره‌ی تأثیر سخنان امام(ره) در نجات آبادان می‌فرمایند: «آبادان در معرض حمله و خطر بود، مثل خونین‌شهر، منتهی همین تأکید امام که تکلیف شرعی کردند تا مبادا آبادان سقوط بکند، نیروهای رزمنده را که در آنجا بود، تقویت کردند. البته در آبادان، سپاه آن روز برتر از ارتش بود. بعد از ارتش هم در آبادان مستقر شد و در یک مورد که نیروهای دشمن از «بهمن‌شیر» عبور کردند و وارد جزیره‌ی آبادان شدند، بسیج تودم‌ای مردم و یشرافت نظامی عده‌ای از نظامیان ما حماسه آفرید و عراقی‌ها را در جایی که واقعاً بیرون کردن دشمن از آنجا بسیار دشوار بود، کوبیدند. عده‌ای را کشته و تار و مار کردند و عده‌ای را به داخل رودخانه انداختند و عده‌ای هم که توانستند، فرار کردند. عامل اصلی در حفاظت از آبادان همان فرمان امام بود و داغی که از سقوط نیمی از خونین شهر در دل برادران وجود داشت.»



شرح عملیات ثامن‌الائمه

طرح عملیات ثامن‌الائمه در ۱۵ شهریور ۱۳۶۰، تکمیل و سرانجام در ساعت ۱۱ بامداد روز پنجم مهر ۱۳۶۰ نیروهای اسلام با رعایت اصل غافلگیری کامل و پس از گسترش روی خط به‌طور ناگهانی بر مواضع مقدم دشمن هجوم بردند و

شب‌ی که ستاره‌ها گم شد!

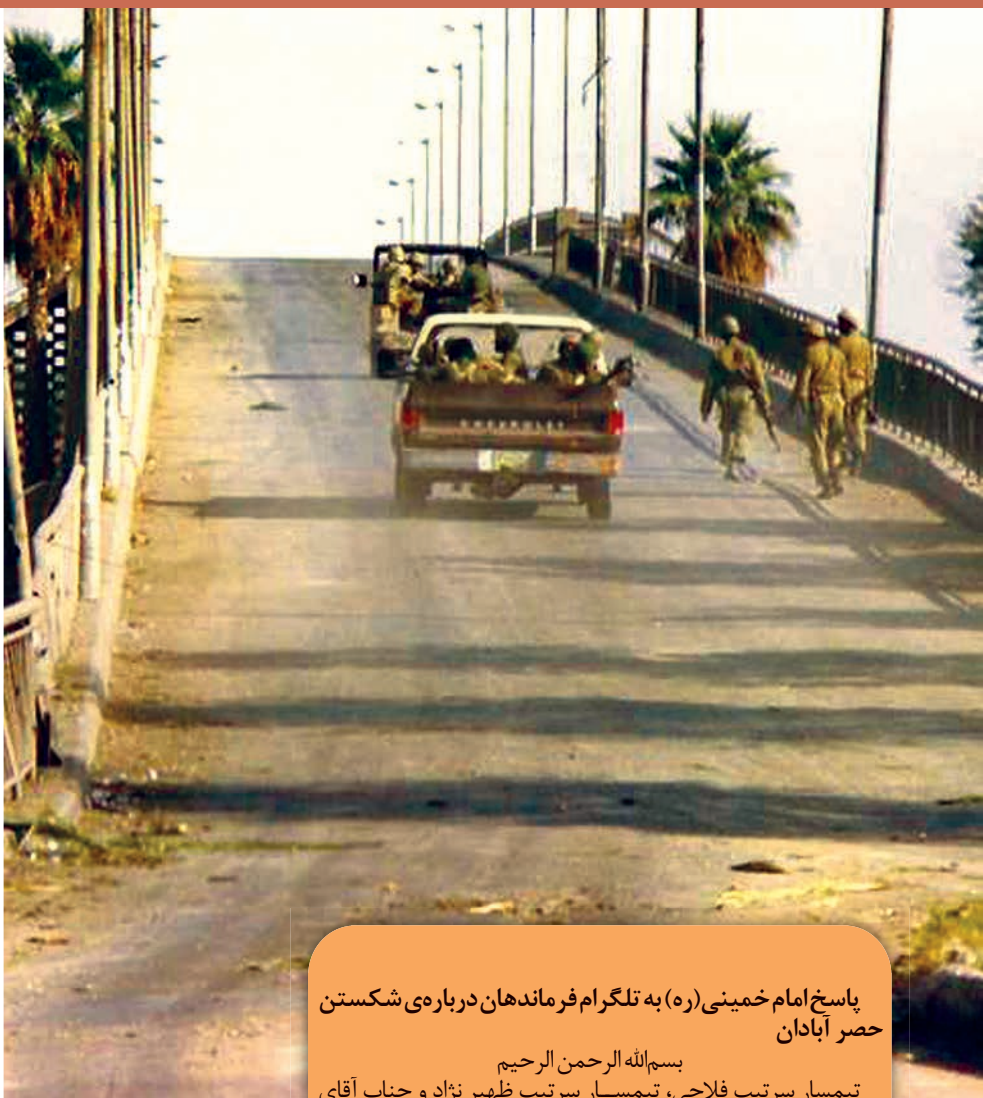
شهر ما خالی است، و در آسمان شهر ما ستاره‌ها گم شده است. هر سال که شب‌های تابستان، روی بام خانه می‌خوابیدیم، من عادت داشتم که ستاره‌ها را بشمارم. تا صبحگاه بیست و نهم شهریورماه که ستاره‌ها گم شد. در آن صبحگاه، منورهای دشمن آسمان را چنان گرم و روشن کرد که ستاره‌ها آب شدند. بعد دود و شعله بمب‌هایشان نگذاشت که قطره‌یی ستاره به زمین بچکد. پالایشگاه می‌سوخت، خانه‌ها، بیمارستان‌ها، ادارها و کارخانه‌ها می‌سوخت. ما چند شب دیگر در آبادان ماندیم، شب‌ها توی سنگری می‌خوابیدیم که مثل خندق بود. من خیلی سعی کردم که باز ستاره‌ها را در آسمان شهرمان ببینم، اما ندیدم.

حالا در شهر چهارم ساکن هستیم. هر شب آسمان پرستاره را نگاه می‌کنم و فکر می‌کنم که «چیزی نمونده برادران رزمنده ماه آسمان زادگاهمان، آبادان در ستاره باران کنند.» و آن وقت، باز شب‌های تابستان روی پشت‌بام خواهم خوابید و قصه گم شدن ستاره‌ها و دوباره پیدا شدنش را برای کودکان خواهم گفت.

آزاده لطیفی - ۱۲ ساله از آبادان - ساکن چهارم آنچه خواندید بخشی بود از نامه‌ی آزاده لطیفی که در آن روزهای دود آتش منتظر آزادی شهر و دیارش از چنگال دژخیمان است.

حصر آبادان به دست پرتوان رزمندگان اسلام میسر شد. سال‌هاست که از این اتفاق مبارک می‌گذرد. نمی‌دانم آزاده لطیفی به شهرش آبادان بازگشته است یا نه. اما آنچه مهم است که زمستان می‌رود و روسپاهی می‌ماند برای ذغال.

ما با افتخار بازگشیم اما آنها که فکر تصرف جهان را در سر داشتند. امروز جز نام و ننگ چیزی از آنها به جای نمانده. کاش زندگی این سردمداران ظلم عبرتی می‌شد برای دیگرانی چون بوش و...



پاسخ امام خمینی (ره) به تلگرام فرماندهان درباره‌ی شکستن حصر آبادان

بسم الله الرحمن الرحيم

تیمسار سرتیپ فلاحی، تیمسار سرتیپ ظهیر نژاد و جناب آقای محسن رضایی ایدهم الله تعالی

تلگراف شما در خصوص فتحی بزرگ که خداوند متعال نصیب ارتش و نیروی هوایی و هوانیروز و سپاه پاسداران و بسیج و ژاندارمری و فداییان اسلام و نیروهای مردمی فرموده و محاصره‌ی آبادان به‌طور کامل شکسته شده است، واصل شد.

این جانب این پیروزی بزرگ را به فرماندهان تمامی نیروهای مسلح و به سربازان ارجمند و سپاهیان نیرومند تبریک می‌گویم و امید است این سرافرازی‌ها را که برای اسلام و میهن فراهم می‌کنند، منظور نظر مبارک ولی الله الاعظم بقیه‌الله (اروحنه له الفدا) باشد و آخرین پیروزمندی را که بیرون راندن نیروهای متجاوز کافر از سرزمین میهن‌مان است، ملت شریف ایران به‌زودی مشاهده کند.

این جانب به اسم ملت بزرگ ایران از رزمندگان دلیر ارتش و سپاه و دیگر قوای مسلح (ایدهم الله تعالی) تقدیر و تشکر می‌کنم. از خداوند متعال توفیق نصرت و عظمت اسلام و مسلمین و خصوص نیروهای مسلح اسلامی را خواستار است.

والسلام علیکم
روح الله الموسوی الخمينی





با یادگار بی نام و نشان ۸ سال دفاع مقدس

او که، خستگی را خسته کرد!



○ حسن شکیب زاده

قرار بوده به آخرین روستایی که در دوردست‌های غرب کشور از نعمت روشنایی برخوردار نبودند، برق‌رسانی کنند، اما وزارت نیرو اعلام کرده بود که به دلیل آلوده بودن مسیر به مین‌های دشمن، این امکان وجود ندارد، اتفاقاً قرعه هم به نام مصیب افتاده است که مین‌ها را خنثی کند.

دوربین در حال حرکت است، از نوع کار مصیب فیلم می‌گیرد که یکی یکی مین‌ها را پیدا و سپس خنثی می‌کند، آنگاه همه‌ی مین‌های خنثی شده را داخل گودالی می‌ریزد و سپس انفجار، تا هیچ اثر دیگری از مکر حيله‌گرها و دسیسه‌ی متجاوزین نماند.

در همه‌ی لحظاتی که فیلمبرداری شده بود، اگر از قبل مصیب را ندیده باشی نمی‌شناسی‌اش، کلاه لبه داری به سر گذاشته و لبه‌اش را هم آنقدر پایین کشیده است که انگار هنوز هم نمی‌خواهد کسی ببیند و یا بفهمد که او مشغول چه کاری است.

مین‌ها منفجر می‌شوند و مصیب نفسی می‌کشد و گرد و خاک لباس‌هایش را می‌گیرد که برود...

فیلمبردار صدایش می‌کند: حاج آقا خودتان را معرفی کنید و بگویید که چه کار می‌کردید؟

مصیب سرش را کمی بلند می‌کند و می‌گوید: خودتان که دیدید و دوباره به راهش ادامه می‌دهد.

فیلمبردار می‌پرسد: پیامی، حرفی، کلامی نداری که بگویی؟
مصیب بر می‌گردد و می‌گوید: می‌شود یک حلقه از این فیلمی که گرفته‌ای به من بدهی؟

فیلمبردار می‌گوید: چرا می‌شود، اما باید کپی کنم و بعداً برایت بفرستم، اما بگو که فیلم را برای چه می‌خواهی؟

و مصیب می‌گوید: می‌خواهم بیرم خانه تا اهل منزل ببینند که من کارم توی جبهه‌ها چیست؟

انگار می‌خواست بعد از سال‌ها، خانواده‌اش بالاخره بفهمند او در دوردست‌ها چه می‌کرده. چند بار جراحات، چند بار جانبازانی را پنهان کرده بود و حالا... اما خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران.

از قافله جا مانده‌ایم

دوستعلی خلیلی: در عملیات والفجر ۴ پایش قطع شده بود که دیدم سوار قاطر شده و با چهره‌ای خندان پایین آمد، انگار که چیزی نشده است و در همان حال به ما، در انجام عملیات روحیه می‌داد.

مصیب با شهید چمران هم رزم بودند، یک هفته قبل از شهادتش ایشان پیش

او یکی از همان کسانی است که تا هستند نمی‌دانیم که هستند و چه می‌کنند؟

و چون می‌روند، جای خالی‌شان فریاد می‌زند که آنها را نشناخته‌ایم. نه تنها ما بلکه نزدیکانشان نیز به خوبی او را نمی‌شناسند.

مصیب مرادی یکی از آنهایی ست که سال ۸۴ آسمانی شد، به دنبال جمع‌آوری آثار و تصاویرش بودیم، خانواده‌اش گفتند: یک حلقه فیلم به ما داده‌اند که مربوط می‌شود به فعالیت‌های مصیب و راستش اینکه خودمان هم هنوز آن را ندیده‌ایم.

فیلم را گرفتم، هندی کم بود، دادم به سی‌دی تبدیل کردند، گذاشتم توی کامپیوتر و لم دادم که ببینم.

موضوع فیلم آخرین روزهای مأموریت مصیب در غرب کشور بود، او را در حال خنثی کردن مین‌های به جای مانده از زنگارهای دل‌های سیاه‌دلانی بود که با تمام توان و امکانات آمده بودند تا نسلی به نام امام خمینی (س) و انقلاب در منطقه پا نگیرد.

من آمدند و دستم را فشار داد و گفت: فلائی از قافله جا مانده‌ایم. ایشان مزدش را که همان جهاد در راه خداست گرفت.

مزد ایشان شهادت بود

محب بیگی: اولین بار در سال ۶۳ در منطقه دارخوئین ایشان را زیارت کردم که با روحیه باز و چهره بشاش از ما استقبال کردند و به گونه‌ای با بچه‌ها برخورد می‌کردند که به جنگ علاقه‌مند شوند و سعی می‌کرد که خاطرات خوش و ماندنی در ذهن آنها پایدار بماند. مزد ایشان شهادت بود و اگر چیزی غیر از شهادت بود ما باید شک می‌کردیم.

او دستمزدش، شهادت بود

سیف‌اله تیموری: ابتدای جنگ چون دوره‌های متعدد تخصصی تخریب را گذرانده بودند به عنوان فرمانده و مسئول اطلاعات تیپ‌ها بودند و شاید هفته‌ای یکی و دو روز بین دشمن می‌ماندند و بعد از جنگ، عضو مهندسی نیروی زمینی در قسمت تخریب شد بعد از سال ۱۳۷۲ تقریباً نصف ماه در منطقه تخریبی به سر می‌برد و بعد از سال‌ها تلاش، واقعاً دستمزدش شهادت بود که از خدا گرفت.

سرهنک احمد حیدری: در عملیات بدر به عنوان سکان‌دار و اطلاعات بودند که بعد از ۵ و ۶ روز تلاش رزمندگان بین دجله و فرات قرار گرفته بودیم که باید آنجا را خالی می‌کردیم و به ارتشی‌ها می‌دادیم، ما قبول نمی‌کردیم و می‌گفتم اینجا شهید داده‌ایم، ایشان یک چوب دستی داشتند که با شوخی و خنده ما را از آنجا بردند.

یک روز از منطقه دزفول با اتوبوس بر می‌گشتیم که یک گونی پرتقال خریده بودیم و با این پرتقال‌ها به سر رزمنده‌ها می‌زد و یک پرتقال که کمی لک افتاده بود به دست من افتاد، ایشان کنار صندلی راننده نشسته بودند، من هم منتظر بودم که برگردد و با پرتقال به او بزنم و همین که برگشت من هم چنان زدم که تمام شیشه پر از لاشه‌های پرتقال شد، همه خندیدند ایشان گفت که احمد بدجوری زدی.

ایشان خستگی را خسته کرد!

علی نوری: ایشان قبل از شهادتش از اکثر بچه‌ها خداحافظی کردند و با خوشرویی به من گفتند که حاجی من می‌خواهم به کردستان بروم، من را حلال کنید. همیشه پیشرو و داوطلب بودند و بعد از جنگ برای رفتن به منطقه همیشه تنها و یا با یکی از دوستانش که خیلی صمیمی بود می‌رفتند و خنده بر لبانش بود و هر وقت می‌دید که بچه‌ها ناراحت هستند کاری می‌کردند که بچه‌ها از ناراحتی بیرون بیایند.

هیچ وقت از ایشان استراحتی ندیدم حتی در کمترین لحظه‌ها که همه خسته می‌شدند ایشان خسته نمی‌شدند، ایشان خستگی را خسته کردند.

در موقع استراحت و یا کار هیچ وقت در جای ثابتی نبودند به واحد می‌رفتیم می‌گفتند همین الان اینجا بود رفته گردان و از گردان به تیپ رفته و از تیپ هم به قرارگاه، جای خاصی نداشت که بتوان آنجا پیدایش کرد، موقع خواب هم جای ثابتی نداشت و هر جا که بود می‌خوابید.

در شناسایی مین‌ها خیلی تسلط داشت و هر چه مین در منطقه‌ی عراقی‌ها بکار می‌بردند همه را می‌شناخت و می‌دانست که چطور می‌توان تله‌گذاری و خنثی می‌شود.

یک روز برای نماز صبح بلند شدم، دیدم که یکی از بچه‌ها خیلی گریه می‌کند، فکر کردم که شاید فرمانده‌اش به او چیزی گفته است، ولی او از رادیوهای خارجی شنیده بود که امام رحلت کرده، تا اینکه آقای مرادی را دیدم و با خوشرویی پیش او رفتم، همین که به او دست دادم او نشست و شروع به گریه کرد و با صدای بلند آنقدر گریه کرد من به او گفتم بلند شو و روحیه بچه‌ها را خراب نکن، ما الان باید بیشتر آمادگی داشته باشیم و داخل چادر رفت و دیگر نای حرف زدن نداشت، هنوز هق‌هق‌هایش و گریه‌هایش در گوش من است.

مرادی متعلق به ایران بود

مصیب هر جا کسی را می‌دید ماشینش را کنار می‌زد و با او احوال‌پرسی و شوخی می‌کرد و هر کس هر خاطره‌ای داشت و آن را تعریف می‌کرد تا در یادش

بماند که او را دیده است.

وقتی به اداره‌ی ما می‌آمد بچه‌ها را خیلی اذیت می‌کرد و من را هم همین‌طور، به گونه‌ای که بعضی اوقات که به اداره می‌آمد من خودم را پنهان می‌کردم تا او برود و بعد از رفتنش به او زنگ می‌زدم که من اینجا بودم. اگر متوجه می‌شد که کسی مشکل دارد به هر طریقی که می‌شد به آن کمک می‌کرد.

من اکثر بچه‌ها را که می‌بینم، می‌گویند که دو هفته پیش او آمد پیش ما و با ما شوخی و صحبت کرده است. به نظر من، آقای مرادی متعلق به ایران بود، چون در همه مناطق ایران فعالیت می‌کرد.

از بچگی با من، مثل یک رفیق بودند

غلامرضا مرادی، فرزند شهید: همیشه آماده دفاع بود و هیچ چیز را بالاتر از انجام وظیفه نمی‌دانست و خانواده و دوستان و پدر و مادر را صرف جبهه کرده بود. به دوستان و خانواده اش احترام خاصی می‌گذاشت و هیچ وقت بدون لفظ آقا و خانم فرزندان را صدا نمی‌زد.

ایشان با کسانی که با مقام ولایت و مقام معظم رهبری و امام خمینی دوست بودند دوست و با کسانی که با آنها کدورت داشتند، کدورت داشت. در دفاع از امور زیر دستان خیلی فعال بودند و من شاهد بودم که شبها خودش نمی‌خوابید و برای تأمین معاش دیگران تلاش زیادی می‌کرد و شبها بیدار می‌ماندند. حتی دیدیم که خیلی وقت‌ها خودشان در

سنگر گرسنه می‌خوابیدند ولی نمی‌گذاشتند رزمنده‌های گرسنه بخوابند. همیشه شاد بودند و هیچ وقت ناراحتی از ایشان نمی‌دیدم، مگر در مواقعی که کسی در انجام وظیفه‌اش کوتاهی می‌کرد.

از بچگی با من مثل یک رفیق بودند، به طوری که آن زمان با هم روزی یکی و دوبار کشتی می‌گرفتیم.

در حالیکه با هم خیلی صمیمی بودیم، ولی همیشه یک حرمت خاصی بین من و پدرم بود و ایشان همیشه دنبال بهانه‌ای می‌گشتند که با من روبرو می‌کنند. ده سالم بود که ایشان می‌خواستند به مناطق جنگی بروند و من هم اصرار کردم که می‌خواهم ببایم و ایشان من را با خود بردند که ابتدا به کارخانه نمک فاو و بعد سوسنگرد و آبادان رفتیم که در لشکر ۸ نجف مستقر شدیم و بعد به رود کارون رفتیم و آنجا شنا کردیم که در آنجا شهید احمداللهیاری مثل بابا خیلی با بچه‌ها شوخی می‌کرد.

دعا کنید که من شهید شوم

عروس شهید مرادی: وقتی وارد خانواده‌ی ایشان شدم، همیشه خوبی‌ها و لطفی که به دیگران می‌کردند من را محو اخلاق ایشان کرده بود و بارها شده بود که به ایشان می‌گفتم چرا سهم خودتان را به دیگران می‌دهید و از حق خودتان دفاع نمی‌کنید و همیشه به سؤال‌های من لبخند می‌زدند.

یک روز به ایشان گفتم: مامان تنه‌است و الان تنها گذاشتن مامان نیست و شما باید به تفریح و زیارت بروید، ولی ایشان فقط یک جمله به من گفتند: من آرزوی شهادت دارم، به من گفتند که شما دلتان پاک است، دعا کنید که من شهید شوم.

محسن مهدی آبادی: همیشه شوق خاصی به مسئله دستیابی به شهادت داشتند شدیداً ناراحت بودند که از قافله شهدا جا مانده‌اند.

ایشان با هر کسی می‌خواست شوخی کند، گوش‌هایش را می‌کشید، به طوری که هر کسی او را می‌دید فرار می‌کرد، هر کسی را که بیشتر دوست داشتند، بیشتر گوش‌شان را می‌کشیدند.

به اهل بیت (ع)، ارادت خاصی داشتند و در عزاداری‌ها زیاد هیاهو داشتند، ولی وقتی ایشان را نگاه می‌کردید، متوجه می‌شدید که با تمام وجودش برای اهل بیت گریه می‌کند.

به اهل بیت (ع)، ارادت خاصی داشتند و در عزاداری‌ها زیاد هیاهو داشتند، ولی وقتی ایشان را نگاه می‌کردید، متوجه می‌شدید که با تمام وجودش برای اهل بیت گریه می‌کند

ابراهیم زارعی گونگون از ورزش



به علت قتل جنایت و خلافتاری در آفریقای جنوبی، مسئولان این کشور در صددند تا به کمک فیفا، ده هزار نفر به مأموران پلیس خود اضافه کنند تا از عهده‌ی امنیت اولین جام جهانی که در یک کشور آفریقایی برگزار می‌شود، بر آیند.

داوود مقبلی، ملی پوش والیبال کشورمان به خاطر سفر معنوی حج، عضویت تیم ملی را از دست داد. زوران گائیچ، مربی صربستانی تیم ملی والیبال کشورمان به او گفت: «با توجه به غیبت دو، سه هفته‌ای و عدم حضور در تمرینات تیم ملی، از شرایط آرمانی دور خواهی شد و بهتر است خود یکی از دو گزینه را انتخاب کنی!» و به این ترتیب داوود مقبلی راهی سرزمین وحی شد.

عنایت الله بخارایی، جانباز قطع نخاعی که به دو مدال طلای المپیک در رشته‌ی تیراندازی دست یافته است، این روزها خود را برای شرکت در پارالمپیک ۲۰۰۸ پکن آماده می‌کند. بخارایی در المپیک ۱۹۹۶ آتلانتا و المپیک ۲۰۰۰ سیدنی به دو مدال طلای با ارزش دست یافت. او در مسابقات پارالمپیک آتن در سال ۲۰۰۴ میلادی، پرچمدار کاروان ورزشی جمهوری اسلامی ایران بود. بخارایی به همراه آیت الله حیدری در مسابقات بین‌المللی آلمان، موفق به کسب سهمیه‌ی پارالمپیک پکن شدند. بخارایی افتخارات خود را در رشته‌ی تیراندازی با تفنگ بادی به دست آورده است.



زین الدین زیدان، ملی پوش سابق فوتبال فرانسه و میسائیل شوماخر، قهرمان بی‌رقیب سال‌های اخیر در رشته‌ی اتومبیلرانی قصد دارند یک بیمارستان خیریه‌ی مغز و اعصاب راه‌اندازی کنند. همچنین زیدان در جریان بازی‌های جام ملت‌های آسیا به اندونزی رفت و در یک بازی خیابانی با مسئولان و کودکان و نوجوانان اندونزیایی بازی کرد. او قبلاً نیز در یک اقدام انسان‌دوستانه به بنگلادش رفت و از کودکان بی‌سرپرست آن کشور دیدن و به آنها کمک کرد و سپس به سرزمین مادری خود الجزایر رفت. او در الجزایر هم به دیدار بیماران سرطانی رفت و در آنجا یک مرکز نگهداری از کودکان یتیم و بی‌سرپرست احداث کرد.

شانس کسب مدال، برای تکواندوکاران، در مسابقات المپیک افزایش یافت. در المپیک‌های گذشته، مدال برنز فقط به یک نفر تعلق می‌گرفت، ولی در المپیک ۲۰۰۸ پکن، قرار است مانند کشتی و جودو، دو نفر به طور مشترک سوم شوند و مدال برنز را کسب کنند. بنابراین با مقررات جدید در هر وزن به جای سه نفر، چهار نفر صاحب گردن‌آویزهای رنگی خواهند شد.

مدال‌های مشاهیر جهان کشتی در مسابقات جهان کشتی (باکوی آذربایجان) به بزرگان این رشته‌ی ورزشی اهدا می‌شود. از پیشکسوتان کشتی جمهوری اسلامی ایران بزرگانی چون جهان پهلوان تختی و امامعلی حبیبی کاندیدای دریافت این جایزه‌ی ویژه هستند. این دو پهلوان در المپیک ۱۹۵۶ ملبورن مدال طلا کسب کردند. مدال طلای غلامرضا تختی را فرزندش بابک دریافت می‌کند.

تیم ملی کاراته‌ی بانوان ایران به خاطر مقید بودن به حجاب اسلامی از شرکت در مسابقات بین‌المللی ترکیه محروم شد. بر خلاف تکواندو که در هنگام مسابقه، ورزشکاران از کلاه محفوظ استفاده می‌کنند، در کاراته چنین اجازهای به ورزشکاران داده نمی‌شود. قرار است در آینده‌ی نزدیک، تصمیمی اتخاذ شود تا بانوان مسلمان نیز بتوانند در مسابقات بین‌المللی کاراته شرکت کنند و در هنگام مسابقه از پوششی مناسب برخوردار باشند.

در حالی که حدود یک سال به المپیک ۲۰۰۸ پکن زمان مانده، مسئولان بلندپایه‌ی المپیک از امکانات و تجهیزات پکن دیدار کردند و همه چیز را بر وفق مراد دانستند. آنها ابراز امیدواری کردند که یکی از بهترین میزبانی‌های المپیک در چین برگزار خواهد شد.





پینت بال ورزش گلوله های رنگی

Paint ball

پینت بال به معنی توپ (گلوله) رنگی است و ورزشکاران هر تیم با تیراندازی و حذف بازیکنان تیم مقابل، باید سنسگر تیم مقابل را فتح کنند و پرچم آنها را با خود حمل کنند تا برنده بازی شوند. این ورزش نوپا و مفرح، هجده سال قدمت دارد و از سال ۱۳۸۱ وارد ایران شده است. با شروع بازی ماشه اسلحه ها چکانده شده و هر گلوله ی رنگی، مسافت ۲۵۰ تا ۳۰۰ متری را طی می کند. زمین پینت بال پوشیده از چمن است و موانع زیادی به عنوان سنسگر در آن وجود دارد. تعداد بازیکنان هر تیم در زمین مسابقه پنج نفر است. (این ورزش به صورت هفت نفره و ده نفره نیز انجام می شود). در هنگام بازی اگر به هر بازیکن گلوله برخورد کند و رنگدانه پخش شود، بازیکن رنگی از جریان بازی حذف می شود. برای جلوگیری از آسیب دیدگی، بازیکنان از ماسک محافظ روی صورت خود استفاده می کنند. اسلحه ی مورد استفاده، گازی است و رنگ داخل گلوله از پلی اتیلن است که کاملاً بی خطر است و به راحتی پخش می شود. پینت بال به روش های مختلف انجام می شود که از متداول ترین آنها، روش تسخیر پرچم است. حالت تسخیر پرچم هم به دو گونه ی متفاوت انجام می شود: ۱- یک پرچمی: در این نوع از بازی فقط یک پرچم در مرکز زمین مسابقه نصب می شود و دو تیم پنج نفره برای تصاحب پرچم مبارزه می کنند. تیم فاتح پرچم، برنده ی مسابقه خواهد بود. ۲- دو پرچمی: در این حالت در زمین هر تیم یک پرچم نصب می شود و دو تیم ده نفره به مصاف هم می روند و تیم پیروز باید پرچم تیم مقابل را تسخیر کند.

ورزش پینت بال به صورت تفریحی هم بازی می شود. در این ورزش به تمامی فاکتورهای آمادگی جسمانی مانند قدرت، استقامت، سرعت، چابکی و انعطاف پذیری توجه ویژه ای شده است. همچنین تمرکز، تفکر و هوش در پینت بال نقش بسزایی دارد به گونه ای که پینت بال را همچنین تمرکز، تفکر و هوش، در پینت بال نقش به سزایی دارد به گونه ای که پینت بال را شطرنج زنده می گویند. در کشور ما، بسیجیان و کارکنان نیروی انتظامی به این ورزش توجه خاصی دارند، چون و این ورزش در بالا بردن سطح مهارت آنها بسیار مؤثر است. در پینت بال ورزشکار می تواند با شلیک گلوله، حریف خود را از جریان بازی حذف و از زمین بازی اخراج کند، ولی در دیگر رشته ها، بازیکن اخراجی با نظر داور مسابقه اخراج می شود. در کشور ما برای این رشته ی ورزشی سرمایه گذاری وسیعی صورت گرفته و سالن های متعددی در شهرهای تهران، همدان، کرمان، مشهد، شیراز، نمک آبرود و ... ساخته شده است. توسعه ی این ورزش در ایران، انچنان گسترده بوده که تیم کشورمان در سال گذشته قهرمان آسیا شد و امسال نیز از شانس های مسلم قهرمانی در این قاره ی پهناور است. در صورت قهرمانی مجدد تیم پینت بال کشورمان در بازی های آسیایی، می تواند حضور در مسابقات جهانی فرانسه را تجربه کند.



شماره
بیست و هفت

مهرماه ۱۳۸۶

المسکی

در مرزهای ایران



اولین المپیاد ورزشی ایرانیان، این عنوان دوره مسابقاتی بود که در زمان ۲۰ روز در ۳۱ رشته ورزشی مردان و ۲۲ رشته ورزشی بانوان برگزار شد و طی آن ۱۷ هزار ورزشکار، کادر فنی و اجرایی مشغول به رقابت شدند.

روزهای اولیه المپیاد اما به سبزی در شهرهای مختلف برگزار شد، تا زمانی که کم کم استان‌ها این مسابقات را جدی گرفتند، جدولی تهیه شد و استان‌ها براساس مدال‌هایی که کسب کردند رده‌بندی شدند، اینجا بود که مدیران کل استانی تربیت بدنی با جدیت تمام به ورزشکاران توصیه کردند که تمام توان خود را به کار ببندند تا استان آنها در رده‌بندی نهایی و پایانی مدال‌ها، رتبه‌ای در خور و شایسته استان را کسب کنند، رتبه‌ای که به نوعی نشان‌دهنده بیان کاری و عملکردی مدیران بود. شاید به همین خاطر بود که تنوع مسابقات از میانه‌های آن گرم شد و در

روزهای پایانی داغ و داغ‌تر شد تا به این ترتیب اولین دوره مسابقات متمرکز و سراسری ایرانیان در سکوت به پایان نرسد و در پایان مسابقات بود که استان تهران با فاصله بسیار در صدر مدال بیگران ایران قرار گرفت و سکوهایی دوم و سوم به اصفهان و مازندران رسید تا مدیران کل تربیت‌بدنی این سه استان روی سکو بروند و کاپ‌های قهرمانی‌شان را از دست رئیس سازمان تربیت‌بدنی دریافت کنند.

راه ورود ورزش به مناطق محروم

برگزاری المپیادی به این گستردگی و تعداد و تنوع رشته‌ها و ورزشکاران بازتاب‌های گوناگونی داشت، این که برگزاری این المپیاد چه لزومی داشت از مباحثی بود که مطرح شد، آن هم المپیادی که هزینه برگزاری آن شاید به یک چندم برگزاری یک دوره مسابقه فوتبال لیگ برتر هم نرسد.

به گزارش سایت المپیاد دکتر احمدی در خصوص ضرورت برگزاری این گونه مسابقات گفت: «المپیاد ورزشی ایرانیان باعث شد تا ورزشکاران مناطق غیر برخوردار از امکانات ورزشی در نقاط محروم و روستاها

نیز مشارکت بیشتری در این رویداد داشته باشند.»

رئیس انجمن خبرنگاران و عکاسان ورزشی با عنوان این که المپیاد ورزشی ایرانیان توانسته بخشی از قابلیت‌های ورزش ایران در استان‌ها و شهرستان‌ها را به تصویر بکشد، افزود: «خوشبختانه در همه مناطق کشور و حتی در دور افتاده‌ترین مناطق، استعدادهای ورزشی ناب دیده می‌شوند، این قشر در صورت فراهم آمدن امکانات قادر به پیشرفت هستند و پس از آن هم می‌توانند در سطوح بالاتر و تیم‌های ملی به کار گرفته شوند.»

عبدالحمید احمدی همچنین عنوان کرد که المپیاد اول باید از لحاظ کمیت و کیفیت بررسی شود و افزود: «نیاز به این داریم که بدانیم این رخداد در گام اول چه قدر به اهداف مد نظر نزدیک شد و انتظارات را محقق کرد.»

و با اشاره به لزوم گسترش ورزش در مناطق محروم گفت: «حدود ۴۰ درصد از جمعیت کشور در روستاها زندگی می‌کنند، ولی امکانات محدودتر و برنامه‌های ورزشی کمتری در این بخش وجود دارند و در نتیجه این بخش از جمعیت کشور، امکان حضور کمتری در رویدادهایی همچون المپیاد را دارند، بنابراین لزوم توجه به ورزش روستاها به خوبی احساس می‌شود و در واقع المپیاد بهانه‌ای برای ورود ورزش به بخش‌های روستایی بود تا ورزشکاران این مناطق نیز حضور و مشارکت بیشتری در رویدادهای ورزشی داشته باشند.»

حرکت از روستا به استان

رئیس سازمان تربیت‌بدنی هم در مراسم اختتامیه اولین المپیاد ورزشی ایرانیان بر ارزیابی نتایج این المپیاد تأکید کرد و در نامه‌ای به رئیس مرکز توسعه ورزش قهرمانی و حرفه‌ای عنوان کرد: «با لطف خدا و زحمات همه جانبه و گسترده استان‌ها، فدراسیون‌ها و همکاران گرامی در سازمان تربیت‌بدنی اولین المپیاد ورزشی بزرگسالان ایران برگزار شد که باید این المپیاد در سال آتی به صورت زیربنایی و حرکت از روستا به سمت استان تدوین و ابلاغ شود.»

معاون رئیس جمهور همچنین در این برنامه بر ارزیابی جایگاه‌های به دست آمده استان‌ها، بررسی عملکرد آنها در بخش آقایان و بانوان، بررسی علت عدم حضور آقایان یا بانوان در برخی از رشته‌ها و بررسی مسائلی مانند حمل و نقل، محل اسکان و استراحت، پذیرایی و موارد دیگر را بررسی و نتیجه آن در اختیار استان‌ها قرار بگیرد.

نگاهی به اولین المپیاد

در مراسم افتتاحیه المپیاد، دبیر ستاد اجرایی المپیاد به تشریح دستاوردهای مسابقات پرداخت و با عنوان آمارهایی در خصوص گزارش فنی این دوره گفت: «اولین المپیاد ورزشی ایرانیان تحت عنوان اتحاد ملی و انسجام اسلامی با حضور ۱۷ هزار ورزشکار، کادر فنی و اجرایی در مدت ۲۰ روز به میزبانی ۱۰ استان کشور به طور همزمان در ۳۱ رشته ورزشی مردان و ۲۲ رشته بانوان برگزار شد.»

حسن میرزا آقا بیک در ادامه ارائه این گزارش گفت: «در این دوره ۲۱۹۷ مدال توزیع شد که تعداد ۱۳۷۴ مدال در بخش مردان و ۸۲۳ مدال در بخش بانوان توزیع شده است. از نکات بارز در این دوره از مسابقات می‌توان به کشف

استعدادهای ورزشی اشاره کرد که قبل از برگزاری این المپیاد عنوان شد در رشته‌های مختلف حداقل ۱۰۰ چهره جدید به ورزش کشور در رشته‌های مختلف معرفی خواهند شد.»

او به دستاوردهای این دوره مسابقات اشاره کرد و گفت: «فترات برتر رشته‌های وزنه‌برداری، کشتی، تکواندو و ووشو به اردوی تیم‌های ملی دعوت شدند و در هندبال و کاراته تعدادی از استعدادها شناسایی شدند، خلق چندین رکورد جدید ملی در رشته‌های شنا و دو و میدانی، شکستن رکورد تاریخی زنده‌یاد سرکار خانم پوران شادپور در ماده ۱۰۰ متر توسط خانم مریم طوسی، حضور احمد غلامی پدیده وزن ۵۵ کیلوگرم کشتی فرنگی از سیستان و بلوچستان، شکستن رکورد ایران در دو ۲۰۰ متر پس از ۱۲ سال آن هم به میزان ۱۷ صدم ثانیه توسط ایمان روغنی از جمله دستاوردهای این دوره از مسابقات بود.»

به این ترتیب اولین المپیاد ورزشی ایرانیان در حالی به پایان رسید که اهالی ورزش امیدوارند دوره دوم المپیاد با شور و هیجان بیشتری برگزار شود.

استان	طلا	نقره	برنز	جمع
تهران	۹۶	۵۴	۶۱	۲۱۱
اصفهان	۳۴	۲۹	۳۳	۹۶
مازندران	۲۰	۱۳	۲۲	۵۵
خراسان رضوی	۱۶	۱۶	۳۸	۷۰
کرمانشاه	۱۶	۱۵	۲۵	۵۶
کردستان	۱۴	۷	۲۰	۴۱
گیلان	۱۲	۳۵	۲۱	۶۸
خوزستان	۱۲	۷	۲۰	۳۹
فارس	۷	۱۱	۲۱	۳۹
کرمان	۷	۸	۸	۲۳
همدان	۷	۵	۲۲	۳۴
یزد	۶	۵	۸	۱۹
چهارمحال و بختیاری	۶	۴	۶	۱۶
آذربایجان شرقی	۵	۱۶	۹	۳۱
اردبیل	۵	۹	۱۱	۲۵
بوشهر	۵	۴	۷	۱۶
کردستان	۵	۳	۴	۱۲
زنجان	۴	۱۴	۱۳	۳۱
قزوین	۴	۷	۸	۱۹
ایلام	۳	۸	۵	۱۶
گلستان	۳	۵	۷	۱۵
هرمزگان	۳	۳	۳	۹
قم	۲	۴	۱۳	۱۹
کهگیلویه و بویراحمد	۲	۱	۲	۵
مرکزی	۱	۷	۱۷	۲۵
آذربایجان غربی	۱	۵	۸	۱۴
خراسان شمالی	۱	۳	۰	۴
سمنان	۱	۲	۱	۴
سیستان و بلوچستان	۱	۱	۵	۷
خراسان جنوبی	۱	۰	۲	۳



چند قدم مانده به فاجعه ادمونتون

کرد، ولی همه رؤیاها در باکو نقش بر آب شد و اگر نبودند ابراهیمی و یزدانی شاید دوباره روی تیغ تکرار فاجعه ادمونتون می‌رفتیم و یک روز سیاه دیگر برای کشتی رقم می‌خورد.

ابراهیمی تنها فینالیست ما بود که به مدال نقره بسنده کرد و یزدانی هم در عین شایستگی و یک مبارزه به یاد ماندنی در بازی رده‌بندی مقابل «جو ویلیامز» آمریکایی نتوانست به بیشتر از مدال برنز وزن ۸۴ کیلوگرم دست پیدا کند تا در کنار درخشش فرنگی کاران، آزادکاران کشتی با چهره‌های مغموم به فرودگاه باز گردند، جایی که حمید سوریان به تنهایی بار همه کشتی چه فرنگی و چه آزاد کشورمان را به دوش کشید و تنها مدال طلای این دوره کاروان فرنگی و آزاد کشورمان و سومین مدال طلای پیاپی خودش را کسب کند.

تمام افتخار ۵۰ ساله کشتی فرنگی ما دو مدال طلای فیروز علیزاده و رنگرز تا پیش از حمید سوریان بود تا ناگهان قهرمان به گود بیاید و در سه سال پیاپی و به تنهایی سه مدال طلا کسب کند.

حالا دیگر کشتی و مسابقات جهانی باکو تا حدودی به فراموشی سپرده شده یا خواهد شد، ولی به سرعت به مسابقات جهانی ۲۰۰۸ خواهیم رسید و باز هم همان داستان همیشگی انتظارات و سکوه‌های افتخار خالی از کشتی‌گیران ایرانی!

مسابقات جهانی ادمونتون کانادا، سال‌ها پیش، فاجعه‌ای برای کشتی ایران بود، جایی که ایران مثل همیشه مدعی بود و بدون حتی یک مدال، بدون حتی یک برنز مسابقات را ترک کرد تا دوره سیاه کشتی نام بگیرد.

این قصه تکرار نشد، تیم‌های کشتی ما در دوره‌های مختلف با فراز و نشیب‌هایی مواجه بودند، حتی وقتی در مسابقات ۲۰۰۵ بوداپست، جایی که چیزی نمانده بود که فاجعه ادمونتون دوباره تکرار شود، این مراد محمدی بود که با مدال برنزش به دادمان - یعنی به داد کشتی رسید.

کاروان کشتی ما در حالی تهران را به مقصد باکو، یعنی یکی از نزدیک‌ترین میزبانان به ایران را ترک کرد که همه انتظار داشتند آنها عملکرد بهتر از مسابقات ۲۰۰۶ گوانگژو چین داشته باشند، پس از آن که در سال ۲۰۰۲ مهدی حاجی‌زاده توانست برای تیم ایران طلا کسب کند تا سال ۲۰۰۶، هیچ مدال طلایی برای تیم ایران کسب نشده بود تا این که مراد محمدی در گوانگژو دوباره برق طلا را به اردوی کشورمان آورد.

بعد از آن بود که درخشش کشتی‌گیران ایرانی در مسابقات آسیایی دوحه ۲۰۰۷ دوباره اهالی کشتی را امیدوار به درخشش قهرمانانش در مسابقات جهانی



▶ (راست) قبا و چینه سرباز
 پارس هخامنشی
 ◀ (چپ) بالا پوش مردانه ی
 مغولی



لباس‌های تاریخی در دانشگاه

مریم ناگهی

تا به حال سر و شکل لباس‌های تاریخی را از نزدیک تماشا کرده‌اید؟ لباس‌های اقوام مختلف گذشته سرزمین‌مان که در هر دوره و حکومتی متفاوت از دوره‌های پیشین است. تا به حال چقدر به این مسئله فکر کرده‌اید که مردمان سرزمین‌مان در زمان‌های مختلف تاریخی چه تن‌پوشی داشته‌اند و یا همین لباس که در حال حاضر بر تن می‌کنیم بعد از سیر چه دوره تاریخی و پشت سر گذاردن چه فرم و مدلی به این شکل و تنوع در آمده است.

شاید در کتاب‌های تاریخی دوران مدرسه و یا احياناً دانشگاه و یا با سرک کشیدن در کتاب‌های قطور تاریخی با عکس‌های مختلفی روبه‌رو شده باشید که نوع پوشش مردمان دوره‌های قبل از ما را به تصویر کشیده باشند و ما با ذوق و اشتیاق خاصی محو تماشای فرم لباس پوشیدن آنها شده باشیم. ناگفته پیداست که تماشای این سیر تاریخی پوشش و لباس گذشتگان‌مان تا به امروز در قالب یک نمایشگاه ارزش و لطف دیگری دارد؛ اینکه بتوان از نزدیک و در قالب پارچه و عکس و تصویر لباس‌های بسیاری را مشاهده و لمس کرد و محو حاشیه‌دوزی، سنگ‌کاری و ریزه‌کاری‌های بسیارشان باشد.

این حرکت هنری یا بهتر بگوییم اتفاق برای اولین بار در گالری شماره یک و تالار نگارستان افتاده و امیدواریم شاهد نمایشگاه‌های جالب دیگری از این دست باشیم.

در بدو ورود به گالری، با انبوهی از لباس‌هایی مواجه می‌شویم که هر کدام متفاوت از دیگری زیبایی خاص خود را داراست. لباس‌هایی که با مخاطب غریبه نیستند و در فیلم‌های تاریخی بسیاری چون سر به داران، امام علی (ع)، کیف انگلیسی، مردان آنجلس و... بر تن بازیگران دیده شده‌اند. لباس‌هایی که با تحقیق و مطالعه بسیار بر پوشش اقوام مختلف ایرانی توسط طراحان لباس در حدود سی سال پیش دوخته شده‌اند و مسئولان سینمایی کشور بعد از انقلاب شکوهمند اسلامی با درایت ویژه و شم هنری‌شان تمامی این لباس‌ها را جمع‌آوری کرده و از آنها برای آرشیو لباس فیلم‌های تاریخی بهره می‌برند.

در نمایشگاه لباس‌های تاریخی چیزی در حدود ۶۰ نوع لباس از دوره‌های مختلف پادشاهان و حکومت‌های متفاوتی که در ایران حکومت کرده‌اند به نمایش در آمده است و هر کدام با رنگ و مدل دوخت خاص و جذاب خود به شکار چشم بازدیدکنندگان می‌پردازند.

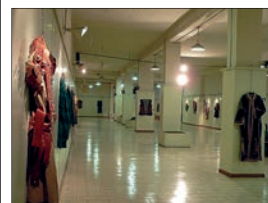
بلوز قاجاری، شلوار پهلوی، کلاه، عبا، لباس‌های نظامی و جنگی از جمله لباس‌هایی بود که در این نمایشگاه به نمایش گذاشته شد.

▶ زره سه تکه ی رومی

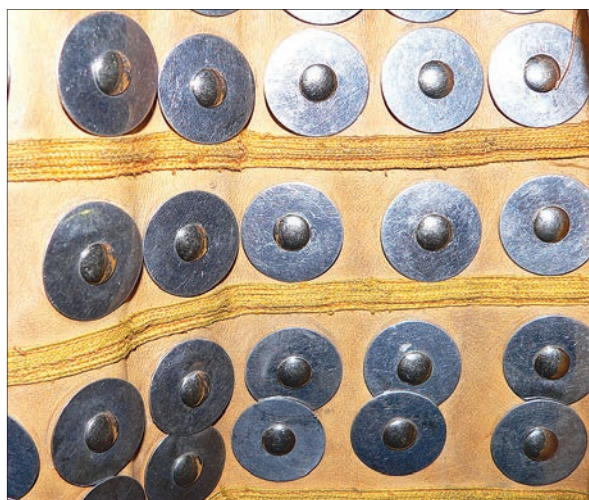




▲ (بالا) جلیقه ی عربی
▲ (چپ) سینه بند فلزی
مخملنشی



▼ (پایین) تزیینات روی لباس
جنگجوی هخامنشی



▲ (بالا) بالا پوش چرمی فلزی
دوره ی اشکانیان
▲ (پایین) کت مخمل زنانه
دوره ی قاجاریه



نگاهی به فیلم سینمایی «پاداش سکوت» ساخته‌ی مازیار میری

تنهایی

تنهایی بزرگ

مصطفی محمودی



سومین فیلم مازیار میری در مقام کارگردان، باز هم خط اصلی جست‌وجو، سفر و تنهایی آدم‌های اصلی داستان را با خود به همراه دارد. بینندگان دو کار قبلی این کارگردان سینمای ایران، خوب به خاطر دارند که در «قطعه‌ی ناتمام» (نخستین ساخته‌ی میری) یک محقق، جست‌وجویی را برای یافتن یک خواننده‌ی ترانه‌های سنتی آغاز می‌کند؛ جست‌وجویی که تا پایان داستان نیز ادامه می‌یابد. این روند در «به آهستگی» (فیلم دوم مازیار میری) نیز ادامه می‌یابد که جست‌وجوی سرشار از سوء ظن شوهری نسبت به همسرش را روایت می‌کند و این بار در سومین ساخته‌ی وی، مخاطب شاهد جست‌وجوی اکبر منافی (با بازی پرویز پرستویی) برای یافتن حقیقتی است که وی آن را به دلیل عوارض جراحتهای ناشی از جنگ، فراموش کرده است و تنها یک نکته را به خاطر می‌آورد که او، مسبب مرگ یکی از هم‌زمانش به نام یحیی در زمان جنگ بوده است و همین مسئله سبب می‌شود تا مخاطب به همراه اکبر، سفری را در دل جامعه و آدم‌های بیست سال پس از جنگ آغاز کند.

داستان فیلم با طرح موضوعی مربوط به دوران سال‌های دفاع مقدس، کنکاشی را در زندگی رزمندگان آن دوران اما، بیست سال پس از پایان جنگ دارد؛ افرادی که نمونه‌های عینی و فراوانی از آنها را همه روزه در زندگی و ارتباطات اجتماعی خود به چشم می‌بینیم. محمد سلیمی (آتیلا پسیانی) رزمنده‌ای که مجروح شیمیایی است و روزگار خود را با کار در یک تراشکاری می‌گذراند، زندگی ساده و محقری دارد و هنوز هم به یاد روزهای جبهه و جنگ، اورکت بر تن می‌کند. عبدالله مشکاتی (فرهاد اصلانی) که فردی با نفوذ و سرمایه‌دار است عباس ساجدی، مدیر نشریه‌ای که در زمان جنگ، نام خاکریز را بر پیشانی خود داشته و اینک به نشریه‌ای عامه پسند و زرد تبدیل شده؛ جواد بازقلعه‌ای، دیگر رزمنده‌ای که مدارج بالای علمی را پیموده و ظاهراً پست مهمی در یک دستگاه دولتی دارد و البته حاج احمد ایروانی (رضا کیانیان) فرماندهی دوره جنگ که اینک در یک آسایشگاه مخصوص جانبازان جنگ، بیمار و بدون صدا روزگار می‌گذراند. و عجبا که همه‌ی این اشخاص، در تنهایی خود سیر می‌کنند. حتی شخصی مثل عبدالله مشکاتی با آن همه خدمه و دستگاه و تشکیلات، باز هم تنهاست و این تنهایی آدم‌ها، وجه مشترک و مورد علاقه‌ی فیلم‌های مازیار میری است.

خط داستانی فیلم، نگاهی دارد به وضعیت اجتماعی آدم‌هایی که روزگاری به نوعی جنگ را تجربه کرده‌اند. تصویری ارائه می‌دهد از نوع زندگی متفاوت این آدم‌ها که امروز هر کدام با مسائل و مشکلاتی درگیر هستند. مسأله‌ای که امروز بسیاری از فیلمسازان به آن روی آورده‌اند.

از دیگر سو، در ساختار فیلم نیز لحن هنرمندانه‌ای را شاهد هستیم. آنجا که اجتماع و زندگی اجتماعی تلاش می‌کنند تا اکبر منافی و امثال





دیگری پیش از این شاهد بوده‌ایم، شاید تصویری تکراری از بازی پرستویی را روی پرده تصور کنیم. البته اغراق در بازی دو شخصیت سردبیر مجله‌ی جوان (مهتاب کرامتی) و مسئول دفتر جواد بازقلعهای (سیما تیرانداز) به حدی است که منجر به ارائه‌ی تصویری به شدت کلیشه‌ای و غیر واقعی می‌شود که با روح کلی داستان و فیلم منافات غربی دارد و ای کاش این دو شخصیت این‌گونه تصویر نمی‌شدند تا داستان و ساختار، ملموس‌تر و واقعی‌تر باشند.

اما نکته‌ای که نمی‌شود به سادگی از آن گذشت این است که با وجود حضور تعدادی ستاره‌های سینمایی این فیلم نتوانست در گیشه موفقیت چندانی کسب کند. که این یک علامت سؤال در ذهن ایجاد می‌کند که چرا فیلم، نتوانست مخاطب خود را پیدا کند؟

فیلمبرداری و نورپردازی یکدست فیلم، به ویژه، صحنه‌های زیر آب به شایستگی به تصویر کشیده شده است و باید گفت جلوه‌های ویژه‌ی تصویری هم، که به واقع یک سر و گردن بالاتر از ظرفیت سینمای ایران است و البته مقدار زیادی هم مایه‌ی مباهات! موسیقی نیز اگرچه در برخی لحظات، خود را به کار تحمیل کرده اما، به هر حال در کلیت فیلم به کمک آن آمده و وظیفه‌ی خود را به عنوان یکی از ارکان فرعی به خوبی به انجام رسانده است.

در مجموع باید گفت «پاداش سکوت» یکی دیگر از تجربه‌های دفاع مقدس در سینمای ایران است که تصویری تازه در مقابل دیدگان تماشاگر قرار داده است؛ اگر چه مورد پسند خیلی افراد خاص! واقع نشود و یا حتی در جشنواره‌ی فیلم فجر نیز داوران به راحتی از کنار آن بگذرند.



او را به فراموشی بسپارد و این مسئله در شغل اکبر (بلیط فروش یک ایستگاه اصلی اتوبوس) و محل زندگی او و تفاوت زندگی و کارش با افرادی همچون مشکاتی، ساجدی و باز قلعه‌ای به راحتی مشهود است. نکته‌ی قابل توجه دیگر در داستان «پاداش سکوت»، پرهیز کاملاً آگاهانه از اضافه کردن شاخ و برگ و افراد ریز و درشتی است که بر مبنای مقتضیات فیلمنامه و یا شاید بنا به مصلحت روزگار! به داستان تحمیل می‌شوند و خوشبختانه عدم وجود چنین حشو و زوائدی در این فیلم، سبب می‌شود تا مخاطب به شکل مناسب‌تری با داستان همراه شود و ارتباط راحت‌تری با کلیت اثر برقرار کند. البته نقطه‌ی طلایی این اثر همان «مالک یوم الدین» نماز اکبر است که سبب می‌شود او هیچ‌گاه نتواند نمازش را به پایان برساند، مگر در پایان کار که تلاش اکبر به نتیجه رسیده و واقعیت تلخی آشکار شده است؛ واقعیتی که دیگران و از جمله پدر یحیی را دچار مشکل می‌کند اما، این بار سنگین را از دوش اکبر بر می‌دارد تا بتواند با «الله اکبر» پایانی، نمازش را خاتمه دهد و مخاطب، آرامش اکبر را در روز جزا پیش‌بینی کند.

در خصوص ساختار فیلم نیز باید اذعان کرد که سومین تجربه‌ی مازیار میری به نسبت دو کار قبلی او بسیار پخته‌تر و یکدست‌تر از کار درآمده؛ بازی بازیگران که به درستی برای ایفای نقش‌های محوله انتخاب شده‌اند، ستودنی است و البته در این میان، فرهاد اصلانی (مشکاتی) استاد جعفر والی (پدر یحیی) و آتیلا پسیانی (سلیمی) بازی‌های بسیار درخشانی را ارائه داده‌اند. البته پرویز پرستویی (اکبر منافعی) نیز بهترین گزینه برای ایفای این نقش بوده و الحق هم از پس اجرای آن به خوبی برآمده اما، چون نقش‌های مشابه دیگری از وی در فیلم‌های



با احمد نجفی، خنده‌ها و گریه‌های آشنایش

هویت زخم خورده آقای خرمشهر

● جواد حسینی نصر

اشاره:

او خود خودش بود. بی هیچ تکلیف و تکلفی و دقیقاً همانطور که در برنامه صندلی داغ می‌خندید، با هم خندیدیم و همانطور که در صندلی داغ گریه می‌کرد، با هم گریستیم.

احمد نجفی را در دفتر سینمایی‌اش ساعتی پای مصاحبه نشاندیم تا با او درباره صندلی داغ، احساساتش، کارهای جدیدش، ایثارگرانی که مهمان برنامه‌اش بودند و شاید مهم‌تر از اینها از خرمشهر صحبت کنیم، وژه‌ای که به نوعی ترجیع‌بند گفته‌های اوست و آقای خرمشهر بی‌تکلف از همه چیز گفت.

احمد نجفی در خرمشهر به دنیا آمده کار سینما را با فیلم دندان مار آغاز کرد و بعد از آن با پناهنده و تواریش ادامه داد، شاید معروف‌ترین نقشی که بازی کرده نقش کارآگاه علوی در مجموعه‌ای تلویزیونی به همین نام بوده، شخصیتی که هنوز گاه و بیگاه کسانی او را در کوچه و خیابان به همین نام صدا می‌زنند.

پایان اجرای سه ساله او در برنامه صندلی داغ فرصت مناسبی دست داد تا با او در زمینه‌های مختلف به گفت‌وگو بنشینیم

او با حرارت تمام، با همان خصیصه جنوبی‌اش، پابه‌پای صحبت‌هایمان آمد، بغض کرد،

خندید. همان خنده‌های خاص خودش. و با به یاد آوردن خاطره‌های جانبازان و آزادگان و ایثارگران گریه کرد و ما را به گریه انداخت.

بحثی که پایانش گفت‌وگویی خودمانی بود درباره شهر مشترکمان، زادگاهمان و شهری که دوستش می‌داریم.

*** می‌توانم دلیل کناره‌گیری شما از صندلی داغ را ببرسم؟**

به چند دلیل شخصی و تلویزیونی، این کار را انجام دادم، من همیشه می‌گویم که مردم گناه نکرده‌اند، بگذار یک چهره جدیدتر بیاید تا شاید برنامه تغییراتی بکند، خوب و بدش را هم نمی‌دانم ولی امیدوارم برنامه به سمت بهتر شدن برود. دلیل دیگر هم مشغله کاری خودم بود، یک دلیل دیگر هم عدم تمایل من با ادامه و روتین شدن برنامه بود ضمن این که تلویزیون هم یکسری مشکلات داشت.

*** این مشکلات در قالب محدودیت بود؟**

محدودیت خوشبختانه همه جا هست، وقتی یک برنامه تلویزیونی موفق می‌شود باید خیلی مواظب باشی، شما یک گفت‌وگویی می‌کنی و بعد می‌بینی از

کوچک‌ترین کلام یک مجری سوءاستفاده می‌شود و بعد این حرف را پای سیاست یک نظام و یک مملکت می‌گذارند، به این خاطر نباید وارد حیطه‌هایی بشویم که ضررش متوجه مردم و کشور ما می‌شود.

*** می‌شود گفت تصمیم ترک برنامه از طرف خودتان بوده؟**

نه، یک مسئله دو طرفه بود، آن بحث محدودیت را که گفتم و کاملاً هم درست بود باعث می‌شود که من خیلی چیزها را قورت بدهم در حالی که کسی هم جلویم را نگرفته بود ولی خسته شدم از این قورت دادن بعضی چیزها.

*** چطور شد کار اجرا را آن هم در صندلی داغ قبول کردید؟**

من قبلاً یک کار اجرا به نام حرفه‌ایها آن هم ۱۲-۱۰ سال پیش برای شبکه پنج داشتم که به دلیل ساختار شکنی در اجرا و فیلمبرداری انتقادهایی هم در پی داشت ولی دیدیم که بعدها همه اجراها به این سمت رفت.

*** بازیگری و اجرا چه ارتباطی می‌توانند داشته باشند؟**

ذات من ذات ارتباط است و کار بازیگر یعنی ارتباط مستقیم به تماشاگر، احترام گذاشتن به تماشاگر و رعایت نیت تماشاگر. من از بچگی می‌خواستم که با مردم ارتباط داشته باشم و سینما یک ابزار مناسب بود.

*** با این تفسیر، تلویزیون یک ابزار قدرتمندتر برای ارتباط‌گیری است؟**

بله، در ایران وقت بیشتری برای دیدن تلویزیون گذاشته می‌شود.

*** با این تفسیر کدام وجه از شما شناخته شده‌تر است، وجه سینمایی**

یا تلویزیونی شما؟

تلویزیون به نوعی توفیق اجباری است، سینمای ما محدوده‌ای دارد و آمار فروش یک فیلم می‌گوید که هر فیلم بیشتر از ۵۰۰ هزار نفر را به سینما نمی‌کشاند، حالا حداکثر یک میلیون نفر، اما تلویزیون حداقل ۲۰ و حداکثر ۶۰ میلیون بیننده دارد، من کلی کار سینمایی قبل از سریال کارآگاه علوی انجام داده بودم ولی کارآگاه علوی منشأ این توفیق اجباری شد که مردم با چهره من آشنا تر شوند، سریال موفق بود که خوشبختانه الان سری دومش در حال آماده‌سازی است.

*** صندلی داغ این شناخت را بیشتر کرد؟**

بله، صندلی داغ در تحول شناخت چهره من بین مخاطبان تأثیر زیادی داشت، مردم و محبتشان را به خودم نزدیکتر دیدم، در حالی که این در سینما کمتر دیده می‌شود، شما در سینما به شهرت می‌رسید ولی به همدردی نمی‌رسید، به محبت می‌رسی.

*** به دلیل آن دامنه کم مخاطبانش؟**

غیر از آن تلویزیون در دل خانواده‌ها قرار دارد، شما شریک خیلی از مسائل می‌شوید اگر برنامه بتواند فراگیر شود، این را از طریق تماس‌های مردمی دریافتیم، شما در سینما یک شخصیت کاذب را بازی می‌کنید و احترام مردم به خاطر نوع بازی شماست ولی در تلویزیون ما احترام شخصی و خانگی پیدا می‌کنیم.

*** هنوز هم شما را با عنوان کارآگاه علوی می‌شناسند؟**

شدیدا، همین مسئله باعث شد تا به مهندس ضرغامی درخواست بدهم که سری دوم کار را شروع کنیم که خوشبختانه موافقت شد و الان در مرحله پیش تولید هستیم و از یک‌ماه دیگر کار کلید می‌خورد.

*** باعث نشده که شما نتوانید از نقش کارآگاه علوی عبور کنید؟**

من ۱۳ سال پیش از این کار را انجام دادم و بازی در محاکمه را هم به این خاطر که وارد آن تاریخ و آن نقش نشوم رد کردم که درگیر تکرار نشوم، هر چند قصه متفاوت بود.

بعد از آن هم نقش‌های مثبت و منفی زیادی بازی کردم که گرفتار این مسئله نشوم ولی خب این خصیصه مردم ماست که هنوز هم که مرا در خیابان می‌بینند «آقای صندلی داغ» یا «کارآگاه علوی» صدا می‌زنند، یکی هم هنوز مرا زاپاتای پناهنده می‌داند.

*** تکرار نقش‌های شما در ذهن مخاطب این برداشت را برای شما داشته که در کارتان موفق بوده‌اید؟**

چهارمین فیلم پناهنده بود و یک شخصیت خیلی منفور و منفی را بازی کردم ولی فیلم بعدی را خیلی مثبت بازی کردم، من به این نگاه نمی‌کنم که اگر من منفی باز هستم باید تا آخر منفی بازی کنم.

*** این تناوب منفی و مثبت بازی کردن ذهن بیننده را مشوش نمی‌کند؟ حداقل در پذیرش شما در آن نقش؟**

نه من ندیده‌ام، در طوفان شن نقش منفی بازی کردم که خیلی هم استقبال شد.

*** کارآگاه علوی، در دوره جدید فکر می‌کنید جواب بدهد؟**

ما یک تغییراتی هم در بعد تکنیکی کار و هم در قصه به وجود آوردیم ولی به هر حال کلیت کار محفوظ است، امیدوارم که جواب بدهد.

آخوندی گرفته‌ام، بچه‌های من شاید پنج دقیقه از هر برنامه‌ام را دیده‌اند.

* خودتان نخواستید یا خودشان؟

– لزومی ندارد که جمعشان کنم که آی برنامه من را ببینید، کارتونش را می‌بیند و کیفش را می‌برد، من دخترم سال‌ها نمی‌دانست که من چکارام تا این که کلاس سوم ابتدایی آمد و گفت بابا چرا مردم می‌آیند و از تو امضاء می‌گیرند؟ گفتم چطور مگه، گفت این هم‌کلاسی من آمده و گفته که پدرت توی سینماست.

* یعنی نمی‌خواهید خانواده‌ات شیفته شخصیت سینمایی شما شوند؟

– بله چون می‌دانم که یک شخصیت کاذب است، خطر شیفتگی در سینما هست، در سیاست هم همینطور، چرا من کار تهیه‌کنندگی و کارگردانی هم می‌کنم، تا بدانم که سینما یک صنعت است.

* بخشی از مهمان‌های شما در برنامه صندلی داغ، ایثارگران بودند، این

انتخاب به چه دلیل صورت گرفت؟

– ما یک اتاق فکر در صندلی داغ داشتیم که انتخاب‌ها را انجام می‌داد، یک مقدار هم به خاطر شرایط زمانی بود مثل هفته بسیج، هفته دفاع مقدس، آزاد سازی خرمشهر و روزهای این چنینی، اما من، کارگردان و بچه‌های برنامه یک حساسیتی هم به بحث دفاع مقدس داشتیم و معتقد بودیم که این تاریخ باید منتقل شود، اصلاً نمی‌خواهم از دید سیاسی نگاه کنم بلکه بعد تاریخی قضیه را می‌گویم، بحث دیگر هم این بود که مردم باید قهرمان‌های خودشان را بشناسند، خارجی‌ها هم باید بدانند که ما فقط افراد سیاسی نداریم، من در این برنامه به قهرمانان مردم نگاه کردم، متأسفانه سینما و تلویزیون در ۲۸ سال گذشته نتوانسته یا نخواسته انطور که شایسته و بایسته این قهرمانان است کار کند، بچه‌های ما با کفش‌های لاستیکی کارهایی کرده بودند که ارتش‌هایی با تجهیزات نتوانسته بودند انجام بدهند.

* این انتخاب‌های شما مطمئناً انتقادهایی داشته است؟

– ببینید بعضی‌ها آنقدر کوه فکر هستند که

می‌گویند طرف ۱۷ یا ۱۸ سالش بود و

خودش را به کشتن داد، این توهین

آمیزترین جمله‌ای است که من در

مورد این‌ها می‌شنوم، مامی خواهیم

این تاریخ به این نسل برسد، من

چون آثار جنگ و جنگ را

دیدهام راحت‌تر می‌توانم سراغ

این مقوله بروم.

* این تجربه چقدر

کمکتان کرد؟

–

* راستی چطور شد اصلاً پایتان به این عرصه باز شد؟

– اشتباه کردم... ببخشید (خنده خاص احمد نجفی)... ورود من با وجود علاقهای که از کودکی داشتم اتفاق افتاد، این ورود باعث شد تا رؤیاهای حباب‌گونه بتر کند، اما این که بمانی و ادامه بدهی ۹۰ درصد مربوط به مردم و ۱۰ درصد مربوط به بازیگر است، باید در عرصه باشی و تلاش کنی، مردم را نمی‌شود گول زد، یکبار می‌توانی، دوبار می‌توانی ولی بار سوم بدجور دستت رو می‌شود، اگر مردم نتوانند با صندلی داغ ارتباط برقرار کنند حالا تو می‌خواهی بهترین اجرا را داشته باشی وقتی کسی نبیند موفق نیستی.

* اجرای شما واکنش‌های مختلفی در پی داشت، حالا که مبنای قضاوت

را مردم می‌دانید، واکنش آنها را چطور دیدید؟

– من در هفته‌های سوم و چهارم اگر حس می‌کردم کوچکترین واکنش بد از اکثریت پیدا می‌شود محال بود که ادامه بدهم، البته اقلیتی هم وجود داشت که من به آن می‌گویم اقلیت فعال که صبح و ظهر و شب تلویزیون را به توپ می‌پندند که آقا این چرا می‌خنده؟ من در مواجهه با این‌ها اول با این سؤال مواجه می‌شدم که آقا تو چرا اینقدر می‌خندی ولی بعد اقرار می‌کردند که خانه ما هنگام اجرای تو فضای شادی پیدا می‌کند، با خنده‌ات می‌خندیم و با گریه‌ات گریه می‌کنیم.

* واکنش شما در مقابل این انتقادهای چه بود؟

– یک مقدار آن اوایل سخت بود ولی من آنجا بازی نمی‌کردم، سناریویی نبود که من براساس آن بازی کنم، اگر یک لحظه غم وجودم را می‌گرفت بغض می‌ترکید، بعد منتقد می‌نوشت که مجری نباید احساساتش را نشان بدهد، آقا مجری سیاسی، مجری خبر، مجری ورزشی، مجری برنامه کودک با هم فرق می‌کنند، من چطور می‌توانم تحمل کنم یک جانباز مقابل من نشسته و با رشادت از تصمیمش مقابل دوربین حرف می‌زند، دو تا دست ندارد، دو تا پا ندارد، دو تا چشم ندارد و بعد من متأثر نشوم، نه برای این که این وضعیت این جور است، او خودش می‌داند و خدای خودش ولی این که می‌بینم حرف‌هایی می‌زنند که در عین شجاعت این حرف را می‌زنند، گاهی خودم شرم می‌کنم و فکر می‌کنم خدایا این چه جایگاهی دارد که من رویه‌روی این نشست‌ام، شاید این گریه، گریه‌ای باشد برای خودم، یک نوع شرمندگی است، متأسفانه منتقد‌های ما این را نمی‌بینند، برنامه‌های جهانی را نمی‌بینند، اگر هم دو سه برنامه می‌بینند دو سه اسم یاد می‌گیرند و هی ارجاع می‌دهند به این.

* مثلاً ار جاع می‌دهند به لری کینگ؟

– آقای لری کینگ در آمریکا، در یک جامعه دیگر اجرا می‌کند، استراتژی برنامه‌اش این گونه بود، در برنامه لری کینگ در این همه سال ده تا رئیس جمهور آمده، ما اگر خواهیم یک رئیس جمهور را دعوت کنیم هزار سال طول می‌کشد، مسائل خانوادگی آمریکا اصلاً به ما شبیه نیست، فامیل دیک‌چنی را در شهرش کسی نمی‌شناسد ولی ما طرف در خانه نشسته با جمع خانواده و برنامه را نگاه می‌کند و خیلی چیزها را می‌شناسد، نمی‌دانم این چه ذهنیتی است که چون اسم برنامه صندلی داغ است باید طرف را داغش کنیم.

* پس داغی را در چه می‌دیدید؟

– داغی را در این می‌دیدیم که طرف که وزیر است و مقابل دوربین نشسته بچه‌اش را دوست دارد، به خانواده‌اش می‌رسد، تا حالا گل خریده، اصلاً خرید می‌کند، عجیب است که مردم گرفتند و منتقدان این را نگرفتند، ما آمدیم مردم را به هم نزدیک کنیم.

* چه مدت اجرای شما طول کشید؟

– حدود سه سال، اولین برنامه‌ای که از صندلی داغ پخش شد من به عنوان مهمان حضور داشتم.

* این مهمان بودن شما در اجرایتان تأثیری هم داشت؟

– من فکر نمی‌کنم، همان موقع با حس و حال خودم جواب دادم، اینجا هم با حس و حال خودم سؤال کردم، من در اجرا بازی نکردم، اگر گریه‌ام گرفت گریه کردم و در موقع لازم خندیدم.

* روز اول فکر می‌کردید سه سال دوام بیاورید؟

– من همسری دارم که پیش‌بینی‌هایش معمولاً درست از آب در می‌آید، گفت نرو، اگر رفتی گرفتار می‌شی، گفتم تو از کجا می‌دانی گفت من تو را می‌شناسم، من زخم ایرانی نیست ولی ۱۵-۱۴ سال است که در ایران است، ما به ده‌های کوچک که می‌رویم آنقدر این مردم محبت می‌کنند، خانمم می‌گفت این نگاه مردم به تو یک نگاه محبت‌آمیز است، شاید بیشتر از پنج تا از برنامه‌هایم را ندیده باشد، اصلاً خانه‌ی ما کانل دویش زیاد خوب نیست، برنامه‌های حساس را سی‌دی‌اش را از آقای

می‌شدند.

این یکنوعش است، یک نوع هم بچه ۱۵ ساله‌ای را می‌بینم که وقتی که من رستوران می‌رفتم و دربند این قضا یا نبودم اسلحه بر می‌دارد و به جنگ می‌رود، من در سؤال و جواب‌ها سعی کردم به سمت شعار نروم و با شخصیت این آدم‌ها کار داشته باشم، ببینم با چه کیفی رفته، الان با چه کیفی زندگی می‌کند، چطور می‌توانم وقتی یک کسی به من گفته آقای نجفی من هیچ دردی آن سه چهار سال اول نداشتم جز این که چطور دستشویی بروم، یک پا ندارد، دو تا دست ندارد، چشم هم ندارد، در طول مصاحبه من یاد این می‌افتادم و اشکم بی‌اختیار جاری می‌شد، من نمی‌توانم این را در تلویزیون بگویم، در شأن مهمان من نیست، خدایا این چی به من گفت.

* این مسائل چقدر ذهن شما را مشغول می‌کرد؟

- خیلی، من هر کدام از این بچه‌ها را می‌دیدم تا مدت‌ها ذهن مشغول بود.

* استرس به شما وارد می‌شد؟

- نه استرس نبود اما کاملاً حسشان می‌کنم.

* ذهنیتان را نسبت به ایناگران چقدر عوض کرد؟

- خیلی، هر چند از روز اول با اینها بوده‌ام، شاهد اینها توی خرمشهر بودم.

* شما را اسیر خودتان کرده‌اند؟

- این اسارتی است که با جان و دل می‌پذیرم، یکی می‌گفت چرا اینقدر می‌گویی خرمشهر، آدم وطن‌دوست، شرم نمی‌آید این سؤال را از من می‌پرسی، من اگر از هویت دفاع نکنم چه کسی بکند، این شهر یادگار قهرمانی‌هاست حالا به واسطه این شهر یک سمبل است، خرمشهر مال من نیست، آن شعار زیبای خرمشهر ۳۶ میلیونی مال بهروز مرادی است، این پذیرشش توسط مردم انجام شده، من هویت یک شهر قهرمان را به تصویر می‌کشم نه چون یک خرمشهری هستم، عده‌ای حتی می‌گفتند که نجفی تصمیم دارد نماینده خرمشهر بشود.

* این ذهنیت هم ایجاد شد؟

- خدا شاهد است، کدام نماینده توانایی این را دارد که هر روز در مجلس از خرمشهر حرف بزند، شش ماه باید وقت بگیری که بروی ۱۰ دقیقه از تریبون مجلس حرف بزنی تازه چند نفر هم اعتراض کنند ولی من هر شب دارم از خرمشهر حرف می‌زنم، من کارم سینماست، حتی به بچه‌هایی که وارد حوزه سیاست شدند هم گفتم که کار شما فرهنگی است چرا وارد سیاست می‌شوید.

* فکر می‌کنم توی همه برنامه‌ها از خرمشهر صحبت کردید؟

- بدون استثنا، من خیلی درد دارم در مورد خرمشهر، این دردها را با خودم کشیده‌ام، درد ساخته نشدن یک شهر قهرمان که درد عموم مردم ایران است، ببینید استالینگراد را، در موردش صدها فیلم ساخته شده است، هنوز هم که هنوز است سمبل مقاومت در طول تاریخ جهان و نه تنها تاریخ شوروی و روسیه است، خود من وارد خرمشهر شدم روز ۱۵ جنگ وقتی پرسیدند چه خبر گفتم خرمشهر دارد مثل استالینگراد می‌شود، در حالی که شخصیت این شهر باید بزرگ شود.

* و مستقل؟

- بله، ما وظیفه داریم اسم قهرمانانمان و شهرهای قهرمانانمان را زنده نگه داریم، آیا این شهر نجنگید، آیا یک شهر ۴۰ روز کشوری را زمین‌گیر نکرد.

* چند وقت به چند وقت می‌روید خرمشهر؟

- مدام می‌روم، ۱/۵ ماهه که نرفتم ولی باید چند روز آینده بروم، در کل ماهی ۲-۳ بار می‌روم.

* کجای خرمشهر را دوست دارید؟

- بازار سیف، بازار صفا، حوالی پل خرمشهر، قدم می‌زنم و نگاه می‌کنم به زمینی که زمانی خانه ما بوده، از مقابل مغازه‌ای رد می‌شوم که حالا متروکه است و یادم می‌افتد که ... چقدر اینجا سمبوسه خوردیم.

* حس نوستالژیکتان را زنده می‌کنند؟

- بله، حتماً باید داشته باشم، اگر این حس نباشد ایرانی نیستی، برو پاسپورت را بگیر و تبعه چاد شو، به آمریکا برو یا هر جای دیگر، شما یک خانه اجاره می‌کنی و بعد از دو سال می‌روی دلت می‌گیرد حالا شهری که در آن متولد شده‌ای و در آن بزرگ شده‌ای چطور می‌شود نادیده‌اش گرفت.

* چه سالی متولد شدی؟

- ۱۳۲۷.

* و تا زمان جنگ خرمشهر بودی؟

- نه من دبیرستان در تهران بودم ولی باور نمی‌کنی مردم تابستان از خرمشهر فرار می‌کردند من موقع خرما پزان با عشق به خرمشهر می‌رفتم.

* صحبت خاصی اگر باقی‌مانده؟

- من امیدوارم نگاه منتقدان به مسائل بازتر باشد، قرار است منتقد یک چیزی به من یاد بدهد.

خیلی، دیدن خرمشهر در اوایل جنگ هنوز همه ذهنیت مرا پر کرده برای این که دیدم هر گلوله دارد قسمتی از هویت مرا ناکار می‌کند، نباید این هویت گم شود، بچه‌های ایثارگر می‌آمدند حال و هوای استودیو عوض می‌شد، این نه شعار است و نه چیزی، من اینها را می‌دیدم ضمن نزدیکی و احترام بسیار باید دردهایشان را منتقل می‌کردم، باید آقای دهقان که رئیس بنیاد و معاون رئیس‌جمهور است دستور بدهد که در همه ساختمان‌ها و اماکن مسئله عبور و مرور بچه‌های جانباز حل شود، نه برای رفع تکلیف بعضی جاها شیب‌های تند ساخته شود.

* این سطحی‌ترین مشکل آنهاست؟

- در همین صندلی داغ برنامه‌ای بود که پدر چهار شهید و یک جانباز دچار مشکل اداری شده بود و ما اتفاقی به این مسئله رسیدیم، ما دیدیم که این باید گفته شود، چرا باید به زندگی، شهرت و معرفت این آدم لطمه وارد شود، بانک‌ها و ادارات ما چه خصلتی دارند، آقا این بدهی را یک قسط‌بندی ۲۰ ساله می‌کردید.

* و نه بخشودگی؟

- بله، نه به این دلیل که چهار بچه‌ها را داده‌ای، آن معامله‌ای بوده که با خدا انجام داده‌ای، اما باید این شخص را رعایت کرد، چطور بعضی‌ها وام‌های آنچنانی می‌گیرند و برای این آقا به خاطر ۱۰ میلیون تومان پاسبان می‌فرستی، این یعنی داغ بودن یک برنامه، توهینی هم به هیچ کس نشد، قضاوت هم نکردیم و فقط حرف‌های این پدر را پخش کردیم. قبلاً کی می‌توانست با این صراحت در دفتر یک وزیر چنین مسائلی را مطرح کند.

* حضور ایثارگران برنامه را به سمت کلیشه نبرد؟

- من بعید می‌دانم چون هر کدام روایت خودشان را دارند، ببینید آن روحانی که آمد نگاهش به جنگ چقدر شاعرانه بود، پنج شش نفر گفتند آقا چرا شما گریه کردی اما آن روحانی گریه نکرد، گفتم آخه شما که از پشت صحنه ماجرا اطلاعی ندارید، من صبح آن روز با همسرم خارج از کشور بودم، به دلیل بارداری خانمم اجازه پرواز به او ندادند و من ناچار شدم او را بگذارم و بیایم، همان روز صبح پنج‌شنبه خانمم فارغ شد، ۱۰ ساعت یا ۱۲ ساعت بعد برنامه آغاز شد و این روحانی عزیز مقابلم نشست بود.

* و شما هنوز در حال و هوا و شوق و ذوق بچه نوزادتان بودید؟

- بله و عجله داشتم که سریع‌تر برنامه تمام شود که برگردم سراغ خانمم و دخترم را ببینم، یکپهو یک آدم به من بگوید ۲۲ سال است که ۳ تا فرزند دارد و هیچ وقت اینها را ندیده، شرمندگی من بابت این که ۱۰ ساعت است که بچه‌ام را ندیده‌ام و عجله دارم نسبت به آدمی که ۲۲ سال است ۳ تا بچه بزرگ کرده ولی هنوز قیافه اینها را ندیده، این شرمندگی شخصی است، این درد شخصی است، یک عده همین‌جور می‌نشینند و می‌نویسند، آخه خجالت دارد، من نمی‌توانم جلوی این آدم بنشینم و شرم‌نده نشوم، من آن شب تا ساعت دوازده شب چهار بار تجدید گریه شدم، من حتی پروازم را داشتم از دست می‌دادم، ناخودآگاه اشکم جاری می‌شد، گریه‌م را پاک می‌کردم و دوباره سه نفر آدم مشغول گریه





دوران بقا

○ اصغر استاد حسن معمار



دوران بقا چو باد صحرا بگذشت
تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت
گذشت، گذشت. ای دل غافل، دیدی. عجب رو دستی خوردیم! هی صبح، هی شب، برو، بیا، بگیر، ببند. آخرش چی؟ شدیم پارکاب اتول تورج خان، خطی مینی پوس حضرت عبدالعظیم! دم در وایسا، هی داد بزن: دولت آباد، حرم، ... آخر شب هم، راننده کف دستم چندرغاز بگذاره و بگه: عزت زیاد، خوش اومدی. فردا زودتر بیا! اون وقت تو، اینجا جلو من، صم بکم بشینی و هیچی نگی. پس من باید با کی درد دل کنم. راننده که تو فکر دخل شبه، مسافرها که به فکر رسیدن. پس من...

اون وقتها سالم بودی، اقلاً یک چیزی، یه وقت‌هایی بلغور می‌کردی. می‌شد فهمید داری حرف می‌زنی. ولی حالا مدت‌هاست زیونت بند اومده. صبح می‌گم سلام، کج نگاهم می‌کنی. ظهر می‌گم سلام، خسته نباشی، دست‌های پینه بسته‌ات رو نشونم می‌دی. شب هم که میام، دیگه جفت پاهام مال من نیستند، اون وقت تو عوض خسته نباشی، سنگین سنگین نگاهم می‌کنی. نه سلامی، نه علیکی، نه حتی لبخندی! مگه من چی کارت کردم. بد کردم از شهرستان آوردمت پایتخت. برات اتاق گرفتم. آب گرم، یخچال، کولر و... شادی خانم خونه. گیرم حالا تو موشک بارون بود، خب باشه. همیشگی که نبود، تموم شد. حالا گیرم مادر و خواهرت تو بمباران از دنیا رفتند. دورهای بود، تموم شد. حالا که دیگه جنگ نیست. دوره‌ی گل و بلبله. دیگه ترس از آسمون نداریم. بی خیال آسمون و زمین...

خداییش باهات بد کردم؟! تو ۴۶ متر خونه گفتم بهت سخت می‌گذره، اثاث رو انداختم رو این تن علیم و با کلی قرض و قوله، آوردمت تو خونه‌ی رهنی ۷۰ متری. ته یه کوچوی گل و گشاد بنیست.

حرف نمی‌زنی لاقل یه لبخند کوچولو می‌تونی که؟ اینکه دیگه ربطی به مریضیت نداره. غم و غصه‌ی عالم هم اگر رو دلت باشه، با یه لبخند که واسه دلخوشی من می‌زنی، می‌تونی یه بی‌کس و کار مثل من رو خوشحال کنی. می‌دونم که می‌تونی...

نترس، آژیر آمبولانس بود. بالاخره نزدیک اتوبان اتاق داشتی، این چیزها رو هم داره. آهان، بالاخره چشم‌ت راه افتاد. رو تاقچه دنبال چی می‌گردی؟! از دنیا رفتن گلناز که دیگه تقصیر من نبود. خب جنگ بود، تو رفته بودی دیدن مادرت دزفول؛ بعضی‌ها هم به شهر موشک زدن... حالا من باید تقاص پس بدم؟! کار اون از خدا بی‌خبرها بود که عین اجل معلق پیدا شون شد. دین و ایمان که نداشتند، فقط به فکر دنیا و پول بودند و یه ارباب زبون نفهم بهشون دستور می‌داد. راستی تازگی‌ها اعلام شده که اربابش انداختش تو قفس و داره محاکمه‌اش می‌کنه!

وقتی دشمن آمد، منم که رفتم جلوش. یسادت رفته؟ تو می‌رفتی تو بیمارستان کمک می‌کردی، منم همراه بچه‌های رزمنده بودم. حالا بعدش مجبور شدم پیام عقب، جای خود داره...

چی بود؟! نترس بابا توپ بچه‌ها بود که به پنجره خورد. جنوب شهره دیگه، بچه‌هاش جای بازی ندارن...

خدا رو شکر بالاخره از جا بلند شدی. یه جا موندن که نشد کار، نه خدا رو خوش میاد، نه بنده‌ی خدا رو که من باشم.

— مادر،...

— خدا... یعنی درست می‌شنوم. تو داری حرف می‌زنی. حرف...

فردا باید به تورج خان بگم دنبال یه شاگرد دیگه بگرده. می‌خوام با هم بریم پیش مادر و خواهرت... بله، چشم؛ سراغ گلنار هم می‌ریم. بالاخره او هم شهید ماست!



● حریر سلام

وقتی پاییز
به شکست غرور باغ، کمر بست
این تو بودی،
که در حریم شقایق ایستاده‌ای
و من کوردل
آنقدر جملات را نبستم
تا فرشتگان خدا
تو را در حریر سلام خوابانند

کوکب حاتمی

● روح توفان

آمدی تا که باران ببارد
در تن مردم جان ببارد
آمدی جای امواج آرام
دم به دم روح توفان ببارد
زیر ابر دعا می‌نشستم،
تا گرامات ایمان ببارد
می‌شود عشق اردیبهشتی،
در طلوع زمستان ببارد
اشک مردان لیلا نشان هم
روی کوه و بیابان ببارد
کاسه‌ی چشممان باز خالی است
کاشکی نور قرآن ببارد
در غزل منتظر مانده بودم
منتظر تا که باران ببارد

روح‌الله لطیفی

● دعا

بیا پرندگان خسته را دعا کنیم
و کودکان دل شکسته را دعا کنیم
بیا دوباره در صداقتی همیشگی،
کبوتران بال بسته را دعا کنیم
بیا شبی به میهمانی خدا رویم
و این دل به خون نشسته را دعا کنیم
بیا در اولین شب شقاوت قفس
پرنده‌های دسته‌دسته را دعا کنیم
*
و روزمان چو شام تیره می‌شود، بیا
نگاه‌های زار و خسته را دعا کنیم

امید سوماری (قباد)

● چشمان شرقی

(۱)
دیگر
مرا حاجت به شعر نیست
وقتی
در پهن دشت تیره‌ی چشمان شرقی‌ات
گلبوته‌های ناب غزل
غنچه‌می‌دهد
(۲)
دنبتی میان پنجره
تاراج می‌کند
آوازهای آبی خیل پرنده را
(۳)
تراپه آینه سوگند
ای تمامت صبح
که دل به شب‌پره مسپار
در ولایت روز

فرانک اینا رودحله - شیراز

● عشق آفرین

رخ زیبای تو عشق آفرین است
که حسنت رونق بازار دین است
خدا روی ممات را آفریده،
که حد و مرز زیبایی همین است
فلک روی سرانگشت تو چرخد
رخت بر حلقه‌ی هستی نگین است
تو از جنین گل و عطر و بلوری
سرایای وجودت نازنین است
کسی که بویی از خوی تو دارد
وجودی آسمانی در زمین است
به قدر چهره‌ی زیبایت، ای گل
برایم از تو گفتن دلنشین است

بهر روز ساقی

● شب قدر

هزار بار
از یلکان ماه
بالا رفتم
بالا، به قدری که آن شب
پیراهنم پر از نور شد
زمین
از فرشته لبریز
و من به شکرانه
در نخستین پگاه
درود و سلام را
به تسبیح نشستم

رحمت‌الله بزمکی

سوگنده انتفاضه

ای قدس! صلابت صدای ایمان
ای ترجمه‌ی شهید درد انسان
پیروزی فرخنده‌ی تو نزدیک است
سوگند به انتفاضه، زیتون، قرآن

ای قبله‌ی اول حقیقت، ای قدس
ای ناب‌ترین سرود وحدت، ای قدس
تا صبح ظفر نمانده جز یک تکبیر
شب می‌شکند، قسم به نامت، ای قدس

ای شب‌شکن سپیده قامت، ای قدس
اسطوره‌ی عشق و استقامت، ای قدس
سوگند به انتفاضه، ما می‌مانیم
هم‌سنگر شعله‌ی قیامت، ای قدس

رضا اسماعیلی

روح بی‌قرار

ای روح بی‌قرار غزل‌پاره‌های من
جایی نبود در دل و چشم‌ت برای من

این بار نیز مثل همیشه نشستام،
در گوشه‌ای که نیست کسی آشنای من

گم بودم همیشه میان سکوت تو
من را بخوان، برای همیشه، برای من

آرام آمدی و گذشتی شبیه ابر
در آسمان خاطرها با صدای من

شاید دوباره با غزلی تو بیاییم
با نامهای که تر شده از اشک‌های من
مهدی کدخدازاده

یادگار سنگر

این منم زخمی طوفان‌های جنگ
دست‌هایم می‌دهد بوی تفنگ

یادگار نخل‌های سوخته
هم‌زمان آتش افروخته

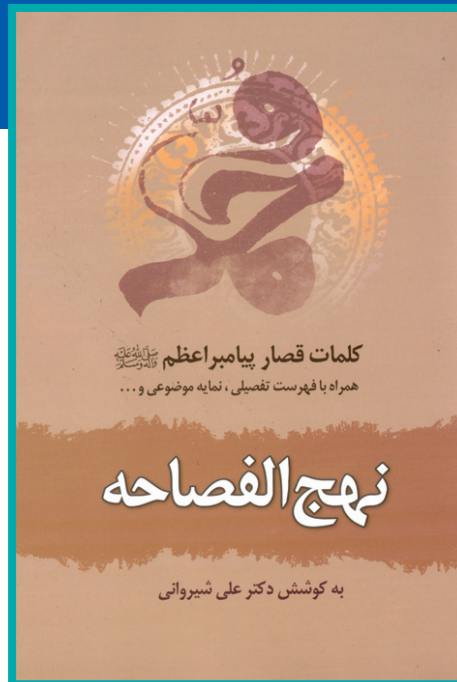
با تو دارم الفت دیرینمای،
دردا - در من - گرچه، زخم سینمای

خاطراتم خاطراتی دیگر است
تلخ و شیرین یادگار سنگر است

آه ای طوفان غم، آهسته‌تر
این دل آشفته را، با خود ببر

آه... ای گریه، کمی آرام گیر
صبر را از آسمان‌ها - وام گیر

زهرا صابری نژاد



نهیج الفصاحه

- نهیج الفصاحه {مجموعه سخنان حکمت بار پیامبر اعظم (ص)، در عین عمق و ژرفای معانی، کتابی است سهل و آسان و شیرین و شیوا که خواننده را سخت مجذوب خویش می‌کند.

- برای آشنایی با سیره، سنت و خلق و خوی پیامبر اعظم (ص) بهترین کار، مراجعه به سخنان خود اوست، زیرا که از کوزه همان برون تراود که در اوست. - این کتاب در بردارنده‌ی هزاران نکته‌ی اخلاقی و آموزه‌ی تربیتی است که راه و روش مسلمانی و شیوه‌ی بندگی را در رفتار فردی و اجتماعی فرا روی آدمی می‌نهد.

- نهیج الفصاحه را باید از آغاز تا انجام خواند که سراسرش خواندنی است.

نسخه‌های زیادی از کتاب «نهیج الفصاحه» روانه بازار کتاب شده است. کتابی که مجموعه‌ای است گهربار از سخنان قصار پیامبر اسلام، اما یکی از نسخه‌های خوب و قابل تأمل، نسخه‌ای است که به کوشش دکتر علی شیروانی، عضو هیئت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه توسط انتشارات دارالفکر به چاپ رسیده است.

از ویژگی‌های این نسخه می‌توان به عنوان‌گذاری برای یکایک احادیث، فهرست تفصیلی، نمایه‌ی موضوعی، توضیح و شرح موارد دشوار، ذکر منابع و مصادر احادیث و... اشاره کرد.

می‌نوشیم جرعه‌ای از این زلال بی‌نهایت و می‌سپاریم به خودتان که اگر می‌خواهید به این دریا وصل شوید یا نه.

- «محکم‌ترین دستاویزهای اسلام این است که کسی را برای خدا دوست بداری و کسی را برای خدا دشمن بداری.»

- بهترین خصال ایمان، صبر و گذشت است.

تا عشق با عشق

جداً این کاروان‌های دانشجویی هم عجب حال و هوایی به مکه و مدینه می‌دهند و خدا اجر بدهد به کسانی که این کار خیر را بنا نهادند و حج و عمره را از انحصار افراد پیر و مسن به در آوردند. گاه که از حال کم می‌آورم وقتی به چهره‌ی اینها که غرق در دعا و نماز و عبادت‌اند می‌نگرم، حال خوبی پیدا می‌کنم. چه اشکی می‌ریزند به سبب جوانی‌شان چه انقطاع و بریدگی را در اینها می‌توان دید. حالی که شاید کمتر در افراد مسن دیده شود.

ساعت ۱۲/۲۵ شب است. دو فرزند خواهرم عبدالله و محمد را که از اصفهان به عمره‌ی دانشجویی آمده‌اند، می‌بینم. پدرشان به نشانه‌ی سپاس از درس خواندن‌شان که در کنکور رشته‌ی پزشکی قبول شده‌اند به آنها سفر به مکه را پیشکش کرده است. همراه آنها دانشجوی جوانی است که می‌گویند مداح اهل بیت (ع) هم هست. از من شعر می‌خواهد؛ در مسجدالحرام و از زهرا نوشتن چه صفایی دارد و خانم چه حواله‌ای را عطا کرده است؛ خدا کند قدر بدانم.

برای او می‌خوانم و می‌نویسم:
بس که زار و ناتوان باشد تنت
آب هم گریه کند در شستنت



بسیار سفر باید، تا پخته شود خامی. اگر این سفر، سفر عشق باشد چه بهتر. غلامعلی رجایی، نویسنده‌ی خوب و توانای ادبیات دفاع مقدس، این بار کتابی در قالب سفرنامه به رشته‌ی تحریر در آورده است. کتابی که رهاورد سفر او به دمشق، کربلا و مکه است از ابتدای کتاب تا انتهایش با شخصیت اول کتاب همراه می‌شوی. با او به جاهایی می‌روی که همیشه آرزویت بود و هست و خواهد بود. «تا عشق با عشق» نام این سفرنامه‌ی ۱۵۰ صفحه‌ای است که توسط انتشارات نیکتاب در ۳۰۰۰ نسخه به چاپ رسیده است.

برای تهیه ی کتاب های نشر شاهد می توانید با مرکز پخش و توزیع تماس بگیرید.

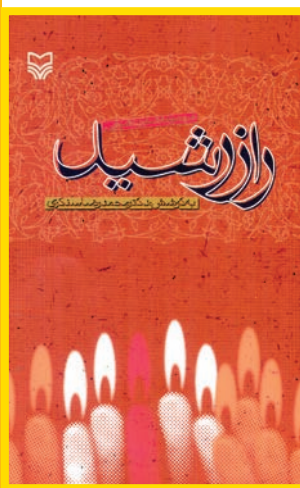
مرکز پخش تهران: ۶۶۴۹۱۸۵۱

مرکز پخش قم: ۰۲۵۱-۷۸۳۰۳۴۰ / توزیع: ۸۸۸۲۹۵۲۳



فردا برای عاشقی دیر است

دل هایمان ز کینه خالی ست بی شما
مولا! هوای ماندنمان نیست بی شما
و صفحه های زرد کتاب حیاتمان
از نام عشق و پنجره خالی ست بی شما
محبوب من! ببین که ز بیداد روزگار
حتی مجال گریه مان نیست بی شما
دریایی از غربت و اندوه و بی کسی
بر گسترای خاطر جاری ست بی شما
مرگ است در نبودتان نبض زیستن
نفرین به سال هایی که دل زیست بی شما
فردا برای عاشقی دیر است، مجموعه اشعار و قطعات ادبی نصرالله عسگری
است که به تازگی توسط نشر شاهد منتشر شده است. در این مجموعه ی شعر،
مضامین مذهبی و همچنین دوران هشت سال دفاع مقدس با طبعی روان و ساده
دید می شود.
خواندن این کتاب را به دوستان شعر و ادب پیشنهاد می کنیم.
این کتاب توسط نشر شاهد در ۳۰۰۰ نسخه وارد بازار کتاب شده است.



راز رشید

این جای شعر را
فقط عشق می فهمد
این شعر متعلق به آسمان است
لا به لای دقیقه ها کسی به نام حسین مطرح شد
و خدا
حسن او را با شهامت امضا کرد
حسین کسی است که ابرها در تمام تاریخ
برایش بارانی می شوند
بوی ارکیده می آید
انگار تمام کربلا را بهشت می کارند
این قسمت شعر از فرشته هاست
و آنها سه نقطه می کارند
تا سال های سال بهشت سبز شود و کربلا... خورشید

مریم خاکبازان
«راز رشید» مجموعه شعر عاشورایی جوانان امروز است که به کوشش
محمد رضا سنگری گردآوری شده است. مجموعه ای که از هویت و ماندگاری
راز عاشورا می گوید و چون از دل بر می آید، لاجرم بر دل می نشیند.
این مجموعه در ۲۲۰۰ نسخه توسط انتشارات سوره مهر روانه ی بازار
کتاب شده است.



آخرین گروگان صدام

◉ جواد حسینی نصر

اشاره:

بیستم اسفند ۱۳۳۱ جدا از وضعیت پیچیده و مبهم ایران و سال‌های پر تنش و کشش ابتدایی دهه ۳۰، در ضیاءآباد قزوین شاید یک روز معمولی بود، به علاوه تولد کودکی که نامش را حسین گذاشتند.

حسین تحصیلاتش را پیش برد تا سال ۵۰ که دیپلمش را گرفت، او به دلیل فیزیک مناسب به تهران آمد تا در مرکز آموزش نیروی هوایی برای دوره خلبانی ثبت‌نام کند، ولی منصرف شد و به خدمت اعزام شد، اواخر خدمت در گردان زرهی تربت‌جام بود که در رزمایشی چند فروند هواپیمای F۵ را دید و دوباره شوق خلبان شدن در وجودش زنده شد.

بار دیگر در دی ۵۲ به مرکز آموزش رفت و چند دوره آزمون آمادگی بدنی و علمی را پشت سر گذاشت تا در ابتدای سال ۵۳ به عنوان دانشجوی خلبانی وارد دانشکده شود، در ابتدای سال ۵۴ وارد گردان پرواز شد و ۳۰ ساعت آزمون پرواز را هم پشت سر گذاشت و در نهایت در ۲۴ تیر ۵۴ برای گذراندن دوره تخصصی به آمریکا اعزام شد.

۳۰ ساعت پرواز با T۴T۱ و ۱۷۰ ساعت پرواز با جت تریدینگ ۱۳۷ برای او نشان خلبانی را در پی داشت و به دلیل امتیاز خوبش یک دوره اضافی ۱۱۰ ساعته پرواز با جت سوپر سونیک، T۳۸ که یک جت فوق صوت است را گذراند تا در تاریخ ۲۶ خرداد ۵۶ با درجه ستوان دوم خلبان به ایران برگردد.

یک جوان ۲۴ ساله خلبان در وضعیتی به ایران برگشت که کشورش در آستانه تغییری اساسی بود، او نمی‌دانست که در یک مقطع زمانی ۳ ساله زندگی او دستخوش چنان تحولی خواهد شد که هیچ‌کس فکرش را نمی‌کرد. این جوان را از ۲۷ سالگی دیگر ندیدیم، خلبانی که هواپیمایش چند روز پیش از جنگ سقوط کرد و خودش ۱۰ سال پس از پایان جنگ به کشور برگشت تا لقب طولانی‌ترین دوره اسارت را به سایر افتخاراتش اضافه کند.

جوان‌های بیست ساله به بالا حتماً به یاد دارند روزی را که در مرز خسروی وسایل استقبال از مردی را چیده بودند که به اسطوره مقاومت و آزادی تبدیل شده بود و پخش مستقیم آزادی مردی را که ۱۸ سال در اسارت ماند و اشک‌هایش را پس از رسیدن به خاک کشور.

قرار یک ساعته ما با سرتیپ خلبان حسین لشکری به دلیل صحبت‌ها و خاطره‌های فراموش نشدنی‌اش نزدیک به دو ساعت طول کشید که خواندن قسمت‌هایی از آن خالی لطف نیست.

◉ بازگشت شما به کشور به عنوان یک خلبان جوان مصادف بود با حرکت مردمی به سوی انقلاب؟

– بله. ولی هنوز خبری آنچنانی در محافل عمومی نبود، ولی در محافل سیاسی جرقه‌های انقلاب قابل حس کردن بود. من آن موقع ۲۴ ساله بودم، ولی به دلیل پشتوانه مذهبی خانواده‌ام این جرقه را حس می‌کردم.

◉ کارتان را از کجا شروع کردید؟

– خودم را به ستاد نیروی هوایی معرفی و کارم را از شهریور ۵۶ در پایگاه چهارم شکاری دزفول شروع کردم، آنجا هم ۶ ماه دیگر روی هواپیمای F۵ آموزش دیدم و از اول دی ماه ۵۷ به عنوان خلبان رزمی و شکاری آماده نبرد به پایگاه دوم تبریز اعزام شدم.

◉ بهمن و حوادث انقلاب را هم در تبریز بودید؟

– نه. من بهمن به دزفول برگشتم و بسیاری از جریان‌ها از جمله حکومت نظامی تبریز، حادثه ۱۷ شهریور که در مسیر تهران به تبریز بودم و تظاهرات مردمی در شهرهای مختلف را دیدم.

◉ انقلاب برای شما که نظامی بودید وضعیت مبهمی را ایجاد نکرد؟

– نمی‌شود گفت مبهم، ما در وهله اول به مردم و هم میهنانمان پایبند بودیم و تصمیم‌گیری برای نظامیان رده‌های میانی و پایینی سخت نبود؛ چرا که باید از منافع مردم حمایت می‌کردیم و نه فرد و شخص شاخصی، مشکلی هم اگر بود برای نظامیان رده بالا بود، به همین دلیل زود به مردم ملحق شدیم.

◉ فاصله انقلاب تا جنگ را چگونه گذراندید؟

– انقلاب ما به دلیل اسلامی بودن و مردمی بودن تا حدودی برای دنیا ناشناخته بود و از طرفی چون با انقلاب وابستگی ما به غرب قطع شده بود، این برای غرب که منافی در ایران داشت سنگین تمام شد و دنبال راهایی برای وابسته کردن انقلاب به خود و همسو کردن انقلاب با سیاست‌های خودش بود، یا از بین بردن این انقلاب و یا در مرحله آخر محدود کردن انقلاب در چهارچوب ایران و در این راه مشکلات زیادی مانند غائله قومیت‌ها، کودتای پایگاه نوزده، تحریم‌های تسلیحاتی، سیاسی، نظامی و غیره و در نهایت جنگ تحمیلی را به وجود آورد.

◉ شما تا شروع جنگ همچنان دزفول بودید؟

– بله، با کمک مردم و خلبانان در پی بهبود سیستم نظامی پایگاه و کمک به مردم و حمایت از انقلاب نو پا بودیم.

◉ و تحرکات مرزی از ۵۸ شروع شد؟





آمریکا که دید از طریق گروهکهای داخلی نمی تواند کاری بکند به سمت عراق متمایل شد، چرا که زمینه های تاریخی و مشکلات مرزی وجود داشت و کسی که جز صدام مناسب بلواجویی نبود به همین خاطر شاهد تحریکات و مزاحمت هایی از طرف عراقی ها در مرز و حتی در خاک ایران بودیم.

* شما هم متقابلاً اقدامی می کردید؟

به دلیل سیاست جمهوری اسلامی و اینکه اسلام دینی صلح طلب است اقدامی نمی کردیم. اما این به معنی دست روی دست گذاشتن نبود و در مقابل ۹-۱۰ عملیات دشمن ما هم یک عملیات انجام می دادیم تا نشان بدهیم که در صحنه حضور داریم.

* روز شروع جنگ کجا بودید؟

ما به عنوان نیروی نظامی احتمال جنگ را می دادیم، از فروردین ۵۹ تا ۳۱ شهریور هر روز این تجاوزات مرزی زیاد و زیادتر می شد و من به عنوان یک خلبان با دو سه سال سابقه در اوج انرژی کاری و فعالیت بودم، از اول شهریور به نوعی درگیری های مرزی شروع شد، ولی تنها در همان مرز بود.

* این یکماه مقدمه ای برای جنگ بود؟

بله، پیش زمینه ای برای شروع جنگ بود، من از بیست و یکم شهریور در تهران و در مرخصی بودم که زنگ زدند و گفتند تمام مرخصی ها لغو شده است، به پایگاه برگشتم و هر روز ۲۳ مأموریت پروازی داشتم که در ۲۷ شهریور ۱۳۵۹ در ساعت ۸/۲۵ دقیقه آخرین یا سیزدهمین مأموریت جنگی را بر خاک عراق انجام دادم و در همین روز هواپیمایم در خاک عراق سقوط کرد و پنج روز پس از آن جنگ آغاز شد، البته سه یا چهار روز قبل از سقوط هواپیمای من، یک میگ عراقی در منطقه مهران توسط پدافند ایران مورد اصابت قرار گرفته بود و خلبانش اسیر شده بود، شب همان روزی که من اسیر شدم. بعدها متوجه شدم که صدام قرارداد الجزایر را در مجلس پاره کرده است و حالت جنگ بین دو کشور حاکم شد.

* زمان اسارت مجرد بودید؟

من سال ۵۸ ازدواج کردم و روز اسارت یک پسر ۴/۵ ماهه داشتم که همراه با همسرم در تهران بودند.

* کدام منطقه سقوط کردید؟

منطقه مهران، پشت کوه های کله قندی، ده کیلومتر داخل خاک عراق در نزدیکی زرباطیه از قصبه های کوچک عراق.

* در حال رفتن به سوی عملیات بودید یا بازگشت از عملیات؟

نه در حال رفتن به سمت هدف بودم، هدفی که روزها از آن منطقه آشبار عراق مناطق مرزی مهران را بمباران می کرد و روستاها و مزارع ما را هدف قرار می دادند و هدف من بمباران این نیروها بود.

* آن لحظه اصابت را می توانید توضیح بدهید؟

سرعت من در حدود ۱۰۰۰ کیلومتر در ساعت با زاویه ۶۰ درجه بود و به سمت زمین شیرجه می زدم که هواپیمایم مورد اصابت قرار گرفت، چارهای نداشتم جز پریدن که در اثر فشار شدید ناشی از پرش در این وضعیت، فشار زیادی به مهرهای گردنم وارد شد و من ده دقیقه پس از پرش بیهوش شدم، از ۱۰۰ خلبانی که در این شرایط بیرون می پرند، اگر خیلی شانس بیآورند ۵ نفر آنها زنده خواهند ماند.

* شما در حال شیرجه برای رها کردن بمب بودید؟

بله، البته بمباران هم کردم و تمام بمبها و راکت هایم را رها کردم، در اثر آن فشار هنوز مهرهای گردنم درد می کنند و آرتروز گردن و دیسک کمر ناشی از همان حادثه است چون ارتفاعم پایین بود و سرعت بالا بود با چتر نیمه باز زمین خوردم و مهرهای ۵، ۳ و یک کمرم زده بیرون.

* آمادگی فیزیکی شما باعث زنده ماندنتان شد؟

این بود، بعد دانشم بود و از همه مهم تر اعتقاد و ایمانم باعث زنده ماندنم شد.

* کی به هوش آمدید؟

بعد از آن بیهوشی موقت، متوجه زنده بودن خودم شدم و بعد دیدم که نیروهای دشمن مرا محاصره کردند، فرمانده آنها که ستوان یکم بود و دست پا شکسته بسته انگلیسی می دانست چترم را باز کرد و مرا بازدید کرد و بعد چشمها و دستهایم را بستند و به مقر فرماندهی لشکر بردند.

* برخورد آنها با توجه به اینکه جزو اولین اسرای آنها بودید چگونه بود؟

من متوجه چیزی نبودم تا زمانی که من را پیاده کردند و روی برانکاردر خواباندند که متوجه شوق و هلهله سربازها و افسران عراقی شدم که نشان می داد که از زنده اسیر کردن یک خلبان ایرانی خوشحال هستند.

* برخورد نامناسبی هم با شما شد؟

چون لب پایینی من به خاطر اصابت میکروفون و کلاه پرواز بریده بود و گردنم هم توسط کمربندهای چتر سوخته بود، فرمانده لشکر خشمش را با انداختن آب دهان به صورتم خالی کرد، چون مأموریت من باعث کشته شدن ۲۵-۲۴ نفر از نیروهایم و از بین رفتن تعدادی توپ و تانک شده بود و من هم از ناراحتی همان جا بیهوش شدم و این بیهوشی ۳۶ ساعت طول کشید، هنگامی هم که در بیمارستان الرشید به هوش آمدم دیدم زیر سرم هستم.

* منتظر چه برخوردی بودید؟ اعدام، اسارت یا آزادی؟

من در ایران و آمریکا تجربه دیده بودم و در آمریکا فیلم خلبانان اسیر کره شمالی که مورد بازجویی آمریکایی ها بودند و همچنین بازجویی کره ای ها از خلبانان اسیر آمریکایی را دیده بودم، می دانستم که اسیر یک عده نظامی هستم و چون اولین اسیر اینها بودم احتمال کشته شدنم را ضعیف می دانستم، چون از کنوانسیون ژنو اطلاع داشتم و می دانستم که متقابلاً ما هم از عراقی ها اسیر گرفته ایم، در مرحله بازجویی مقداری شکنجه ها و شوک الکتریکی و کتک و سیلی و فلک کردن و شلاق زیاد شد که این کارها برای این بود که یک تخمینی از مقاومت نظامیان ایرانی را به دست بیاورند که با یک یا دو سیلی و یا یک فصل مفصل کتک اینها به حرف می آیند، حتی روز ۵۶ اسارت بود که در سلولم را باز کردند و چشم بسته به بیابان بردند و به یک درخت بستند، آنجا احتمال کشته شدنم بالا رفت.

* چند درصد؟

در حد همان ۳۰-۴۰ درصد. ولی باز آمیدم به خدا بود.

* می شود گفت که بدشانسی آوردید و جزو اولین اسرای بودید و عراقی ها وقت زیادی برای شما داشتند؟

بله، آزمایش های زیادی روی من صورت گرفت، اینجاست که آدم می رسد به نص صریح قرآن و در سوره توبه فکر می کنم آیه ۵۹ این سوره، مانندنمان در عراق و فرصت پیش آمده و سؤال هایی مانند خدایا چرا من، چرا باید اسیر می شدم و سؤال هایی از این دست باعث شد تا آیه جواب من را بدهد که: به ما نمی رسد چیزی مگر آنچه بر ما نوشته شده است.

* کی به این آیه رسیدید؟

۳-۴ سال از اسارتم گذشته بود.

وقتی اسیر شدم جوانی ۲۸-۲۷ ساله بودم، زن جوان، کودک نوزاد و یک نوع حس علاقه به زن و بچه و زندگی ام که خیلی طبیعی بود، به مرور که اسارت برایم تجربه شد به این ذهنیت رسیدم که چه تو می خواستی و چه نمی خواستی این اتفاق صورت می گرفت.

این خواست خدا بود که صدام که با هر اشارش چند صد نفر کشته می شدند به آن شکل کشته شد و من بعد از آن همه سال هنوز هم زنده هستم.

* اسارت شما تا چه زمانی به صورت تنهایی گذشت؟ اولین اسیر ایرانی دیگر را چه زمانی دیدید؟

تا یک اسیر دیگر ایرانی را به چشم ببینم نزدیک به دو ماه و نیم طول کشید، ولی در سلولی که مرا نگه می داشتند، حس می کردم کسانی دیگر در سلول های مجاور هستند، یکروز دیدم کسی دیوار سلولم را می کوبد، من صبر کردم و یادم افتاد ۳۲ حرف فارسی داریم و ۳۲ مشت به دیوار کوبیدم، بعد هم ۳۲ تا را جواب داد و فکر کردم او هم متوجه همین مسئله شده، من با صابون حروف را نوشتم و برای هر حرف یک عدد، حساب کردم که برای نوشتن سؤال «کی هستی؟» چقدر ضربه لازم است.

* تقریباً به شیوه مدارس؟

- بله، با ضربه از سلول مجاور پرسیدم «کی هستی؟»، دیدم جواب آمد «فنودی هستم»، هر چه فکر کردم این اسم برایم آشنا نبود، من هم زدم لشکری هستم که دیدم او هم از این چیزی سر در نیاورد، دوباره زدم «خلبان»، جواب آمد «خلبان هلی» دانستم خلبان هلی کوپتر است، من هم گفتم خلبان شکاری، خلاصه به مرور یک ارتباطی بین ما به وجود آمد و در طول روز فهمیدم خلبان هلی کوپتر است و از پایگاه اصفهان و از هوانیروز، من هم اطلاعات خودم را به او دادم، بعد از آن نوبت سلول دیگر شد، دیدم او هم جواب داد که خلبان هستم و فرشید اسکندری که از خلبان‌های همدوره خودم در تبریز بود و من هم گفتم لشگری هستم، گفت می‌شناسم حسین. *** خوشحال شدید؟**

- بله همین که می‌دانستم دو نفر اطراف من هستند که یک نفر از آنها من را می‌شناسد برایم خوشحال کننده بود. آن هم در شرایطی که استرس روحی بر ما بود، بی‌احترامی و اهانت می‌دیدیم، ولی باید به خودمان بقبولانیم که یک انسان، یک مسلمان و یک افسر خلبان هستی، دشمن می‌خواهد تو را کوچک کند و تو در مقابل باید با آنها مقابله کنی، حتی برای این که به من لباس راحتی بدهند برای من پیژامه‌ای آورده بودند که بالای زانوی من بود و پیراهنش بالای ناف من بود. *** این عمدی بود؟**

- بله برای خورد کردن اسیر.

*** توی این مدت در بغداد بودید؟**

- بله تا زمانی که به مرور جنگ در گرفت و تعداد اسرا زیاد شد، ما در زندان اداره استخبارات یا اداره امنیت بودیم، ولی تعداد اسرا که زیاد شد گفتند ما را به زندان ابوغریب

می‌برند، در ۱۶ آذر ۵۹

حدود ساعت ۱۱-۱۰

همه را چشم بسته

و دست بسته به

یک سالن منتقل

کردند و وقتی

چشم‌هایمان را باز

کردند حدود ۸۰

نفر از نیروهای

مختلف زمینی،

دریایی، هوایی

و ژاندارمری و

شهربانی را دیدیم،

از اینجا زندان و

اسارت گروهی ما

شروع شد.

*** این حس**

را داشتید که

به زودی آزاد

می‌شوید؟

- با وجود اینکه

جوان بودم خب مایل

به آزادی بودم، ولی با

توجه به نوع برخوردها

و صحبت‌های دو طرف

جنگ به نوعی نقطه

پایان را تیره می‌دیدم،

دو کشور برای بقاء با هم

می‌جنگیدند، سقوط

جمهوری اسلامی

سقوط اسلام بود.

*** و سقوط عراق**

هم به نوعی سقوط

حزب بعث و استکبار که به نوعی در اوج خودش بود؟

- بله و سقوط حزب بعث، با توجه به اوضاع به این نتیجه رسیدم که این جنگ پیروز قطعی نخواهد داشت.

*** آدم‌ها برای سالروز تولد یا فوت یا ازدواج یا هر چیز دیگری سالروز و**

سالگرد دارند، شما برای اسارت‌تان هم سالگرد می‌گرفتید؟

- ما حواسمان جمع بود، ما پس از یک‌سال گفتگو و مبارزه توانستیم از اینها یک قرآن کوچک بگیریم و دوباره پس از مدتی توانستیم یک روزنامه بگیریم.

*** روزنامه فارسی بود یا عربی؟**

- عربی، ولی همین که چند کلمه‌ی آن را هم متوجه بشویم خودش کلی بود.

*** قبل از آن از اخبار بی‌اطلاع بودید؟**

- بله، ولی با تاکتیک‌هایی از نگهبانان خبر می‌گرفتیم.

*** برای این سالگرد اسارت‌ها خوشحال می‌شدید یا ناراحت؟**

- ظاهر قضیه خوشحالی بود، ولی خب سن می‌رفت بالا و اسارت ادامه داشت.

البته چند وقت که گذشت توانستیم یک نهج‌البلایه بگیریم و کم‌کم خوی انسانی بجهاد در نگهبان‌ها اثر می‌کرد و اگر می‌پرسیدی امروز چندم است یا کار کوچکی داشتی به ما جواب می‌دادند.

در همان شب ۱۶ آذر ۵۹ عراقی‌ها دانسته یا ندانسته تعدادی دیگر از اسرا که توسط صلیب سرخ ثبت‌نام شده بودند و با ایران نام‌نگاری داشتند را با ما قاطی کردند، مقداری از خبرها اینجوری می‌رسید، مقداری هم توسط اسرای جدید، بعد از چند ماه تعدادی از بچه‌های گروه ۸۰ نفره ما هم ثبت‌نام شدند که ناگهان عراقی‌ها پادشان آمد که نباید ما دو گروه را با هم قاطی می‌کردند، لذا ما را به قسمت‌های دیگری منتقل کردند.

*** چقدر ثبت‌نام نشده باقی ماندید؟**

- ۶۰-۵۰ نفر، ۳-۲ سال که گذشت دیدند ابوغریب هم جا ندارد.

ما را به پادگان الرشید بردند و نیروی هوایی و نیروی زمینی را از

هم تفکیک کردند، ولی باز ما با کمک نتهایی که روی کاغذ

سیگار می‌نوشتیم و در درز دیوارها جاسازی می‌کردیم با هم

ارتباط داشتیم.

*** این مسئله تا کی ادامه داشت؟**

- تا پذیرش قطعنامه.

*** خانواده از وضعیت شما اطلاع نداشت؟**

- نه، می‌گفتند زنده است، ولی هیچ مدرکی وجود

نداشت، صلیب‌سرخ مرا ثبت نکرده بود، بنیاد شهید

پس از ۵ سال به خانواده‌ام اعلام کرده بود که این

شهید شده و خانم می‌توانید شوهر کنید، این را

به عنوان تکلیف شرعی‌شان گفته بودند، قطعنامه

که پذیرفته شد، به دستور صدام مرا از آن تیم

۶۰ نفره جدا کردند و بردند به همان زندان

استخبارات و اسارت ۱۰ ساله تنهایی خودم

شروع شد.

*** حالا شما با یک تجربه ۸ ساله**

اسارت چطور به این مسئله نگاه

می‌کردید؟

- اینجا دیگر صفات شخصی

آدم‌ها به دادشان می‌رسد و

اینکه در نگاه اول ممکن است

بگویند وای دوباره اسارت، ولی

من خوشحال شدم چون دوباره

تنها شدم چون خودم بودم و

می‌توانستم تصمیم بگیرم که

الان غذا بخور، الان بخواب، الان



که در کنفرانس اسلامی ۷۶ تهران، طه یاسین رمضان در خصوص مبادله بقیه اسرای جنگ با ایرانی‌ها به توافق رسیده و اسم تو هم در لیست هست، اما صدام هنوز موافقت نکرد.

* اضطراب داشتید؟

– نمی‌شود گفت، ولی در ۱۳ فروردین ۷۷ نگهبان آمد و گفت مواجهه – ملاقات

– داری، در قسمت اداری زندان یک جوان ۳۶ ساله که به زبان فارسی مسلط بود گفت من نماینده ریاض القیسی معاون وزیر خارجه عراق هستم و خودت را برای رفتن به مرز برای مبادله آماده کن، گفتم شوخی می‌کنی، خندید و گفت اگر مایلی همین الان برویم مرز یا میل داری بروی کربلا، من هم گفتم من به هر صورتی حتی اگر شده استخوانم هم باید به ایران برگردد، ولی معلوم نیست دیگر فرصت زیارت دست بدهد، برویم زیارت.

فردای آن روز ساعت ۸ رفتیم زیارت کربلا و نجف، غروب ۱۶ فروردین هم یک سلمانی در بغداد را خالی کردند و سر و صورت مرا اصلاح کردند، وسایلم را از زندان آوردند و بعد از نماز مغرب به سمت بعقوبه حرکت کردیم و ۱۱ شب هم به مرز خسروی رسیدیم، آنجا ریاض القیسی را دیدیم، آمد و با من روبوسی کرد و گفت تصمیم داریم فردا صبح ساعت ۱۱ مبادله را انجام بدهیم و تا آن موقع به باشگاه سپاه دوم می‌رویم و ۴۰ کیلومتر به عقب برگشتیم، القیسی برای اولین بار آنجا با عنوان ژنرال مرا صدا کرد و شام مجللی را به افتخار من ترتیب داد.

* چه حسی داشتید؟

– خوابیدیم ولی چه خوابی، من بعد از ۱۸ سال می‌خواستم به وطنم برگردم، دو ساعت قبل از مبادله نماینده صلیب سرخ آمد و گفت: اگر می‌خواهی به کشور سومی پناهنده شوی بگو. من گفتم: من اگر همین جا و در همین لحظه سکنه کردم، استخوان‌هایم را هم بشمارید و درست به کشورم تحویل بدهید.

* زمان به کندي می‌گذشت؟

– بله، سرتیپ نجفی مسئول کمیسیون مبادله اسرا مراسم تشریفاتی استقبال را ترتیب داده بود و من بالاخره ساعت ۱۱ صبح ۱۷ فروردین ۱۳۷۷ پا به خاک کشور گذاشتم.

* با چه چیزی مواجه شدید؟

– با خیلی چیزهای جدید، پسر یک وجبی ۴/۵ ماهه که جا گذاشته بودم حالا یک مرد بود، یک دانشجوی دندانپزشکی که مدت‌ها طول کشید تا به من نزدیک شود و حتی آن اوایل مرا به جای بابا، حسین آقا صدا می‌زد.

* در برگشت یک احساس خلاء نکردید؟

– در زندگی همه اسرا این اتفاق در سال‌های اول آزادی می‌گذرد، به هر حال ۱۸ سال یک عمر است، ولی من این حبس را پیش‌بینی کرده بودم، ۶ ماه استراحت کردم، بعد هم رفتم سرکار تا این که در پایان سال ۱۳۷۹ به صورت داوطلبانه و با درجه سرتیپی بازنشسته شدم.

* و صحبت آخر؟

– من هیچ وقت این حس را که نفله شدم را احساس نکردم، چرا که برای هدفم، دینم، مردم، شرفم و کشورم رفتم و همه این مشکلات را تحمل کردم و با سرافرازی به کشورم بازگشتم.

قرآن بخوان یا الان نماز بخوان.

* مرداد ۶۹ اولین گروه از آزادگان به کشور برگشتند، شما چطور متوجه این مسئله شدید؟

– با اخبار نفوذی‌هایم؛ با اخلاق با نگهبان عراقی ارتباط گرفته بودم و این نگهبان آمد و گفت که امروز اولین گروه اسرای ایرانی به ایران بازگشتند.

* در این فاصله شما عربی یاد گرفته بودید؟

– بله، و قسم داد که به کسی چیزی نگویم.

* چه حسی پیدا کردید؟

– خوشحال شدم، چرا که یک اسیر هم اگر به ایران بر می‌گشت خوشحال می‌شدم و می‌گفتم یک اسیر رفت و نوبت من هم می‌رسد.

* دوستانانت که بر می‌گشتند خبر زنده بودن شما را به پدر، مادر و همسر تان رساندند؟

– بله، ولی می‌پرسیدند اگر زنده است چرا نمی‌آید، چرا نامه نمی‌نویسد، همین مجید فنودی که اولین ارتباط را با او گرفتم همشهری خودمان و از استان قزوین بود، ایشان با آقای ابوترابی می‌رود به ضیاءآباد پیش پدرم و مادرم و به پدرم می‌گویند که ما حسین را دیدیم، پدرم همان سؤال‌ها را می‌پرسد، اینها هر کاری که می‌کنند و هر نشانی که می‌دهند پدرم باور نمی‌کند تا اینکه آقای فنودی نشان درستی از من می‌دهد، قبل از ورود به دانشکده خلبانی من یکی از دندان‌های کرسی‌ام را پر کرده بودم تا در آزمایشات قبول شوم و پدرم اطلاع داشت، این دندان در اثر پرش سقوط پرکردگی‌اش افتاد که شب ۱۶ آذر ۵۹ که دسته‌جمعی همدیگر را دیدیم درست همان شب من دندانم درد می‌کرد و مجید فنودی هم آنجا بود، مجید این مسئله را به پدرم گفت که بالاخره پدر باورش شد که من زنده‌ام.

* از ۶۷ تنهایی شما شروع شد؟

– فکر می‌کنم از سیام شهریور ۶۷.

* شرایط دوره جدید مطمئن‌تر بود؟

– اوایل تحت شکنجه روحی بودم و نگران سرنوشت جنگ، اما جدا کردن من به دستور مستقیم صدام حسین بود و همان شب نفر چهارم سازمان امنیت عراق به سلولم آمد و گفت که تو مهمان صدام هستی و اگر آب هم بخورم او باید بداند و از آن طرف نمی‌توانستند همان رفتارهای قبلی شکنجه یا کتک را در مورد من اعمال کنند، به همین دلیل پرسیدم چرا مرا از جمع جدا کردید؟ او هم گفت که این را صدام حسین باید جواب بدهد، او هم که به کسی جوابگو نبود.

خلاصه من دانستم که در موقعیتی قرار دارم که عراق مدعی است که ایران جنگ را شروع کرده و از طرفی ایران هم مدارکی ارائه کرده بود که عراق آغازگر جنگ است.

* و نقش شما این وسط چه بود؟

– در این ده سال عوامل زیادی از طرف صدام می‌آمدند و با من گفتگو می‌کردند، تیمسارهای می‌گفتند که هر چه می‌خواهی به تو می‌دهیم، می‌توانی یک افسر عراقی شوی، به تو درجه، خانه، زن، ماشین، پول و امکانات می‌دهیم فقط بیا و در تلویزیون ادعا کن که در ۱۳ شهریور به عراق حمله کرده‌ای آنها با این ترفند می‌خواستند که ایران را به عنوان آغازگر جنگ معرفی کنند.

بعد که نپذیرفتم گفتند حداقل می‌توانی به منافقین پیبندی و همه امکانات را در اختیار می‌گذاری.

* این وسط تهدید هم می‌شدید؟

– نه فقط تشویق و تطمیع بود، پیشنهاد سوم هم این بود که من اقرار کنم و به یک کشور خارجی بروم و آنها زن و بچم را هم برابرم می‌آورند و یک حساب بانکی خوب هم در اختیارم می‌گذارند، ولی نپذیرفتم.

پیشنهاد چهارم هم این بود که من یک نامه به صدام حسین بنویسم و در آن عنوان کنم که از این که به کشور شما تجاوز کردم من را ببخش.

* جواب شما چه بود؟

– گفتم من که جوانی‌ام را گذرانده‌ام، حالا هم همین جا می‌مانم، این شرایط باعث شد که شش ماه بعد پس از این که عراق به عنوان متجاوز جنگ شناخته شد، من را به صلیب سرخ معرفی کنند تا مرا پس از ۱۶ سال و نیم ثبت‌نام کنند.

* دلیل این کارشان را متوجه شدی؟

– من تا قبل از آن به عنوان برگ برنده در دست صدام بودم که ناگهان این برگ برنده سوخته بود، مدتی که گذشت در ۲۵ اسفند ۷۶ ناگهان نگهبان آمد و گفت: ابوعلی فردا ملاقاتی داری، گفتم من که ۱۵ روز پیش نامه داشتم، فردا رفتم و گفتم



آموزش شبکه کردن دو کامپیوتر از طریق کابل

• یوسف قدیانی

تجهیزات لازم:

- کارت شبکه
- کابل کراس
- ویندوز (از خانواده ۹۸ - Server - XP)

الف) کارت شبکه:

کارت شبکه، وسیله‌ای ارتباطی شبکه در کامپیوترهاست، که وظیفه‌ی انتقال (دریافت و ارسال) اطلاعات روی کابل شبکه را دارد. شاید بتوان کارت شبکه را در تعریفی به مودمهای کامپیوتر تشبیه کرد اما، باین تفاوت که مودم، دیتا (دیجیتال) را به صدا (آنالوگ) تبدیل می‌کند اما، کارت شبکه دیتا را به صورت امواج الکترونیک روی کابل منتقل می‌کند. امروزه به علت ارزان بودن کارت‌های شبکه، معمولاً روی مادربردهای جدید (Main Board) که از طرف شرکت‌های سازنده عرضه می‌شود، کارت شبکه هم قرار دارد. نکته: پس در اولین گام مطمئن شوید که مادربرد شما آیا از کارت شبکه (موسوم به LAN) پشتیبانی می‌کند یا خیر. در صورتی که شما از سیستم‌های قدیمی استفاده می‌کنید، مثل پنتیوم‌های ۳ یا ۴های گذشته باز هم نگران نباشید کارت‌های رابط شبکه، امروزه به وفور در بازارهای کامپیوتری یافت می‌شوند که شما به راحتی می‌توانید آنها را خریداری و روی دستگاهتان نصب کنید Dlink و Micronet دو مدل از پر طرفدارترین کارت‌ها شبکه هستند.

ب) کابل کراس

شاید جای بحث درباره‌ی کابل‌های شبکه مربوط به این قسمت نباشد اما، به همین نکته بسنده می‌کنیم که شما نیاز به کابل Cat ۵ یا Cat ۶ دارید و به دنبال کابلی از نوع و جنس دیگر نباشید. کابل‌های Cat ۵ برای انتقال دیتا تا مرز ۱۰۰ مگ در ثانیه موسوم به ۱۰۰/۱۰ کاملاً ایده‌آل هستند و با تمام کارت شبکه‌های قدیمی و جدید همخوانی دارند. کابل‌های Cat ۶ بیشتر برای شبکه‌های پرسرعت ۱۰۰۰ مگ در ثانیه (یا ۱۰/۰۰۰ مگ در ثانیه) استفاده می‌شوند اما، این بدین معنی نیست که نمی‌توان شبکه ۱۰۰/۱۰ را روی آن پیاده کرد. اما تعریف کابل کراس، کاملاً منطبق بر نوع رنگبندی سیم‌های آن است. این نوع کابل به صورت کلی (در همه‌ی جهان) برای ارتباط PTP (نقطه به نقطه) دو دستگاه





هم‌شکل (مانند دو کامپیوتر، دو سویچ، دو روتر و...) استفاده می‌شود. البته امروزه به علت استقبال زیاد کاربران خانگی برای شبکه‌های نقطه به نقطه کابل‌های کراس (و البته استرایت) به صورت آماده و سوکت خورده (Patch Cord) در اندازه‌های مختلف در بازار یافت می‌شود که در دسر سوکت زدن را نیز برای کاربران آماتور از بین برده است.

ج) پیاده‌سازی در ویندوز

نکته: تمام تنظیمات زیر بنا به تقاضای زیاد در ویندوز XP وجود دارد. حال شما دو ویندوز آماده دارید که نیازمند شبکه هستند. اول باید با محدودیت‌ها کمی آشنا شوید:

* اگر ویندوز از فایروال استفاده می‌کند ابتدا آن را خاموش کنید و بعد از اتمام تنظیمات در بخش مشخص، گزینه‌ی کارت شبکه را از محدودی پویش فایروال خارج کنید.

* کارت‌های شبکه، نیاز به نصب درایور دارند پس مطمئن شوید آن را نصب کرده‌اید.

* اگر دو یا چند کارت شبکه دارید که بی‌استفاده هستند آنها را غیر فعال (Disable) کنید.

توجه: تمام تنظیماتی که در ادامه به صورت گام به گام مرور خواهد شد در هر دو سیستم مشترک است، مگر آنکه خلاف آن نوشته شده باشد.

مراحل اجرای تنظیمات به این شرح است

۱. از طریق کنترل پانل به مسیر Network Connection بروید
۲. بر روی کارت شبکه راست کلیک کنید و سپس گزینه Properties را انتخاب کنید

۳. از تب General گزینه TCP/IP را انتخاب و کلید Properties را بزنید.

۴. در مرحله‌ی بعد شما باید گزینه‌ی Use the following IP address را انتخاب کنید و سپس گزینه‌های مربوط به آن را تکمیل کنید.

IP Address * در این بخش باید آدرس منحصر به فرد این کارت شبکه وارد شود. در آدرس‌های IP دو بحث وجود دارد اول هاست و دوم رنج (Host & Range). رنج IP باید در تمام کلاینت‌ها یکسان باشد (آنهایی که قرار است با هم ارتباط داشته باشند) مثلاً رنج‌های ۱۹۲،۱۶۸،۰ تا ۱۹۲،۱۶۸،۱ و ۱۰،۰،۰ تا ۱۰،۰،۰ و...

به طور کلی رنج IP به ۳ اکتت (Octet) هر بخش از ای پی است) گفته می‌شود که در تمام کلاینت‌ها باید یکی باشد. حال X نشانه‌ی هاست (Host) است که به تعریفی شماره‌ی کلاینت است (از ۱ تا ۲۵۴). پس به این وسیله آدرس‌دهی شما باید به گونه‌ای باشد که کلاینت‌ها در یک رنج و از دو هاست مختلف باشند مثلاً ۱۹۲،۱۶۸،۰،۲ ، ۱۹۲،۱۶۸،۰،۱

Subnet Mask * بخش مهم دیگری که در آدرس‌دهی است، مبحث Subnet Mask خیلی پیچیده‌تر هست اما، تمام Subnet‌های یک شبکه باید یکسان باشد. شما می‌توانید در کل از ۲۵۵،۲۵۵،۲۵۵،۰ استفاده کنید.

Default Gateway * در شبکه‌های نقطه به نقطه (یا استفاده از دو سیستم) این بخش معنای چندانی نخواهد یافت اما، به طور کلی اگر کامپیوتر نداند که یک پکت باید به چه مسیری برود و مقصد آن کجاست پکت را تحویل Default

Getaway می‌دهد.

DNS * این بخش تنها در شبکه‌های بزرگ موسوم به Infrastructure معنا پیدا می‌کند که توضیح آن در حوصله‌ی این مقاله نیست.

۴. پس از تنظیم آدرس‌های کارت شبکه OK و دوباره OK را بزنید در صورت نیاز یک بار کارت شبکه خود را Disable و سپس Enable کنید.

۵. روی کارت شبکه دو بار کلیک کنید و در تب Support مطمئن شوید تنظیماتی که انجام دادید لحاظ شده است.

د) معایب و اشکالات

دو اشکال اساسی پس از شبکه کردن و اعمال تنظیمات به وجود می‌آید * هرگاه علامت ؟ را روی کارت شبکه دیدید، به معنای همنام بودن IP های دو سیستم است. ممکن است کارت شبکه‌ی شما IP را داشته باشد که کارت شبکه‌ی دیگری در همان سیستم یا در شبکه آن را داشته باشد در وهله‌ی اول با تغییر هاست (Host) سعی در برطرف کردن اشکال کنید و اگر رفع نشد به طور کلی رنج IP خود را عوض کنید.

* اگر علامت ضربدر قرمز روی کارت شبکه‌ی شما وجود داشته بدین معنا است که کابل شبکه‌ی شما متصل نشده یا در بخش مربوط به سیم‌کشی (محل اتصال به سوکت) یک قطعی وجود دارد یا اصلاً کابل شما کراس نیست. اگر هیچ یک از دو اشکال بالا وجود نداشته می‌توانید از دستور PING برای تست و امتحان شبکه استفاده کنید.

ابتدا در CMD کلمه‌ی Run را تایپ کنید و سپس دستور ping ip address را تایپ کنید. دقت کنید که IP Address، آدرس ای پی دستگاه مقابل باشد. حال اگر به شما پاسخ دهد (اصطلاحاً TTL ها را می‌توان دید) بدین معنی است که ارتباط شما به صورت صحیح برقرار شده، در غیر این صورت باید نرم افزارهای فایروال خود و دیگری را چک کنید.



دوربین های دید در شب:

چشمانی برای تاریکی

علی ظریف ابن کاظم



بازتابش این پرتوها را دریافت و تصویر را تهیه می کند. مشکل این طرح این بود که به سرعت به وسیله دشمنان نمونه برداری شد و سربازان دشمن توسط NVD های خود می توانستند پرتوهای فرو سرخ تابش شده را ببینند.

نسل اول:

این نسل هم اکنون رایج ترین مورد استفاده در دنیاست. یک NVD نسل اول، نور موجود در محیط را چندین هزار برابر تقویت می کند و به این ترتیب تصویر واضحی از تاریکی در اختیار شما قرار می دهد. این تجهیزات تصویر کامل و واضحی را با قیمت ارزان برای شما تهیه می کند که برای قایقرانی، شکار، مشاهده ی حیات وحش یا محافظت از منزل مناسب است. در هنگام استفاده از این تجهیزات به این موارد بر خورد می کنید:

- یک صدای زوزه ی خفیف از دستگاه شنیده می شود.
- لبه ی تصویر کمی محوشدگی دارد. این پدیده به عنوان انحراف هندسی (Geometric distortion) شناخته می شود.
- وقتی دستگاه را خاموش می کنید تا مدتی با رنگ سبز می درخشد.

نسل دوم:

این نسل به علت قیمت بیشتر (حدود ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ دلار بیشتر از نسل اول) برای نیروهای پلیسی و قانونی یا کاربرهای حرفه ای استفاده می شوند. تفاوت بین نسل اول و دوم استفاده از یک صفحه ی میکرو کانال موسوم به MCP در آن است. MCP از میلیون ها فیبر نوری کوتاه و موازی تشکیل شده است. زمانی که الکترون ها از یک شبکه فیبر نوری می گذرند هزاران الکترون دیگر آزاد می شود. این فرآیند سبب می شود تا تقویت نور در این تجهیزات چندین برابر نسل اول شود و تصویر شفاف تر و مناسب تری به دست آید.

نسل سوم:

در این نسل با استفاده از مواد شیمیایی حساس، گالیم آرسنید، تصویر روشن و شفاف تر و با تفکیک پذیری بالاتری به دست می آید. همچنین استوانه ی تقویت کننده با یک محافظ یونی پوشیده شده است که عمر استوانه را افزایش می دهد.

نسل چهارم:

این نسل بدون شک بزرگترین رکورد فناوری تقویت تصویر در ۱۵ سال گذشته است. با حذف محافظ یونی که در نسل سوم افزوده شده بود، اختلالات زمینه نیز کاهش و نسبت سیگنال به نویز، افزایش می یابد. افزودن یک سامانه ی تأمین توان با تنظیم خودکار اجازه می دهد که NVD بتواند به هر گونه نوسان در شرایط نوری پاسخ دهد. این توانایی، پیشرفت عظیمی در تجهیزات دید در شب ایجاد کرده است. چرا که به کاربران NVD اجازه می دهد به سرعت و بدون هیچ تأثیر جانبی از شرایط پرنور به شرایط کم نور بروند.

از جمله ویژگی های نسل چهارم می توان به موارد زیر اشاره کرد:

- ۱- بیش از ۱۰۰ درصد پیشرفت در پاسخ تصویری
 - ۲- نمایش فوق العاده در نورهای بسیار کم
 - ۳- حداقل سه برابر وضوح و تفکیک پذیری بیشتر در نورهای کم
- اگرچه اکثر NVD های موجود در بازار از نسل صفر و یک هستند؛ این نسل همچنان رکورد جدید در بازار تجهیزات دید در شب را در دست دارد. نسل چهارم تجهیزات دید در شب، اثربخشی عملیات شبانه برای نیروهای نظامی استفاده کننده از این تجهیزات را به طور قابل توجهی افزایش داده است. حال به این فکر کنید که در جایی قرار دارید که آنقدر نور زیاد است که شما قادر به تشخیص اجسام از هم نیستید به نظر شما از دوربین های نسل چهارم می توان در این مکان استفاده کرد یا باید دوربین های دو منظوره ی طراحی شود که در عملیاتی که هم تاریکی و روشنی وجود دارد بتوان از آن استفاده کرد؟ فکر کنید...

دوربین های

دید در شب در اصطلاح

می شود که امکان دید در تاریکی

تجهیزات عملاً می توان فردی را که در

مطلق ایستاده است را مشاهده کرد.

طرز کار:

این دوربین ها بسته به فناوری کاربردی خود به دو روش کار می کنند:

۱- بهسازی تصویر

۲- تصویر سازی گرمایی

تجهیزات نوع اول یا بهسازی تصویر از روش جمع آوری و تقویت نورهای اندکی که از جسم متصاعد می شود و منابع نوری محدود موجود در محیط (ستاره ها و ماه) که با چشم غیر مسلح دیده نمی شوند استفاده می کند. در نوع دوم یا تصویر سازی گرمایی از جمع آوری بخش بالایی طیف های نور فرو سرخ استفاده می شود. این طیف ها به عنوان گرما از جسم متصاعد می شوند و بنابراین اشیا یی که گرم هستند مانند بدن جانداران، بیشتر از اجسام سرد مانند درختان، تشعشع فرو سرخ دارند. اما از آنجا که تصویر این دوربین ها طیف رنگی غیر واقعی (قرمز برای اجسام گرم و آبی برای جسم سرد) دارند چندان به عنوان دوربین دید در شب استفاده نمی شود و مصارف خاصی دیگری دارد.

بنا بر توضیحات فوق، واژه ی دید در شب به تجهیزات نوع اول یا بهسازی تصویر گفته می شود که در این مقاله به توضیح آن می پردازیم.

فناوری بهسازی در تصویر:

همان گونه که گفته شد در این روش نورهای محدود موجود در محیط (ستاره ها، ماه و یا فرو سرخ) توسط لنز شیئی که یک لنز معمولی است جمع آوری شده و به استوانه ی کاغذی تقویت تصویر فرستاده می شود. فوتون های نور در بدو ورود به این استوانه به الکترون تبدیل می شوند و در طول این استوانه الکترون ها به واسطه ی فرآیندهای الکتریکی و شیمیایی از نظر تعداد تقویت می شوند. این الکترون ها مضاعف شده به سمت صفحه ی فسفوری که الکترون ها را مجدداً به نور مرئی تبدیل می کند پرتاب شده و تصویر تولید شده به وسیله ی این صفحه در لنز چشمی مشاهده می شود. این تصویر باز سازی شده به صورت اشباع با رنگ سبز مشاهده می شود. تجهیزات دید در شب در طول سال ها تکمیل شده اند. این تجهیزات را به لحاظ فناوری ساخت می توان به پنج نسل تقسیم کرد. تفاوت این نسل ها در استوانه ی تقویت کننده ی نور که در حقیقت قلب یک دوربین دید در شب یا NVD می باشد، است.

نسل صفرم:

سامانه ی دید در شب ابتدایی که توسط نیروی زمینی ایالات متحده ساخته شد و در جنگ جهانی دوم و جنگ کره مورد استفاده قرار گرفت. این NVD ها از فناوری فرو سرخ فعال استفاده می کردند. بدین معنی که یک واحد نشانگر فرو سرخ که نور فرو سرخ که نور را مانند چراغ قوه می تاباند به NVP متصل است. لنز NVD نیز



من کجای این جهانم؟

سیستم موقعیت‌یاب جهانی یا GPS (Global Positioning System) سیستم کامل و عملیاتی موقعیت‌یاب ماهواره‌ای است. در این سیستم شبکه‌ای با حداقل ۲۴ ماهواره داده‌هایی شامل مکان خود را به زمین می‌فرستند. گیرنده‌های زمینی جی‌پی‌اس با دریافت این داده‌ها موقعیت گیرنده را روی زمین محاسبه و ارائه می‌کنند. ماهواره‌های این سیستم به سفارش وزارت دفاع ایالات متحده آمریکا ساخته و در مدار زمین قرار داده شده‌اند. جی‌پی‌اس در ابتدا برای مصارف نظامی تهیه شد، ولی از سال ۱۹۸۰ استفاده‌های عمومی از آن آزاد و آغاز شد.

نام کامل = Global Positioning System

اولین ماهواره‌ی GPS سال ۱۹۷۸ در فضا قرار گرفت.

تکمیل کانال ۲۴ عددی ماهواره‌ی در سال ۱۹۹۴ انجام گرفت.

طول باتری‌هایی که برای تولید انرژی روی این ماهواره‌ها قرار دارند حدود ۵/۵ متر است. به طور یقین می‌توان گفت که GPS یکی از بهترین و کامل‌ترین دستاوردهای بشر برای شناسایی و مکان‌یابی روی کره‌ی زمین است که روز به روز در حال کامل‌تر شدن است. هر کس که بخواهد بداند کجاست و به کجا می‌رود به این سیستم نیازمند است. با توجه به کاهش شدید بهای گیرنده‌های این سیستم و افزایش امکانات آنها، این تکنولوژی در آینده‌ی نزدیک بیش از پیش در اختیار همگان قرار خواهد گرفت.

کنترل زمینی:

بخش کنترل زمینی این سامانه شامل دستگاه‌های کنترل زمینی است که مختصات معلوم دارند و موقعیت آنها از طریق روش‌های کلاسیک تعیین موقعیت نظیر روش VLBI (تعیین فواصل بلند توسط کوآزارها) و روش SLR (فاصله‌سنجی ماهواره‌ای با امواج لیزر) به دست آمده است. این دستگاه‌ها وظیفه‌ی تعقیب پل‌ی نومیال (Polynomials) ریاضی به طریق کمترین مربعات، پارامترهای مداری (افم‌ریزها) و موقعیت ماهواره‌ها را به یک سیستم مختصات ژئودتیک ژئوسنتریک (مبدأ سیستم مختصات تقریباً در مرکز زمین قرار دارد) محاسبه می‌کند. تعداد این ایستگاه‌های زمینی پنج عدد است که ایستگاه اصلی به نام کلادو اسپرینگ در آمریکا قرار دارد و چهار ایستگاه فرعی دیگر در سایر نقاط کره‌ی زمین مستقر هستند. آخرین بخش از سیستم GPS قسمت کاربران سیستم است که خود شامل دو بخش است:

۱- آنتن دریافت کننده‌ی اطلاعات ارسالی از ماهواره‌ها

۲- گیرنده: پردازش کننده‌ی اطلاعات دریافتی و تعیین کننده موقعیت مکان آنتن نرم‌افزار و میکرو پروسور داخل گیرنده، فاصله‌ی بین آنتن زمینی تا ماهواره‌های مرتبط با گیرنده را تعیین می‌کند. سپس با استفاده از حداقل چهار ماهواره موقعیت X و Y ارتفاع محل استقرار آنتن یا همان گیرنده تعیین می‌شود.

نکته‌ی مهمی که می‌بایست به آن توجه داشت این است که ارتفاعی که GPS به ما می‌دهد با ارتفاع موجود در نقشه‌ها و اطلس‌ها فرق می‌کند. ارتفاع GPS نسبت به سطح، مبنایی به نام بیضوی است، در حالی که ارتفاع موجود در نقشه‌ها ارتفاع اورتومتريک است که از سطح دریاهای آزاد محاسبه می‌شود. مقدار این اختلاف در بیشترین حالت، حدود ۱۰۰ متر است.

کاربردهای GPS

۱- نقشه برداری ۲- پروژه‌های عمرانی ۳- کوهنوردی ۴- کایت سواری ۵- کشتیرانی ۶- سفر در مناطق ناشناخته ۷- قایقرانی ۸- عملیات نجات هنگام وقوع سیل و زمین لرزه.

GPS چگونه کار می‌کند؟

ماهواره‌های این سیستم، در مدارهایی دقیق هر روز ۲ بار به دور زمین می‌گردند و اطلاعاتی را به زمین مخابره می‌کنند. گیرنده‌های GPS این اطلاعات را دریافت

کرده و با انجام

محاسبات هندسی،

محل دقیق گیرنده را نسبت

به زمین محاسبه می‌کند. در واقع گیرنده،

زمان ارسال سیگنال توسط ماهواره را با زمان دریافت آن مقایسه می‌کند. از اختلاف این دو زمان، فاصله‌ی گیرنده از ماهواره تعیین می‌شود. سپس این عمل را با داده‌های دریافتی از چند ماهواره‌ی دیگر تکرار می‌کند و بدین ترتیب محل دقیق گیرنده را با اختلافی ناچیز معین می‌کند.

گیرنده به دریافت اطلاعات همزمان از حداقل سه ماهواره برای محاسبه‌ی دو بُعدی و یافتن طول و عرض جغرافیایی و همچنین دریافت حداقل چهار ماهواره برای یافتن مختصات سه بُعدی نیازمند است. با ادامه‌ی دریافت اطلاعات از ماهواره‌های گیرنده به محاسبه‌ی سرعت، جهت، مسیر پیموده شده، فواصل طی شده، فاصله‌ی باقی مانده تا مقصد، زمان طلوع و غروب خورشید و بسیاری اطلاعات مفید دیگر اقدام می‌کند.

ماهواره‌های فعال (on):

۲۴ عدد ماهواره GPS در مدارهایی به فاصله ۲۴۰۰۰ مایل از سطح دریا گردش می‌کنند. هر ماهواره دقیقاً طی ۱۲ ساعت یک دور کامل به دور زمین می‌گردد. این ماهواره‌ها انرژی خود را از خورشید تأمین می‌کنند. همچنین باتری‌هایی نیز برای زمان‌های خورشید گرفتگی یا مواقعی که در سایه‌ی زمین حرکت می‌کنند به همراه دارند. راکت‌های کوچکی نیز ماهواره‌ها را در مسیر صحیح نگاه می‌دارند. به این ماهواره‌ها NAVSTAR نیز گفته می‌شود. آنها با یک سرعت ثابت در حرکت هستند و در هر ۲۴ ساعت دوبار زمین را با سرعتی معادل ۷۰۰۰ مایل در ساعت دور می‌زنند.

ماهواره‌های GPS توسط انرژی خورشید تغذیه می‌شوند. آنها مجهز به باتری‌های قابل شارژ اتوماتیک برای زمان‌های خاص هستند.

خدمات این سیستم رایگان و به صورت شبانه‌روزی است.

سیستم‌های دیگر:

سیستم گل‌رناس: این سیستم را دولت شوروی ساخته است و هم اکنون به دست کشور روسیه اداره می‌شود. این سیستم هم اکنون ۴۵ درصد قابلیت مانور دارد و قرار است تا سال ۲۰۰۸ به همراه کشور هند به طور کامل به بهره‌برداری برسد.

سیستم گالیله: این سیستم توسط اتحادیه اروپا گسترش داده شده است و قرار است به همراه کشورهای هند، عربستان سعودی، کره‌ی جنوبی، اکراین، چین و مراکش تا سال ۲۰۱۰ به شکل مؤثر به کار گرفته شود.

سیستم بیدو (Beidou): این سیستم به صورت مستقل توسط چین در حال گسترش است.

البته تمام این سیستم‌ها از نظر اطلاعاتی نیز کاربرد دارند و به همین دلیل است که کشورها سخت در پی آن هستند که خود پایه‌گذار این سیستم باشند.

امیدواریم که در کشور ما ایران توجه بیشتری به امور

نجوم و فضا و فضانوردی بشود تا به جای

استفاده از دستاوردهای دیگران، دیگران

از دستاوردهای ما استفاده کنند.



خطر چاقی

معصومه رضائی بنایی
کارشناس آموزش ابتدایی

در نقاط مختلف اروپا فرق می‌کند. در اروپای شمالی این میزان به ۱۰ تا ۲۰ درصد می‌رسد، ولی در جنوب اروپا این رقم بالاتر از ۲۰ درصد و در بخش‌هایی از جنوب ایتالیا به ۳۶ درصد نیز می‌رسد. میزان شیوع این وضعیت در کودکان اروپای شرقی و مرکزی کمتر است، چون اقتصاد این کشورها در پی حوادث دهه ۹۰ و دوران گذار سیاسی گرفتار رکود بود. در کشور روسیه، کاهش رفاه سرانه، طی این دهه با کاهش چاقی و افزایش شمار کودکان با وزن کمتر از اندازه همراه بود. در ژاپن، درصد کودکان چاق در سنین ۶ تا ۱۴ سال ساکن izumiohtsu از ۵ درصد در سال ۱۹۷۴ به ۱۰ درصد در سال رسید. کشورهای در حال توسعه، کشورهای خاورمیانه، شمال آفریقا و آمریکای لاتین بالاترین میزان کودکان پیش دبستانی با وزن زیاد از حد را در خود جای داده‌اند. در تایلند، شیوع چاقی در اطفال ۶ تا ۱۲ ساله طی دو سال، از ۱۲/۲ درصد به ۱۵/۶ درصد رسید. بین ۵ تا ۱۰ درصد جوانان چینی هم چاق‌اند. حتی روند چاقی در اطفال پیش دبستانی در چین بسیار به‌ت‌آور است. در طی این دوره‌ی هشت ساله، سرعت این پدیده ده برابر بیشتر شده است.

محیط زندگی مستعد چاقی

تحقیقات نشان می‌دهد که بین مدت زمانی که صرف تماشای تلویزیون می‌شود و تعداد نوشابه‌های گازدار خورده شده با چاقی، رابطه وجود دارد. سهم انرژی نوشابه‌ها در جوانان چاق بیشتر از جوانان غیر چاق است. یک شکلات بزرگ، یک پنجم کالری لازم برای یک فرد ۱۰ ساله را تأمین می‌کند. تبلیغات مواد غذایی بر انتخاب کودکان (نوع و مارک ماده غذایی دلخواه آنان) تأثیر می‌گذارد؛ یعنی چیزهایی که می‌خرند یا والدین خود را برای خریدن آنها به سته می‌آورند. هر چه بچه‌ها آگهی‌های بازرگانی مواد غذایی را بیشتر تماشا کنند، خوراکی‌های سرپایی و پرکالری بیشتری می‌خورند. امروزه گرایش زیادی به خوردن غذای سرپایی در بین وعده‌های اصلی غذا به وجود آمده است. در انگلستان، ۹۱ درصد کودکان دست کم، یک بار در هفته از این نوع خوراکی‌ها می‌خورند. کودکان، هدف اصلی صنایع غذایی‌اند. در سال ۱۹۹۸، هزینه تبلیغات رستوران‌های زنجیره‌ای مک‌دونالد بیش از یک میلیارد دلار بود. کودکان مخاطب اصلی این تبلیغات بودند. برخی شرکت‌ها پول بیشتری برای به دست آوردن حقوق انحصاری معرفی محصول خود در مدارس، باشگاه‌های ورزشی و اماکن عمومی برای حمایت از کالایشان می‌پردازند.

بچه‌ها و عدم تحرک

یک بچه‌ی سالم و طبیعی همواره فعال و پرنرژی است اما، محیط شهری کنونی، مجال چندانی برای فعالیت و بازی بچه‌ها باقی نگذاشته است. تماشای تلویزیون، صبح تا غروب به حالت ساکن و بی‌تحرک پشت کامپیوتر نشستن و خوردن چیپس و پفک یا دیگر غذاهای سرپایی به یک فرهنگ مبدل شده است. دو سوم بچه‌ها در تمام جهان به اندازه‌ای که سلامت آنها را حفظ کند، ورزش نمی‌کنند. در اروپا، تنها سه کشور، دست کم ۲ ساعت در هفته درس ورزش را در برنامه‌ی مدارس ارائه کرده‌اند. در آمریکا، مشارکت روزانه در درس ورزش دبیرستان از ۴۲ درصد در سال ۱۹۹۱ به ۲۹ درصد در سال ۱۹۹۹ رسیده است. فعالیت بدنی به طرز چشمگیری از دوره‌ی نوجوانی به بعد کاهش می‌یابد. مثلاً در دانمارک مشارکت در فعالیت‌های ورزشی از ۹۰ درصد در ۱۲ سالگی به ۴۶ درصد در ۱۷ سالگی کاهش یافته است. (گزارش سمینار علوم تندرستی - ۲۰۰۱) در حال حاضر، همه‌گیری چاقی عمده‌ت‌اثر زندگی در محیطی است که ورزش و فعالیت بدنی در آن تشویق نمی‌شود.

بچه‌های چاق، سه برابر بچه‌های معمولی در معرض خطر ابتلا به فشار خون قرار دارند. علاوه بر این، خطر فشارخون، ضریب توده‌ی بدن (Bmi) را نیز افزایش می‌دهد. تحقیقات طولانی روی افراد همگن نشان می‌دهد که چاقی از کودکی به بزرگسالی (که ناخوشی بسیار آشکاری است) گذر می‌کند. چاقی در دوران بلوغ به طور مستقیم سبب افزایش ناخوشی و مرگ و میر در دوران بزرگسالی (جدا از وزن افراد در این دوران) خواهد شد. خطر ابتلا به دیابت نوع دوم به طور آشکار با افزایش چاقی رابطه دارد. متأسفانه روند جدیدی از افزایش موارد ابتلا به دیابت نوع دوم در بچه‌های سراسر جهان در حال شکل‌گیری است که حتی برخی را از سن هشت سالگی گرفتار می‌کند. چاقی در دوران کودکی در برخی مناطق، کاملاً همه‌گیر شده و در مناطق دیگر نیز در حال افزایش است. تقریباً ۲۲ میلیون نفر کودک زیر پنج سال در جهان چاق‌اند یا اضافه وزن دارند. در آمریکا، درصد کودکان چاق بین سنین ۶ تا ۱۱ سال از آغاز دهه ۱۹۶۰ تا کنون دو برابر شده است. شیوع این وضعیت از ۵ درصد در سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۶۵ به ۱۵ درصد در سال‌های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰ (در هر دو جنس دختر و پسر) رسیده است.

شیوع چاقی در بچه‌های سنین ۱۲ تا ۱۹ سال به طرز فاحشی از ۵ درصد در ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۰ به ۱۵ درصد در سال ۲۰۰۰ رسیده است.

بیش از ۱۰ درصد کودکان پیش دبستانی که سنین ۲ تا ۵ سال را در بر می‌گیرند، اضافه وزن دارند (۷ درصد در سال ۱۹۹۴). آمار کودکان چاق و دارای اضافه وزن



وقتی شکل‌ها تصمیم می‌گیرند

○ سیده آرام



«از وقتی که رفته پیش این فال‌گیر. دایم یک چیزهایی قاطی اسفند می‌کند و تمام اتاق را دود می‌گیرد. تا دلتان بخواهد تکه‌های کاغذ از پنجره آویزان است... خواهرم حدود هشت ماه است که عقد کرده با اینکه تحصیل کرده است، این دفعه‌ی آخری که با شوهرش اختلاف پیدا کرد به پیشنهاد یکی از دوست‌هایش رفت فال قهوه. مو به مو هم به کارهای فال‌گیر عمل می‌کند؛ بارها شوهرش تماس گرفت ولی جواب نداد... می‌خواهم بدانم اصلاً ریشه این خرافات چیست که حتی در نسل جوان ما و به اصطلاح امروزی رخنه کرده و ما باید چه کار کنیم؟»

بخش‌هایی از نامه‌ی حنانه، س از تهران را خواندیم. متأسفانه خرافه‌پرستی و اعتقاد به فال و جادو هنوز هم که هنوز است خانواده‌ها را گرفتار کرده است که خیلی وقت‌ها باعث از هم پاشیدگی پیوند یک خانواده هم می‌شود.

برای بشر اولیه تقریباً تمام حوادث و پدیده‌های جهان به دلیل ناآشنایی و ناآگاهی ناشناخته بود. از آنجا که قادر به درک رابطه‌ی صحیح بین علت و معلول حوادث نبود، به ناچار اولین چیزی که درباره‌ی علت وقوع حوادث به ذهنش می‌رسید به عنوان یک اصل باور می‌کرد. این رفتار به تدریج ریشه‌دار شد و دلیل وقوع تمام حوادث را به موهوماتی ربط داد که هیچگاه وجود خارجی نداشت. رفته رفته با پیشرفت علم و پویایی ذهن بشر دلایل غیر منطقی و موهوم جای خود را به دلایل منطقی داد. ولی گروهی، از این رفتار و عادت افراد ناآگاه سوء استفاده کردند و حتی پا را فراتر گذاشته و خود را رابط بین دنیای مادی و ماورایی معرفی کردند که متأسفانه امروزه نیز بسیار شاهد آن هستیم. از طرفی، افرادی که دچار مشکل می‌شوند و در بحرانی قرار می‌گیرند چون مضطرب هستند و فشار روانی بر آنها زیاد می‌شود به دنبال پناهگاهی می‌گردند که بتواند آنها را تا حدی و تا زمان محدودی از آن شرایط دور نگه دارد و هم‌هی حرف‌ها و خواسته‌ها مطابق میل او باشد تا احساس آرامش کند، ولی این آرامش مقطعی است و افراد به دلیل ترس از آینده و فرار از شرایط موجود به طرف افرادی می‌روند که ادعا می‌کنند از آینده با خبر هستند.

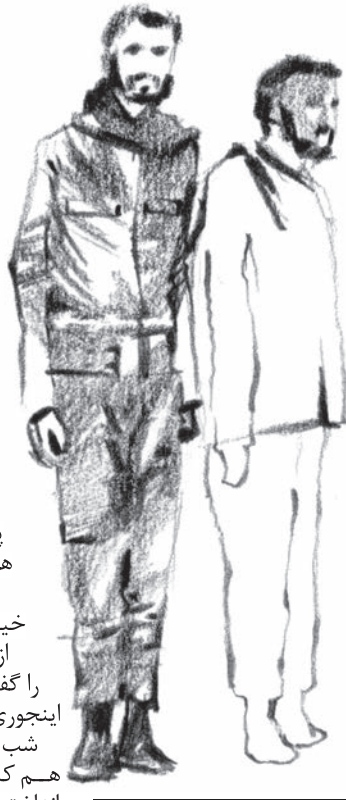
این اتفاق بیشتر در زندگی زناشویی رخ می‌دهد. وقتی دو نفر یک زندگی را تشکیل می‌دهند همانند همان بشر اولیه مسلماً با مسایل و اتفاقاتی روبه‌رو می‌شوند که برایشان ناشناخته است. حال این دو نفر اگر منطقی باشند و از سلامت روان برخوردار باشند به رابطه منطقی علت و معلول توجه می‌کنند و سعی می‌کنند با گفت‌وگو و بررسی مسایل و گاهی با مشورت کردن از پس مسایل و اتفاقات ناشناخته‌ی زندگی‌شان بیایند و برخی نیز اولین یافته‌ی ذهنی‌شان را درباره‌ی آن رویداد که ممکن است صحت نداشته باشد برای خودشان اصل قرار می‌دهند و به دلایل موهوم و بی‌اساس پروبال می‌دهند و مشکلاتشان را مضاعف می‌کنند. از طرفی تعاریف اشتباه و گمراه‌کننده‌ی که از کاربرد ادعیه متبرکه در جامعه وجود دارد، درک نادرست فرد از موجوداتی که در مصحف شریف قرآن از آنان به نام جن یاد می‌شود و تلاش سودجویانی که امرار معاش خود را در ناآگاه نگه داشتن مردم می‌دانند به مشکل این قبیل افراد دامن می‌زند. در حالی که در خود قرآن بسیار بر اصلاح نفس تأکید شده است. شاهد این امر این آیه از قرآن است که خداوند

سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آن قوم خود به این کار مبادرت نماید.

چه بهتر است افراد در چنین شرایطی به جای پناه بردن به مسکن‌های موقتی، به دنبال راه حل باشند و انرژی خود را بیهوده تلف نکنند و این انرژی را صرف تازه شدن رفتار خود و درک افراد پیرامون خود کنند.

تلافی یک اسم

الهه معرفت



گفت: از همان ضرب المثل معروف «عرب در بیابان ملخ می خورد، سگ اصفهانی آب یخ می خورد.» ببین سگ های اصفهانی چه کلاسی دارند. و خودش قاه قاه خندید. گفتم: «آقای بامزه؛ خیلی خب. حالا پایهی یک شوخی حسابی برای حاج حمید هستی یا نه؟»

ابرو در هم کشید و گفت: «من به حاجی خیانت نمی کنم.»

از من اصرار از محمد انکار. بالاخره وقتی نقشه را گفتم راضی شد. خودش هم اضافه کرد: بلکه اینجوری برود مرخصی یک استراحت بکند. شب شد. هوا هم بس ناجوانمردانه سرد بود. محمد هم کنارم بود. با کلی تلاش یک آتش حسابی راه انداختم. زانوهایمان از گرما می سوخت. ناگهان سروکله ی حاج حمید پیدا شد. با عصبانیت گفت: «خاموش کنید؟ خاموش کنید؟»

محمد گفت: «عراقی ها فرض می کنند یک تانک است دارد می سوزد؟»

حاج حمید گفت: «آنقدر خرنه؟؟؟»

با التماس گفتم: چشم، چشم ولی حاجی شما سردتان است بیایید خودتان را گرم کنید. محمد هم رفت جلو، به زور کشاندش کنار آتش. دست هایش را بالا گرفتیم و گفتم: ببین چه گرمایی دارد؟

حاجی هم که کمی گرم شده بود خندید و گفت: «البته. عین جهنم. چه بهشتی است.» من و محمد دست های حاجی را بالای آتش گرفته بودیم و مشغولش کرده بودیم به حرف نقطه ضعف حاجی هم امام بود. تا از امام (ره) می گفتم، همه چیز را فراموش می کرد. محمد هم برای بار هزارم خاطره دیدارش با امام را پرسید. یه باره حاجی به خود آمد و گفت: «خاموش کنید. خاموش کنید. ما هم با بیل شروع کردیم به برف و خاک انداختن روی آتش. اما کار از کار گذشته بود. و دست های مصنوعی حاج حمید عین چوب خشک شده بودند و حرکت نمی کردند. حاج حمید با آن دست های رو به جلو مثل شبخ دنبال ما افتاده بود و بدوبیراه می گفت. فردا صبح حاجی مجبور شد برود مرخصی تا یک جفت دست مصنوعی خوشترارش بخرد. گر چه خرج روی دستش گذاشته بودیم اما کاری کرد که بچه های گردان تا حالا که سال ها از جنگ می گذرد. صدایم می زنند. آق فرید.

گرفت. حاجی فقط از من پانزده ساله، ده سال بزرگتر بود. اما... وقتی به این مسأله فکر کردم دیدم حاجی می تواند جای برادر من باشد. پس تلافی مسأله فرید، یک شوخی کوچک به جایی بر نمی خورد.

رفتم توی سنگر. محمد داشت کمپوت می خورد. تعجب کردم کمپوت ها عین یخ در بهشت شده بودند. گفتم: پسر سرما خوردی؟ با همان لهجۀ شیرین اصفهانی گفت: «پسر، بخور که فردا این هم گیرت نمی آد. گونه ها سرخ سرخ شده بود. سری تکان دادم و گفتم: «جون به جونت کنند، اصفهانی هستی.» ابرو در هم کشید و گفت: «افتخار می کنم. بعد هم ابرو بالا گرفت و گفت: «اصفهانی جماعت، همیشه دارا بودیم همیشه آقا بالا سر بودیم. تا حالا فکر کردی چرا این عراقی ها اینقدر از من بدشان می آید؟»

گفتم: تو که از این عراقی ها بدی ندیدی؟ چکارت کردند؟

سری با تأسف تکان داد و گفت: «...!...! تو عملیات ندیدی چند گلوله خورد این ور من، اون ور من، خب این لامصبا قصد کشتن مرا دارند. از قدیم الایام این عرب ها با ما پدر گشتگی دارند یعنی ریشه، ریشه تاریخی است. تو خودت تو عملیات کسی کاری به کارت داشت. جز چند تا تیر مشقی که با عذرخواهی از بالای سرت رد شدند.»

گفتم: «ولندش همانقدر گلوله از بغل گوش تو رد شد از بغل گوش من رد شد؟ دومندش وسط عملیات که تیر مشقی در نمی کنند.»

قاه قاه خندید و گفت: «از ننه ام پرسیدند نظرت در مورد جنگ تحمیلی چی چیه اس؟ گفتش می ترسم آخرش این وسط چشم یکی در بیاد.»

گفتم: بامزه حالا نگفتی ریشه ی تاریخی این کینه از کجا نشأت می گیرد؟

همیشه بعد از عملیات رکود و سکوت و سکون بود. سرمای کردستان هم تا مغز استخوان نفوذ می کرد. قبل از عملیات در تب و تاب عملیات بودیم، حین عملیات هم که از زمین و آسمان آتش می بارید و نمی فهمیدیم سرمای زمستان یعنی چه؟ اما امان از بعد عملیات... از سرما کبود شده بودیم. نوبت نگهبانی من بود. گفتم سوسه بیایم و نرم. به محض اینکه حاج حمید را دیدم خودم را میچاله کردم. البته حاج حمید، اسمش حاج حمید نبود. من اسمش را گذاشته بودم حاج حمید همه به اسم واقعی اش حاج فرید صدایش می کردند. اما من چون از فرید پسر همسایه روبه رویی خانه مادر بزرگم خوشم نمی آمد. می گفتمش حاج حمید همیشه ی خدا هم می خندید و می گفت: راست بگو چند بار از دست این فرید کتک خوردی من هم که به اسم فرید حساسیت داشتم داد و بیداد راه می انداختم. حاج حمید فهمیده بود من از این اسم خوشم نمی آید صدایم می زد، آق فری. فریدخان، فرید. مخلص کلام اینکه سر این قضیه ی فرید من و حاجی مثل کارد و پنیر بودیم. اما چه می شد کرد که معاون گردان بود و به قول بچه ها گفتنی مغز متفکر گردان. همه دوستش داشتیم. اما بفهمی نفهمی سر این مسأله فرید یک نمونه از حاجی دلخور بودم. حاجی که مرا دید لیخندی زد و گفت: «آی فری جان، چه نشستستی برو استراحت کن که امشب پست نگهبانی داری. لب هایم را لرزندم که مثلاً از سرما نمی توانم حرف بزنم. به آسمان نگاه کرد و گفت: «خدا یا شکر به خاطر این نیروهای بسیار بسیار مؤمن و مخلص. تو این سرمای جانسوز، با این حاجی نامهربان باز این پسر نشستسته و ذکر خدا را فراموش نمی کند. سری تکان داد و گفت: ادامه بده فرزند. ادامه بده. حرصم



۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
													۱
													۲
													۳
													۴
													۵
													۶
													۷
													۸
													۹
													۱۰
													۱۱
													۱۲
													۱۳

افقی

- ۱- پست‌ترین نقطه‌ی سطح خشکی‌ها در جهان - نگین‌انگشتی
- ۲- آرزو - تالار - نوعی بیماری پوستی
- ۳- آخرین حرف الفبای انگلیسی - واحد پول ژاپن - دانا - رود بزرگ
- ۴- روش اهل سنت - ضدحمله
- ۵- آنچه روی آب حرکت می‌کند - زمین لم‌یزرع - نشانه‌ی استمرار فعل
- ۶- دین‌داری - از نیروهای دفاعی ایران در دوران دفاع مقدس - نشان و علامت
- ۷- مادر باران! - خشونت - خداوند فرموده‌اند: اگر او نبود زمین و آسمان را نمی‌آفریدم.
- ۸- چله‌ی کمان - گذاخته - محل غیبت امام مهدی (عج)
- ۹- شغلش تعویض پول و ارز است - جان‌پناه رزمنده
- ۱۰- مروارید درشت - درخت جوان - مادر عرب - قیمت‌بازاری
- ۱۱- گیاه خرداری که از آن کتیرا می‌گیرند - خنده‌دار - جلگه‌ی وسیع
- ۱۲- وفای به عهد - جدّ گرامی پیامبر اکرم (ص) - مارکی بر اتومبیل
- ۱۳- عالم مادی - عملیاتی در دوران دفاع مقدس که در تاریخ ۶۶/۸/۲۸ در عمق ۲۵۰ کیلومتری استان دهوک عراق انجام شد.

عمودی

- ۱- این رویداد مهم در روز ۲۶ مرداد ۱۳۶۹ رخ داد.
- ۲- از سوره‌های قرآن کریم که به ام‌القرآن معروف است - دعای صبح‌جمعه - خواب خوش
- ۳- مدفن حضرت شاه عبدالعظیم حسنی (ع) - لاستیک اتومبیل - جان انسان
- ۴- پدر برق - قطار - از ضمایر
- ۵- لوس و از خود راضی - درک یکدیگر
- ۶- فلز سرخ رنگ - انقلاب مردم فلسطین

طراح جدول: ابراهیم زارعی

حل جدول شماره گذشته:

۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
ه	م	ی	ا	ل	ا	ن	م	ا	ع	*	/	*	۱
ج	*	ک	ی	ن	/	و	ک	*	/	ف	ج	/	۲
/	س	ا	ی	*	م	ا	ج	*	=	و	ع	د	۳
ف	ن	*	=	ا	ل	*	د	ا	ح	=	ا	ح	۴
/	ی	*	س	ی	ن	*	ب	ی	م	ا	*	ی	۵
س	د	ن	ه	م	*	ا	د	ن	*	ل	ا	ی	۶
و	/	ا	د	*	ق	م	/	*	=	م	ا	ل	۷
ن	ا	ه	ی	د	ن	*	ی	ن	*	ی	ا	ن	۸
ا	*	م	ج	ن	م	*	ا	س	ن	*	د	ا	۹
س	گ	ک	*	ن	ز	*	ب	ن	گ	ا	ل	۱۰	
ل	ی	ن	ل	*	ب	ا	ل	*	و	ک	ل	۱۱	
ه	و	ن	*	س	و	ن	/	و	ا	*	ا	۱۲	
*	ل	ی	ی	و	ز	و	ن	س	ع	ر	۱۳		

۷- فدراسیون دو و میدانی - بنده و غلام زر خرید - نگرش

- ۸- انتقال فکر - پیدا کردن
- ۹- راز و نیاز با خداوند - روشنایی - تلخ عرب
- ۱۰- مقیاس طول - سنگ‌های ذوب شده در داخل پوسته یا اعماق زمین
- ۱۱- مهریه‌ی حضرت زهرا (س) - سرخ رنگ - قرن
- ۱۲- از طعم‌ها - ثمربخش - حکم و رای فقیه
- ۱۳- حجت‌الاسلام شهید، فرماندهی قرارگاه فتح که در تاریخ ۱۵ مرداد ماه ۱۳۶۲ به فیض شهادت نایل آمد.

برندگان جدول شماره گذشته:

- ۱ - جواد خشنودی - کاشان
- ۲ - صغری میرزایی - تهران

اشتراک شش‌ماهه: ۲۱۰۰ تومان یک‌ساله: ۴۲۰۰ تومان

اینجانب.....
 متقاضی نشریه شاهد جوان می‌باشم که حق اشتراک آن را:
 طی رسید بانکی پیوست به حساب ۲۱۸۲۰۵۵۵ بانک تجارت شعبه میدان هفتم تیر تهران (قابل پرداخت در کلیه شعب بانک تجارت) به نام موسسه فرهنگی شاهد واریز نموده‌ام.
 نشانی دقیق:.....

تلفن و کد شهرستان:.....

امضا:..... تاریخ:.....

فرم اشتراک
 جلال

نشانی مجله: تهران صندوق پستی ۱۵۷۱۵/۱۹۴
 تلفن: ۸۸۸۲۳۵۸۴

"The seed of goodness in men's heart"

A Story by SARFARAZ

One day when Ahmed came home from school he was so sad. What's the matter? Asked his mother. I'm confused, he said. About what? Asked his father. You see, today my teacher was telling us about the benefit of working for Allah and taking care of our parents, he said. What do you mean? Asked his father. You know working and learning about Islam, he said. Ahmed if you want to leave to study you should do it, said his mother. And don't worry about us, we'll be fine Insha Allah, said his father encouragingly.

So, after some days he made up his mind. I think I'm ready to leave, he told his parents. Masha Allah. I'm so proud of you, said his father. And may Allah bless you and makes you strong, said his mother. Ahmed left after Zuher salat. He was sixteen at this time. He was scared, because he never traveled alone before. He asked Allah to help him. And Allah doesn't leave his servants alone.

Ahmed traveled all over the world to learn about Islam. He met many great scholars of that time. He became famous with his knowledge. He taught many people all over the world. He went back to visit his parents once in a while. They were very happy to see him like this.

One day Ahmed was sitting in the Masjid. He was reciting "Sura - al - qa'f". He heard someone was crying. He looked around him. A man was sitting there. He walked toward the man. What's the matter brother? He asked him. I'm a sinner the man said. I haven't touched the Quran for years. I did many other bad things, he said. Will I be forgiven? Asked the man.

Ahmed smiled at the man. Ahmed asked the man. "Have you not heard what Allah says in the glorious Quran:

'say: o 'Ibaadi (my slaves) who have transgressed against themselves (by committing evil deed and sins)! Despair not of the Mercy of Allah forgives all sins. vruly, he is Oft - Forgiving, Most Merciful' [al Zummer ۳۹:۵۳]?"

The man looked at him with joy, with his eyes filled with tears. Then he bade farewell and left.

No matter how big the evil is, there's always a seed of good in men's heart. If Allah has His Mercy on us, it will bear fruit. Insha Allah.

This seed seems to always fight in our heart, even when it's cored (cord) with desire. When Allah wills the good for His slaves. He causes the light of goodness to shine our hearts. He guides us to the right path.

Allah says in the Glorious Quran: -

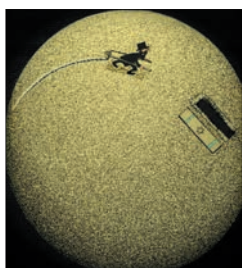
"And whomsoever Allah wills to guide, He opens his breast to Islam; and whomsoever He wills to send astray, He makes his breast close and constricted, as if he is climbing up to the sky" [al - Anam ۶: ۱۲۵].

The End

از شما خوانندگان عزیز مجله می خواهیم در صورت تمایل متن فوق را ترجمه کرده و به آدرس ما ارسال کنید به بهترین ترجمه جایزه داده می شود.

برندگان ترجمه ی شماره گذشته:

حسن رادمحمدی - قزوین
ناصر صادقیان - تبریز



به دست خویش گور خویش را می کنند.
تکبر، طمع، آزمندی، سرزمین موعود در
وجود صهیونیسم قرار دارد...

طراح: رشید کارگر، برنده ی جشنواره ی هنرهای تجسمی شاهد و ایثارگر
خوانندگان عزیز مجله شاهد جوان می توانند برداشت خود را از کاریکاتور نوشته
و به دفتر مجله ارسال کنند.
مجله شاهد جوان ضمن اعلام برندگان به بهترین نوشته جایزه می دهد.
حتما روی پاکت قید شود مربوط به شاهد جوان.

برندگان شماره گذشته:

۱ - مقصود سرمدی زاده

۲ - رضا نصرتی

پایگاه اطلاع رسانی، فرهنگی
نویدرشاهد
 WWW.NAVIDESHAHED.COM



پست الکترونیکی: INFO@NAVIDESHAHED.COM

تهران، خیابان آیت الله طالقانی، ملک الشعراء بهار شمالی، پلاک ۳
 معاونت پژوهش و ارتباطات فرهنگی بنیاد شهید و امور ایثارگران

تلفن: ۸۸۸۳۵۱۴۳